

ی به سوی

Ketabton.com
اسلامی

فهرست مندرجات

| | |
|------------|----------------------------|
| ۹ تا ۵ | مقدمه |
| ۲۲ تا ۱۱ | اختلاف امت و نزول رحمت! |
| ۳۰ تا ۲۳ | تدبیر دین برای وحدت مسلمین |
| ۹۴ تا ۳۱ | حلّ اختلاف در شؤون توحید |
| ۱۵۵ تا ۹۵ | حلّ اختلاف در شؤون وحی |
| ۲۰۳ تا ۱۵۶ | حلّ اختلاف در شؤون امامت |
| ۲۱۰ تا ۲۰۴ | کتابنامه |

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى
عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى

مقدمه

این کتاب، هدف مقدس و خطیری را تعقیب می کند که همه دلباختگان اسلام آرزوی حصول آنرا در سر می پرورانند. البته طُرُق وصول باین هدف یعنی وحدت اسلامی و تقریب مذاهب ممکن است بصورتهای گوناگون تصور شود از قبیل:

معاهدات رؤسای کشورها و مذاکرات علمای فرَق و نظایر این امور، ولی زیربنای همه این راه حلها، نزدیک شدن افکار مسلمین بیکدیگر و تفاهم آنان باهم است که از شناسائی صحیح عقاید هر دسته و یافتن مایه الاشتراك میان آنها بدست میآید. هنگامیکه فرقه ای از عقاید فرقه دیگر بی خبر باشد چه بسا بیش از تباعدی که باهم دارند، خود را از او دور و بیگانه شمارد بطوریکه وحدت خویش را با

دیگری ناممکن تصور کند اما همینکه پرده بیخبری زدوده گردید و در نور آگاهی و بینش، عقاید دیگران مشاهده شد، زمینه تفاهم و تقریب، فراهم خواهد گشت و از همان جهت **ما به الاشتراك می توان در حل و رفع ما به الاختلاف کمک گرفت.**

این راه، طریق ریشه دار وحدت است زیرا که حیثیت فرهنگی مسلمین را موضوع پیوند و اتحاد آنها قرار میدهد و به ارتباط افکار و قلوب اهل اسلام با یکدیگر همت میگمارد و بدون عنایت کافی باین طریق، اقدام به وحدتهای سیاسی که اغلب صوری و نمایشی است چندان مفید فایده نمی تواند باشد که: **إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ (الرعد/۱۱).**

از آنچه گفته شد به نتیجه دیگری نیز می توان رسید: وحدتهائیکه مولود وسعت مشرب افراطی است و بدعت و سنت، و فجور و تقوی را بوجهی! قابل جمع می پندارد!! و فرقه ها را به عذر اینکه: مال و منال و نفوذ و اعتبار شما بخطر می افتد، به وحدت صوری و مجازی! دعوت می کند، و حقیقت را فدای مصلحت تراشی کرده حق و باطل را در تحت لوای واحدی میخواد گرد آورد، راهی نیست که مرضی خداوند متعال و راهگذر ائمه اسلام و علمای ربانی این امت باشد لذا ما (با اعتراف بقصور خود) کوشیده ایم تا در کتاب حاضر این راه را نسپریم و اگر پیشنهادی در طریق وحدت عرضه میکنیم مبتنی بر آیات کتاب خدا و سنت قطعیة رسول الله

(صلی الله علیه وآله وسلم) باشد و نیز تلاش کرده ایم تا از راه و روش ائمه مسلمین جدا نشویم بلکه با شواهدی که از اقوال و افعال آنها آورده ایم خواسته ایم تا به اقتضای آن بزرگواران در این طریق مفتخر باشیم. اینک تا چه اندازه توفیق رفیق شده؟ خدای متعال داناتر است و امیدوارم که حُسن نیت و خلوص عقیدت در این طریق دستگیرم شده باشد.

این مجموعه شامل بحث و تحقیق در چند موضوع بنیادی است که کم و بیش مورد اختلاف فریق اسلامی قرار دارد و ما آنها را به سه قسمت اساسی **اختلاف در شؤون توحید و وحی و امامت** تقسیم کرده ایم و هر یک از این بخشها مسائلی را در بر دارد. البته در هر بخش، مباحث دیگری نیز می توانست مطرح باشد مثلاً در بحث توحید ما می توانستیم اختلاف کلامی مشهور میان معتزله و اشاعره را پیش آوریم که: «آیا صفات الهیه، عین ذات حق تعالی است یا زائد بر ذات و لازمه ذات خدا است؟» ولی چون از یکطرف نصوص شرع، عموم مسلمین را به آگاهی از این مسئله امر فرموده و ثانیاً این اختلاف بیشتر در کتب کلامی یافت می شود نه در میان توده مسلمین! لذا باین بحث پرداختیم و بجای آن آیاتی را مطرح ساخته ایم که در شؤون ذات و صفات پروردگار نازل شده اند و مورد اختلاف میان مسلمین قرار گرفته بحث «تشبیه» و «تنزیه» را پیش آورده اند که این بحث هنوز زنده است و در میان مسلمین رواج دارد و

بعلاوه آگاهی از حقیقت آن بر همگان واجبست. و همچنین از توحیدِ خالقیت و عبادت سخن بمیان آوردیم که اعتراضهای مسلمین را بیکدیگر در طرفداری از آن بسیار دیده و خوانده ایم.

همچنین در پیرامون «شؤون وحی» بجای پرداختن به موضوع حدوث و قدم کلام الله که امروز کمتر از آن سخن می رود مسائل دیگری چون تحریف قرآن مجید و اختلاف در تفسیر قرآن را پیش آورده ایم و با نقل اقوال علمای فرقه ای که از نظر دیگران متهم به انحرافست سعی کرده ایم نخست موضع حقیقی آنفرقه را در قبال مسئله روشن سازیم و سپس راه حل آن تنازع را با استمداد از کتاب خدا و سنت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) بیان کنیم.

بنابراین اگر ذکر پاره ای از مسائل در این کتاب نیامده به عذر رعایت قاعده «الأهمُّ فالأهمُّ» و «إعراض از موارد غیر مُبتلی بها» بوده است و انشاء الله تعالی مباحث ساقطه و مخصوصاً اختلاف در احکام فرعیّه را به کتاب مستقلی که در پیرامون «سنت رسول الله (ص)» خواهیم نگاشت موکول می کنیم.

شاید مقتضی بود که زبان این کتاب، زبان عربی باشد ولی ما ترجیح دادیم ابتدا آنرا بفارسی بنگاریم و سپس به عربی برگردانیم و امیدوارم انشاء الله تعالی اینکار نیز در آینده انجام گیرد.

در خاتمه از ابراز خوشوقتی در این زمینه نمی توانم خودداری کرد که این کتاب در زمانی انتشار می یابد که بسیاری از ایرانیان عزم

سفر حج کرده اند و میروند تا در سواد اعظم مسلمین خود را گم کنند و در دریای وحدت به کمال توحید نزدیک شوند.

از درگاه کبریای احدیت، توحید کلمه مسلمین را در سایه

کلمه طیبه توحید مسئلت میدارم إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ.

تجربش، ذی القعدة ۱۴۰۰ هجری قمری

مصطفی حسینی طباطبائی

ولا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّحِمَ
رَبُّكَ

هود - ۱۱۸

۱

اختلاف اُمت و نزول رحمت!

حدیثی از نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده اند که آنحضرت فرمود: « اختلاف اُمت من رحمت است! » **إِخْتِلَافُ أُمَّتِي رَحْمَةٌ.**

این حدیث را بنا بر آنچه سیوطی^۱ در کتاب الجامع الصغیر آورده بیهقی در الرسالة الأشعرية بدون سند نقل کرده است^۲ و دیگران هم که آنرا بازگو نموده اند سندی قابل اعتماد برای آن نتوانسته اند بیابند، جلال الدین سیوطی می نویسد: « نصر (بن

(۱) - مقصود، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، محدث مشهور شافعی است که در پرکاری و کثرت تألیف بی نیاز از تعریف می باشد وفاتش در سال ۹۱۱ هجری قمری بوده است.

(۲) - الجامع الصغیر، الجزء الاوّل، حرف الهمزة، صفحة ۱۳، چاپ مصر.

ابراهیم) مقدسی^۳ در «الحُجَّة» و بیهقی در «الرسالة الأشعرية» حدیث مزبور را بدون سند حکایت کرده‌اند و حلیمی^۴ و قاضی حسین و امام الحرمین^۵ و جز ایشان نیز این حدیث را بازگو نموده‌اند و شاید در برخی از کتب حافظان حدیث، سند آن آمده باشد که بما نرسیده است! «وَلَعَلَّهٗ خُرِّجَ فِي بَعْضِ كُتُبِ الْحَفَاطِ الَّذِي لَمْ تَصِلْ إِلَيْنَا! حدیث مذکور یا مجعول است و پس از عصر صحابه برای موجه نشان دادن اختلافات ساخته شده و یا بعلت حذف قرائن، محمول به ظاهر نیست زیرا قرآن کریم که ممیز احادیث درست از نادرست می‌باشد^۶ صریحاً مسلمانان را از هرگونه اختلاف بازداشته و

(۳) — مقصود، ابوالفتح نصر بن ابراهیم مقدسی شافعی است که در روزگار خود شیخ شافعیان در شام بوده و به «ابن ابی حافظ» معروف است کتاب مشهور او: الحُجَّةُ عَلَى تَارِكِ الْمَحَجَّةِ نام دارد، وفات وی را در سال ۴۹۰ هجری ضبط کرده‌اند.
(۴) — حلیمی همان حسین بن حسن بن محمد حلیمی بخاری است که قاضی و شافعی مذهب بوده و در ماوراءالنهر رئیس اهل حدیث شمرده می‌شده است وفاتش را در سال ۴۰۳ هجری در بخارا نوشته‌اند.

(۵) — امام الحرمین، أبوالمعالی عبدالملک بن عبدالله جوینی، استاد غزالی بوده که در سنه ۴۷۸ هجرت وفات یافته است.

(۶) — از اوصافی که در خود قرآن برای قرآن آمده و همچنین از احادیث نبوی (ص)، ممیز بودن قرآن کریم استفاده می‌شود مانند این آیات:

إِنَّهُ لَقَوْلُ فَضْلٍ (الطارق/۱۳) تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ (الفرقان/۱) أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ (الشورى/۱۷) و نیز این احادیث:

الطبري في تفسيره قال حدثنا أبو بكر بن عياش عن عاصم

ضمن آیات متعدّد، آنها را به وحدت نظر و هماهنگی در عمل فرمان داده است چنانکه در سوره مبارکه آل عمران اختلاف در عقیده را محکوم نموده و میفرماید:

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اٰخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ
الْبَيِّنَاتُ وَاُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (آل عمران/ ۱۰۵)

یعنی: «شما مسلمین مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و پس از آنکه دلائل روشن برای (هدایت) ایشان آمد با یکدیگر اختلاف کردند و آنانرا عذابی بزرگ است.»

و در سوره کریمه شوری میفرماید:

اقِمْوُ الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوْا فِيْهِ (الشوری/ ۱۳)

یعنی: «دین را پیا دارید و در آن پراکنده نشوید.»

بهمین صورت که قرآن کریم اختلاف در عقاید را محکوم می کند با هرگونه تنازع عملی نیز مخالفت نشان می دهد و در اینمورد ضمن سوره شریفه انفال آمده است:

عن زید بن علی (علیهما السلام) أنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إنكم سيجيئكم رُؤاه، فما وافق القرآن فخذوا به وما كان غير ذلك فدعوه (تفسير طبری ذیل آیه ۱۰ از سوره الدخان).

الکلبینی فی الکافی قال حدّثنی علی بن ابراهیم عن أبيه عن النوفلي عن السكوني عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إن علي كل حق حقيقة وعلى كل صواب نوراً فما وافق كتاب الله فخذوه وما خالف كتاب الله فدعوه. (اصول کافی، جزء اول، صفحه ۶۹ چاپ ایران).

و أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ
(الأنفال / ۴۶)

یعنی: «خدا و فرستاده اش را فرمان برید و با یکدیگر بنزاع نپردازید که ناتوان و ترسان^۷ می شوید و قدرت شما از میان می رود.» و بالأخره قرآن مجید همه مسلمانان را به چنگ زدن بر رشته الهی و پراکنده نشدن دعوت میفرماید و میگوید:

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا (آل عمران / ۱۰۳)

با اینهمه تصریحات و تأکیدات، اختلاف امت اسلام را رحمت پنداشتن ناشی از ناآگاهی نسبت به تعالیم عالیة قرآن و سفارش شرع مقدس اسلام در مخالفت با هرگونه اختلاف است بویژه که اگر قرار باشد اختلاف امت، موجب رحمت شود باید تا رفع این اختلاف مستلزم رفع رحمت و حصول عذاب گردد! در صورتیکه برعکس، قرآن کریم پراکندگی و اختلاف را مرادف با ارسال عذاب شمرده و در اینباره ضمن سوره مبارکه أنعام میگوید:

(۷) — کلمة «تَفْشَلُوا» از مصدر «الْفَشَلُ» آمده و بمعنای ضعیفی است که با

ترس همراه باشد و حکایتی است از ناتوانی ظاهری و باطنی، راغب اصفهانی در کتاب «المفردات فی غریب القرآن» می نویسد: **الْفَشَلُ: ضَعْفٌ مَعَ جُبْنٍ**. راغب اصفهانی همان ابوالقاسم حسین بن محمد متوفی در سنه ۵۰۲ هجری قمری است که آثار گرانبهای چون «المفردات...» و «تفصیل النشأتین و تحصیل السعادتین» و «الذریعة إلی مکارم الشریعة» و غیر اینها از خود باقی گذاشته است. گویند کتاب اخیر را امام محمد غزالی در تمام سفرهایش بهمراه می برد.

قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِّنْ تَحْتِ
أَرْضِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا (الأنعام/ ٦٥)

یعنی: «بگو او توانا است بر اینکه عذابی از بالای سرتان یا
از زیر پاهایتان بر شما فرستد یا شما را بصورت گروهائی پراکنده
درهم آمیزد.»

پس به حدیث (اختلاف امتی رَحْمَةً) توسل جستن و
اختلافات دینی این امت را نشانه رحمت الهی پنداشتن نمی‌تواند
محمل صحیحی داشته باشد از اینرو برخی از علمای اسلام کوشیده‌اند
تا معنای قابل قبولی از حدیث مزبور بدست دهند از عُمر بن
عبدالعزیز نقل شده که گفته است: اگر اصحاب رسول خدا (ص)
اختلاف نمی‌کردند مایه شادی من نمی‌شد زیرا در آنصورت رخصت
موجود نبود! قال: ما سرتی لو انَّ اصحابَ مُحَمَّدٍ (ص) لَمْ
يَخْتَلِفُوا، لِأَنَّهُمْ لَوْ لَمْ يَخْتَلِفُوا لَمْ يَكُنْ رُخْصَةً! ^۸ برخی این سخن را با
حدیث مزبور پیوند داده‌اند و تفسیر آنرا در این عبارت یافته‌اند.

سیوطی گوید: «از این عبارت بدست می‌آید که مراد از
اختلاف صحابه، اختلاف نظر آنها در احکام بوده است» (نه عقاید

(۸) — رجوعشود به کتاب: «الأسرار المرفوعة في الأخبار الموضوعة» اثر

نورالدین علی بن محمد هروی مکی مشهور به ملا علی قاری صفحه ۸۵ (چاپ لبنان)

(۹) — قال السيوطي: وهذا يدلُّ على أنَّ المرادَ اختلفُهم في الأحكام (الأسرار

المرفوعة، صفحه ۵۸) نظر سیوطی را با قول مناوی در «فیض القدير» مقایسه کنید که

«دینی»

این قول باعتباری درست نیست و باعتبار دیگر صحیح است! در صورتیکه اختلاف صحابه باینصورت در نظر گرفته شود که یکی کاری را واجب شمرده و دیگری حرام دانسته است! البته حمل حدیث مورد بحث به اینمعنا علاوه بر اینکه با قرآن کریم سازش ندارد اساساً صدور آن نسبت بزمان حیات رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بی وجه خواهد بود زیرا در آنروزگار فرخنده، اختلافی میان اصحاب در شرایع و احکام نبوده و اگر اختلافی هم رخ میداد با رجوع به رسولخدا (ص) حلّ و رفع می گردید و آیا ممکن است امری که در حیات پیامبر منفور آنحضرت بوده پس از وفات ایشان محبوب گردیده و مایه رحمت برای امت وی شود؟!!

اما در صورتیکه اختلاف صحابه موکول باین اعتبار گردد که هریک از ایشان برخی از احکام را بگونه ای از رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نقل کنند که با نقل دیگری منافات نداشته باشد و عمل به هریک از آن وجوه منقول، مُجاز باشد در اینصورت وسعت ناشی از تخییر در عمل پیش می آید و کار آسان میگردد و

می نویسد: «فَاخْتِلَافُ الْمَذَاهِبِ نِعْمَةٌ كَبِيرَةٌ وَفَضِيلَةٌ جَسِيمَةٌ خُصَّتْ بِهَا هَذِهِ الْأُمَّةُ»!
عجیب از این بیان، کاری است که محمد بن عبدالرحمن دمشقی انجام داده و کتابی تصنیف کرده بنام: «رَحْمَةُ الْأُمَّةِ فِي اخْتِلَافِ الْأَثَمَةِ»!! اینکتاب در حاشیه «المیزان الکبری» اثر شعرانی در مصر بچاپ رسیده است.

تسهیل در احکام شریعت نشانه رحمت الهی شمرده می شود. وجه مذکور دور از صواب نیست و احکامی که باین شکل از پیامبر گرامی (ص) مأثور است نزد فقهاء معروف می باشد و ظاهراً مقصود عمر بن عبدالعزیز از رخصتی که در گفتارش آمده همین وجه باشد.

تفسیر دیگری برای حدیث مورد بحث نقل شده که آن نیز بنظر نویسندۀ موجه نمی آید، در اینبارۀ صاحب کتاب «الأسرار المرفوعة» می نویسد: **وقيل المراد اختلفهم في الحرف والصنایع، ذكره جماعة^{۱۰}**.

یعنی: «گفته شده که مراد، اختلاف امت محمد (ص) در پیشه ها و صنایع است و گروهی اینقول را یاد کرده اند!»
در صورتیکه مقصود، این وجه از اختلاف باشد تخصیص اختلاف مزبور به امت اسلام که در حدیث آمده وجهی ندارد و لذا این تفسیر هم مقبول نیست. محمد بن علی بن بابویه ۱۱ در کتاب **معانی الأخبار** تفسیری از امام ابو عبدالله صادق (ع) بر این حدیث آورده که بنا بر تفسیر امام، کلمه «اختلاف» در معنای ظاهر و متبادرش ضمن این حدیث بکار نرفته است در تفسیر امام صادق

(۱۰) — الأسرار المرفوعة في الأخبار الموصوعة، صفحة ۸۵

(۱۱) — مقصود، شیخ صدوق، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی، محدث بزرگ و معروف شیعی است کتابهای وی مانند: «من لایحضره الفقیه» و «عیون أخبار الرضا» و «الخصال» از شهرت فراوان برخوردارند. وفات او را در سال ۳۸۱ هجری نوشته اند.

تصریح شده که تفرقه و پراکندگی بهیچوجه شایسته مسلمین نیست و هرگز دین خدا محل اختلاف و تنازع نمی باشد و کلمه اختلاف در حدیث مذکور بمعنای «رفت و آمد و تردد و یکی پس از دیگری آمدن» بکار رفته است. بهتر است متن حدیث را در اینجا بیاوریم:

عن عبد المؤمن الأنصاری قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام إن قوماً رَوَوْا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّ اخْتِلَافَ أُمَّتِي رَحْمَةٌ» فَقَالَ صَدَقُوا... إِنَّمَا أَرَادَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ «فَلَوْلَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» فَأَمَرَهُمُ اللَّهُ أَنْ يَنْفِرُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَيَخْتَلِفُوا إِلَيْهِ فَيَتَعَلَّمُوا ثُمَّ يَرْجِعُوا إِلَى قَوْمِهِمْ فَيُعَلِّمُوهُمْ إِنَّمَا أَرَادَ اخْتِلَافَهُمْ مِنَ الْبُلْدَانِ لِاخْتِلَافِ فِي دِينِ اللَّهِ إِنَّمَا الدِّينُ وَاحِدٌ.

یعنی: «از عبدالمؤمن انصاری رسیده که گفت به امام ابو عبدالله صادق (ع) گفتم گروهی روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: اختلاف امت من رحمت است! امام پاسخ داد راست گفته اند... مقصود رسول اکرم (ص) این گفتار خدای بزرگ بوده که: فَلَوْلَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (التوبة/۱۲۲) یعنی: (پس چرا از هر دسته ای، گروهی از ایشان کوچ نمی کنند تا در دین تفقه کنند و چون بسوی قوم خود بازگشتند

ایشانرا بیم دهند شاید پرهیزند.) پس خدا (در این آیه شریفه) به ایشان فرمان داده که بسوی رسولخدا کوچ کنند و بجانب او رفت و آمد نمایند تا (عقاید و احکام دین را) فرا گیرند و سپس بسوی قوم خود بازگردند و آنها را آموزش دهند. مقصود رسول اکرم (ص) اختلاف بمعنای رفت و آمد از شهرها بسوی آنحضرت بوده نه اختلاف در دین خدا. دین یکی بیش نیست.»

مفاد تفسیر مذکور حاکی از اینستکه کلمه «اختلاف» چنانکه گذشت بعلت وجود قرائن خارجی در صدر اسلام، بمعنای تعاقب و تردد و رفت و آمد بکار رفته است چنانکه مفسران قرآن در معنای اختلاف شب و روز که ضمن آیات متعددی در قرآن آمده همین معنا را آورده اند. ابوجعفر محمد بن جریر طبری^{۱۲} در تفسیر مشهور خود ذیل این آیه کریمه:

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ .
لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (البقرة/ ۱۶۴) می نویسد:
یعنی تعالی ذکره بقوله (وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ) و
تعاقب الليل والنهار... وَإِنَّمَا اخْتِلَافٌ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ الْاِفْتِعَالُ

(۱۲) — ابوجعفر محمد بن جریر طبری از بزرگان و مشاهیر مفسرین و مورخین اسلام شمرده می شود در آمل (طبرستان) بدنیا آمده و در بغداد وفات یافته است در فقه، مکتب خاصی داشته و تقلید هیچیک از ائمه اربعه یا دیگران را نمی کرده، مشهورترین کتب او «جامع البیان فی تأویل آی القرآن» و «تاریخ الأمم والملوک» می باشد و در سال ۳۱۰ هجری وفات یافته است.

من خُلُوفِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا الْآخِرَ كَمَا قَالَ تَعَالَى ذِكْرُهُ: (وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَدَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا) بِمَعْنَى أَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَخْلُفُ مَكَانَ صَاحِبِهِ. ۱۳

می گوید: «مقصود خداوند متعال از (اختلاف شب و روز)

در پی یکدیگر آمدن شب و روز است... و اختلاف در این موضع بر وزن افتعال از خلوف بمعنای پشت سر هم آمدن (شب و روز، هر یک نسبت بدیگری) می آید چنانکه خداوند متعال گوید: وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَدَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا (الفرقان/ ۶۲) یعنی: «او است که شب و روز را در پس یکدیگر قرار داد برای کسیکه بخواهد پند گیرد یا بخواهد سپاسگزار باشد.» بمعنای اینکه هر یک از آن دو جانشین دیگری می شود.»

بنابر این معنی، چون مسلمین در صدر اسلام از نواحی گوناگون بنزد پیامبر خود رفت و آمد مینمودند و هر گروه در پی دیگری برای کسب فیض از حضرتش بمدینه می رفتند، در اینکار رحمتی برای امت بوده است.

پس در هر صورت، اسلام با اختلاف بمعنای ضدیت و ناسازگاری مسلمین نسبت بیکدیگر موافقت ندارد و وحدت شکنی را برای امت واحد نمی پسندد و چگونه به پسندد؟ با اینکه خدای

(۱۳) - جامع البيان عن تأويل آي القرآن، الجزء الثاني، صفحة ۶۳ چاپ

مسلمین یکی است و پیامبرشان یکی، و کتابشان یکی، و اینهمه اختلاف و تضاد در راه با یگانگی و اتفاق در هدف نمیسازد و پراکندگی در دین چون عمیق شود سرانجام اهل دیانت را به مقاصد گوناگون می برد^{۱۴} و بهمین جهت قرآن کریم تفرقه دینی را بحساب مشرکین که معبودهای متفاوت و مختلف و متعدد دارند میگذارد و آنرا از طریق موحدین که راه مستقیم یعنی بندگی خدای یگانه است بکلی دور میداند چنانکه در سوره روم میفرماید:

وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (الرّوم/ ۳۲)

یعنی: «از مشرکان نباشید، از آنهایی که دین خود را از یکدیگر جدا کردند و گروههای مختلف شدند، هر دسته ای بآنچه نزد خود دارند دلشادند»!

قرآن مجید پیشگوئی نموده که امت ها و مردم جهان پیوسته در

(۱۴) — پس اینکه برخی می پندارند «اختلاف مسلمین مایه رقابت آنها با یکدیگر شده و در نتیجه موجب تکامل ایشان می گردد»! سفسطه ای بیش نیست زیرا چه کمالی در این کار متصور است که مسلمین هر کدام، دین واحد خدا را بصورتی جدا از دیگران بفهمند و معرفی نمایند؟! رقابت را در عمل به دین یعنی در کارهای خیر باید رعایت کرد نه در معرفی ضد و نقیض دین! چنانکه قرآن کریم می فرماید: فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ (البقرة/ ۱۴۹) یعنی در کارهای نیک از یکدیگر سبقت گیرید. بعلاوه رقابت را در عقاید با کفار باید در نظر گرفت نه با مسلمین و بالأخره اگر مسلمین با یکدیگر در مقام معرفت، تفاوت درجه یافتند این موضوع با اختلاف عقیده و ضدیت با هم فرق دارد کما لایخفی علی البصیر.

امر دیانت با یکدیگر در اختلاف خواهند بود مگر کسانی که مشمول رحمت الهی قرار گیرند و از اختلاف در امان مانند بنابراین قرآن کریم تصریح نموده که رحمت خداوند را در وحدت باید جستجو کرد نه در اختلاف! چنانکه در سوره کریمه هود میخوانیم:

وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ (هود/ ۱۱۸ و ۱۱۹)

یعنی: «و مردم همواره با یکدیگر در اختلاف خواهند بود مگر کسانی که مورد رحمت خدای تو واقع شوند». با اینهمه چگونه ممکن است اختلاف این امت (چنانکه علی الظاهر حدیث: اختلاف امتی رحمة بر آن دلالت دارد) سبب رحمت الهی بوده و خدای رحیم بآن راضی شده باشد؟

و چرا نباید یکایک مسلمین (و لا اقل مسلمین آگاه) مساعی خود را در راه ایجاد وحدت اسلامی (که بدلات آیات محکم قرآن ملازم با رحمت الهی است) بکار برند و از روی إخلاص در این راه به مجاهدت برخیزند؟ ...

فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى
اللَّهِ وَالرَّسُولِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ
تَأْوِيلًا

النساء - ۵۹

۲

تدبیر دین برای وحدت مسلمین

آنچه در راه وحدت اسلامی اهمیت دارد اینست که مسلمین بخصوص علمای امت با دقت تمام به مدارک اصیل اسلام نظر افکنند و بنگرند که دیانت اسلام، خود چه نقشه و تدبیری برای رفع اختلافات پیشنهاد فرموده است زیرا بطور مسلم چاره‌ای که صاحب شریعت مطهره برای رفع این بحرانها و کژیها دارد بمراتب برتر از آراء دیگران و اقوال این و آن است.

در مراجعه به قرآن کریم ملاحظه می‌شود که قرآن بارها پیش از تحذیر مسلمین از اختلاف، سبب اصلی وحدت را در شکل کلی آن گوشزد فرموده و امت اسلام را به این وسیله راهنمایی نموده است مثلاً در سوره مبارکه آل عمران میفرماید:

وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا (آل عمران/ ۱۰۳)
 یعنی: همگی به رشته الهی چنگ در زنید و پراکنده نشوید. و رسول
 اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بنا بر آنچه ابوجعفر طبری در تفسیر از
 ابوسعید خدری آورده حَبْلِ اللَّهِ را به قرآن تفسیر نموده و فرموده است:
 كِتَابُ اللَّهِ، هُوَ حَبْلُ اللَّهِ الْمَمْدُودُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى
 الْأَرْضِ^۱. یعنی « کتاب خدا همان رشته الهی است که از آسمان
 بسوی زمین کشیده شده»

و علی علیه السلام نیز بنا بر آنچه در نهج البلاغه آمده فرموده
 است:

عَلَيْكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ الْحَبْلُ الْمَتِينُ^۲ و نیز می فرماید:
 إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَعْظُ أَحَدًا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ فَإِنَّهُ حَبْلُ
 اللَّهِ الْمَتِينِ^۳.

یعنی: «خداوند پاک هیچیک از (امم گذشته) را بکتابی
 مانند قرآن اندرز نداده پس قرآن رشته استوار خدا است.» بنابراین
 مسلمین باید همگی به قرآن بازگشت کنند و عقاید و آراء خود را با
 کتاب خدا تطبیق دهند تا در پناه تمسک و اعتصام بقرآن مجید

(۱) — تفسیر جامع البیان ذیل آیه ۱۰۳ از سوره شریفه آل عمران.

(۲) — نهج البلاغه، خطبه شماره ۱۵۵.

(۳) — نهج البلاغه، خطبه شماره ۱۷۵.

متفرق نشوند.

و نیز در سوره مبارکه انفال میفرماید:

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَلَا تَنَازَعُوا (الأنفال/ ۴۶).

یعنی: از خدا و رسول اطاعت کنید و با یکدیگر بنزاع

نپردازید.

مراد از اطاعت خدا و رسول تبعیت از قرآن و سنت است

چنانکه خواهد آمد.

و در سوره کریمه نساء میفرماید:

أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ (النساء/ ۵۹).

یعنی: «از خدا اطاعت کنید و از رسول اطاعت کنید و نیز از

فرماندارانتان، پس اگر در چیزی با یکدیگر نزاع کردید آنرا بخدا و

رسول باز گردانید».

در آیه اخیر، مرجع اختلافات امت در شکل کلی و کامل

تعیین شده است و مراد از برگرداندن اموری که مورد اختلاف و نزاع

واقع شده به خدا و رسول، چیزی جز این نیست که آنها را به

محکمات قرآن و سنت جامعه رسول الله ارجاع کنیم چنانکه از

امیرالمؤمنین علی علیه السلام ضمن سفارشنامه معروف خود به

مالک اشتر نخعی رضی الله عنه در تفسیر آیه مورد بحث آمده است که

فرمود:

فَقَدْ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِقَوْمٍ أَحَبَّ إِرْشَادَهُمْ إِلَيْهِ (يا أيها
الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن
تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ) فَأَلْرَدُّ إِلَى اللَّهِ، الْأَخْذُ
بِمُحْكَمِ كِتَابِهِ وَالرَّدُّ إِلَى الرَّسُولِ الْأَخْذُ بِسُنَّتِهِ الْجَامِعَةِ غَيْرِ الْمُفْرَقَةِ؛^۴

یعنی: «خداوند سبحان برای گروهی که دوست داشته آنها
را راهنمایی کند فرموده است: (یا ایها الذین آمنوا الی آخر الایه) پس
مراد از بازگرداندن بخدا همان گرفتن محکمت کتاب او است و
مقصود از برگرداندن به رسول، گرفتن سنت رسول می باشد که گرد
می آورد (وحدت می بخشد) بدون آنکه پراکنده سازد.»

بنابراین امت اسلام در تنازعات باید به محکمت قرآن کریم
رجوع کنند چنانکه در تفسیر امیرالمؤمنین علی (ع) این نکته قید شده
و در خود قرآن مجید نیز از محکمت به «أُمُّ الْكِتَابِ» یعنی مرجع و
اصل کتاب تعبیر شده است چنانکه در سوره آل عمران میخوانیم:

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ
الْكِتَابِ (آل عمران/ ۷).

یعنی: «او است آنکسی که اینکتاب را بر تو فرو فرستاده،

(۴) — نهج البلاغه با شرح شیخ محمد عبده جزء سوم، صفحه ۹۳ و ۹۴ (چاپ

لبنان).

بخشی از کتاب، آیات محکم اند که مرجع کتاب شمرده می شوند».

راغب اصفهانی در کتاب المفرداتُ فی غریبِ القرآن

می نویسد:

قَالَ الْخَلِيلُ: كُلُّ شَيْءٍ ضُمَّ إِلَيْهِ سَائِرُ مَا يَلِيهِ يُسَمَّى أَقَاهُ.

یعنی: «خلیل (بن احمد فراهیدی^۶) گوید: هر چیزی چون سایر قسمتهائی که در پی دارد بآن ضمیمه گردد (أم) نامیده می شود». لذا در اختلافات باید از آیات محکم قرآن استمداد جست و از آنها گواه آورد تا نزاع (لا اقل برای اهل انصاف) از میان برود. از طرف دیگر، این از ویژگیهای قرآن کریم است که هر بخشی از آن، بخشهای دیگر را تصدیق و تأیید می کند و أحياناً توضیح میدهد چنانکه در خود قرآن مجید آمده است:

فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ (القيامة/ ۱۸ و

۱۹).

یعنی: «چون ما قرآنرا بر تو خواندیم پس قرائتِ آنرا پیروی کن سپس، بیان و توضیحش بر عهده ما است». و باز قرآن مجید، خود را کتاب متشابه و مثانی توصیف کرده یعنی کتابیکه اجزایش

(۵) — المفردات فی غریب القرآن، چاپ قاهره، صفحه ۲۲.

(۶) — خلیل بن احمد بصری فرهودی (یا فراهیدی) استاد سیبویه و اصمعی و

غیر آندو از ائمه ادب بوده، وی علم «عروض» را کشف کرده است و در صلاح و زهد شهرت دارد وفات وی را در سال ۱۷۴ هجری قمری ضبط کرده اند.

شبهه بیکدیگر و مکرر است چنانکه در سوره زمر میفرماید:

اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ (الزمر/ ۲۳).

بنابراین اگر در تفسیر بخشی از قرآن، اختلاف پدید آید می توان از سایر قسمتهای آن یعنی از طرز تعبیرهای دیگر آیات، کمک گرفت و اختلاف را رفع و حل نمود چنانکه در سخنان امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز آمده است:

كِتَابُ اللَّهِ تُبْصِرُونَ بِهِ وَتَنْطِقُونَ بِهِ وَتَسْمَعُونَ بِهِ وَتَنْطِقُ
بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَيَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ^۷.

یعنی: « کتاب خدا است که بوسیله آن (حق) را می بینید و (بحق) سخن میگوئید و (حق را) می شنوید و بخشی از آن، بکمک بخش دیگر سخن می گوید و پاره ای از آن بر پاره ای دیگر شهادت می دهد. ». و سنت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز اینچنین است که می توان از بخشی در تأیید و تفسیر بخش دیگر دلیل و شاهد آورد. و این قاعده بحقّ أمّ القواعد فهم دشواریهای شریعت بشمار می آید و در صورتیکه علمای اسلامی به تحقیق وسیع و دقیق در اینباره پردازند امید است که بسیاری از اختلافات و مشکلات از اینطریق رفع و حل گردد همانگونه که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) گاهی که برای صحابه، موضوعی مشتبه می گردید از همین راه به حلّ

(۷) - نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳.

مشکل و رفع اشتباه اقدام می فرمود چنانکه کبار مفسرین آورده اند چون این آیه شریفه از سوره انعام نزول یافت:

الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ (الأنعام/۸۲).

یعنی: «آنانکه ایمان آوردند و ایمان خود را با ظلم نیامیختند آنگروه از امنیت بهره ور شده و ایشان راه یافتگانند».

معنای مذکور بر صحابه رسول الله (ص) مشکل شد و کار، بنظرشان دشوار آمد و گفتند: ای پیامبر خدا (ص) هیچیک از ما نیست مگر اینکه ستمی درباره خود روا داشته پس آیا همگی از نعمت هدایت محروم خواهیم بود؟! پیامبر گرامی پاسخ داد: مقصود از ظلم در آیه مزبور، هر ستمی نیست بلکه بگواهی آنچه در سوره «لقمان» آمده مراد از ظلم، شرک است^۱.

چنانکه در سوره کریمه لقمان میخوانیم: إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ

عَظِيمٌ (لقمان/۱۳).

(۸) — سیاق آیات سوره انعام نیز مؤید اینمعنا می باشد زیرا در آن آیات، ذکر حاجه مشرکین با ابراهیم علیه السلام آمده و مناظره آنها درباره توحید و شرک بوده است چنانکه میفرماید: و حاجه قومه قال أتجاجونی فی الله و قد هدین ولا أخاف ماتشركون به الا أن یشاء ربی وسع ربی کل شیء علماً أفلاتتذکرون، و کیف أخاف ما أشركتم ولا تخافون أنکم أشركتم بالله ما لم ينزل به سلطاناً فأئی الفريقین أحق بالأمن انکنتم تعلمون، الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم أولئک لهم الأمن وهم مهتدون (الأنعام/۸۰ و ۸۱ و ۸۲).

ابوجعفر طبری این واقعه را در تفسیر خود باینصورت ضبط کرده است:

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ: ثنا محمد بن ثور عن
معمر عن الأعمش أنَّ ابن مسعود قالَ لَمَّا نَزَلَتْ (وَلَمْ يَلْبَسُوا
إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ) كَبَّرَ ذَلِكَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا مِنَّا
أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ يَظْلِمُ نَفْسَهُ! فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَمَا
سَمِعْتُمْ قَوْلَ لَقْمَانَ: إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ؟^۹

در این مقام، رسول اکرم (ص) بما تعلیم داده که چگونه
آیه ای را با کمک آیه دیگر تفسیر نمائیم و اگر اختلاف یا إشکالی
روی داد آنرا برطرف سازیم. و اگر بخواهیم این قاعده شریفه را
تعمیم دهیم می توانیم از آن به: ارجاع مسائل مختلفه فیها به موارد
متفق علیها در کتاب و سنت، تعبیر کنیم و اینک کوشش مینمائیم تا
ضمن فصول آینده، در پرتو این قاعده پربها به حلّ برخی از اختلافات
مهم و اصولی مسلمین پردازیم و پس از ارجاع هر موضوع به کتاب و
سنت، از طریق شواهد مُسَلَّم راه رفع نزاع را نشان دهیم. بِعَوْنِ اللَّهِ
العظیمِ وَ حُسْنِ تَوْفِيقِهِ.

۹ — تفسیر طبری، ذیل آیه ۸۲ از سوره الأنعام. و صحیح بخاری، الجزء الأول،
صفحة ۱۵ (چاپ مصر).

لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ

الشورى - ۱۱

البصيرُ

۳

حلّ اختلاف در شؤون توحید

مسلمین در یگانگی و بی‌همتائی ذات اعلای الهی، یک رأی و یکدل‌اند و بفضل خداوند متعال اختلافی در میانشان وجود ندارد اما ضمن بحث از صفات حق (سبحانه و تعالی) ملاحظه می‌شود که بسیاری از حنابله و أهل حدیث با أهل تنزیه به اختلاف پرداخته‌اند، دانشمند مشهور حنبلی أبو الفرج، عبدالرحمن بن جوزی^۱ در کتاب **نقد العلم والعلماء** می‌نویسد:

إِعْلَمُ أَنَّ عُمُومَ الْمُحَدِّثِينَ حَمَلُوا ظَاهِرَ مَا تَعَلَّقَ مِنْ صِفَاتِ

(۱) - عبدالرحمن بن جوزی محدث و فقیه و خطیب مشهور حنبلی در بغداد تولد یافته و در سال ۵۹۷ هجری وفات کرده است آثار بسیار و کتب مهمی از او بیادگار مانده چون: «زاد المسیر فی علم التفسیر» و «الوفا بأحوال المصطفی» و «نقد العلم و العلماء».

الْبَارِي سَبْحَانَهُ عَلَى مُقْتَضَى الْحِسِّ فَشَبَّهُوا لِأَنَّهُمْ لَمْ يُخَالِطُوا
الْفُقَهَاءَ فَيَعْرِفُوا حَمْلَ الْمُتَشَابِهِ عَلَى مُقْتَضَى الْحُكْمِ^۲.

یعنی: «بدان که عموم اهل حدیث ظاهر آنچه را که (در کتاب و سنت) به صفات خداوند سبحان تعلق دارد بر مقتضای حسّ حمل کرده‌اند و به تشبیه رفته‌اند زیرا که ایشان با فقهاء آمیزش نمودند تا بدانند که متشابه را چگونه به مقتضای حکم حقیقی آن باید حمل کرد.»

منشاء اشتباه ایندسته، علی الظاهر آیات و آثاری است که در آنها برای ذات احدیت، اثبات ید و وَجْه و عَيْن و جَنْب و نظایر اینها شده است چنانکه در سوره مبارکه مائده میخوانیم:

بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ (المائدة / ۶۴).

یعنی: «بلکه دو دست خدا باز است و هرگونه که بخواهد انفاق می‌کند» و در سوره مبارکه قصص فرموده:

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ (القصص / ۸۸).

یعنی: «هرچیزی جز وجه خدا هلاکت می‌پذیرد» و در سوره قمر میخوانیم:

تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا (القمر / ۱۴)

(۲) — نقد العلم والعلماء اثر ابن جوزی بغدادی چاپ مصر، صفحه ۱۱۳.

یعنی: «(کشتی نوح) در تحت دیدگان ما روان بود» و در
سوره زمر میخوانیم:

يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّقْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ (الزمر/۵۶)

یعنی: «ای دریغ بر آنچه در جنب خدا قصور کردم».

فحول علمای مسلمین این تعبیرات قرآنی را از باب صنایع
ادبی که در کلام فصیح و بلیغ بکار می رود، دانسته اند و آنها را از
قبیل تشبیهات و مجازات و استعارات و کنایات شمرده اند و مثلاً:
بسط ید را به کمال بخشش و وجه را به ذات و عین را به حفظ و
عنایت و جنب الله را به حقّ خدا تفسیر کرده اند چنانکه زمخشری^۳
در تفسیر مشهور کشاف راجع به آیه کریمه: «بَلْ يُدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ»
می نویسد:

غَلُّ الْيَدِ وَ بَسْطُهَا مجازاً عَنِ الْبُخْلِ وَالْجُودِ^۴.

یعنی: «بستن دست و باز کردن آن مجاز است برای بُخل

و جود».

و نیز درباره آیه کریمه: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»

(۳) — ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشری، امام روزگار خود در لغت و نحو و

بیان و تفسیر بوده در عقاید از زمره «معتزله» شمرده می شود. کتب نفیسی چون
«الکشاف عن حقائق التنزیل» و «أساس البلاغة» و «الفائق فی غریب الحدیث» از
وی بجای مانده، زمخشری در سال ۵۲۸ هجری وفات یافته است.

(۴) — تفسیر کشاف، ذیل آیه ۶۴ از سوره مائده.

می نویسد:

وَالْوَجْهُ يُعَبَّرُ بِهِ عَنِ الذَّاتِ^۵

یعنی: «از ذات به وجه تعبیر می شود».

و در باره آیه کریمه «فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ» می نویسد:

فَرَّطُ فِي جَنْبِهِ فِي جَانِبِهِ، يُرِيدُونَ فِي حَقِّهِ، قَالَ سَابِقُ

الْبَرَبْرِ^۶:

أَمَّا تَتَّقِينَ اللَّهَ فِي جَنْبِ وَامِقٍ^۷ لَهُ كَبِدٌ حَرَّىٰ عَلَيْكَ تَقَطَّعُ

وَهَذَا مِنْ بَابِ الْكِنَايَةِ^۸.

یعنی: «گویند در جنب او و در جانب او کوتاهی کردم

مرادشان اینست که در حق او قصور ورزیدم، سابق بربری گفته است:

آیا در جنب کسی که سخت دوستت دارد از خدا

نمی ترسی؟

جگری سوزان دارد که برایت پاره پاره می شود!^۸

و این از باب کنایه است.»

(۵) — تفسیر کشاف، ذیل آیه ۸۸ از سوره قصص.

(۶) — در مجمع البیان (فی جنب عاشق) ضبط شده است.

(۷) — تفسیر کشاف، ذیل آیه ۵۶ از سوره زمر.

(۸) — بیت دوم شعر چنین است:

غریب مشوق مولع باد کارکم وکل غریب الدار بالشوق مولع

و همچنین درباره آیه کریمه «تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا» طبرسی^۹ در تفسیر مجمع البیان می نویسد:

أَيُّ بِحِفْظِنَا وَحِرَاسَتِنَا وَبِمَرَأَى مِنَّا، وَمِنْهُ قَوْلُهُمْ: عَيْنُ اللَّهِ عَلَيْكَ^{۱۰}

یعنی: «مقصود (از اینکه کشتی نوح در تحت دیدگان ما روان بود) اینست که بحفظ و نگهبانی و در برابر رؤیت ما جاری بود و از اینجا است گفتار آنان که گویند: چشم خدا بر تو باد! یعنی عنایت و حفظ خداوندی بر تو باشد.»

بطور کلی از جانب ایندسته از مفسران می توان گفت که «اهل تشبیه» در این آیات شریفه از توجه به نکات بلاغی و صنایع ادبی که سخن والا و بلیغی چون قرآن کریم از آن خالی نباید باشد، غفلت کرده اند و مفسران مزبور و بخصوص «متکلمین شیعه و معتزله» کوشیده اند تا با آوردن شواهدی از اشعار و أمثال عرب نشان دهند که این قبیل سخنان در زبان عربی رایج بوده و بعنوان مجاز و کنایه و استعاره و امثال اینها بکار رفته است و چون قرآن کریم بزبان عرب نازل شده چنانکه میفرماید: **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ**

(۹) - ابوعلی فضل بن حسن طبرسی از اعلام و أعظم امامیه در قرن ششم هجری بوده و صاحب تفسیر نفیس «مجمع البیان فی تفسیر القرآن» و نیز تفسیر «جامع الجوامع» است، وفات او را در سال ۵۴۸ هجری نوشته اند.

(۱۰) - تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه ۱۴ از سوره قمر.

(یوسف/۲) و نیز: قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ
(الزمر/۲۸) و نیز: كِتَابٌ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ
(فصلت/۳). لذا «تنزیل عزیز» اینگونه تعبیرات لفظی و فنون
بلاغی را در بیانات خود رعایت فرموده است.

اما هرچند مفسران شیعه در توضیح مرام خود سعی بلیغ
کرده اند و نیز «أهل إعتزال» در اینباره کتبی پرداخته اند (مانند:
تنزیه القرآن عن المطاعین اثر: قاضی عبدالجبار همدانی" و غیره)
متأسفانه مورد قبول اهل حدیث قرار نگرفته و ایشان همچنان بر حفظ
ظواهر الفاظ — بدون توجه به قیود بلاغت — اکتفا کرده اند.

اینک راهی که برای حلّ این اختلاف بنظر می رسد رجوع
بخود قرآن کریم است و کمک از آیات شریفه آن، تا ملاحظه شود
کلمات قرآنی «ید» و «وجه» و غیرهما در چه معنایی بکار رفته اند؟
و از نسبت دادن این الفاظ بذات سبحان، چه معانی و مقاصدی
رعایت شده است؟

در قرآن کریم ضمن سوره شریفه اسراء میخوانیم:

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِطِ
فَتَقْعَدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا (الاسراء/۲۹)

(۱۱) — قاضی القضاة، عمادالدین ابی الحسن عبدالجبار بن احمد همدانی از
کبار معتزله و از ائمه ایشان است آثار متعددی چون «المغنی» و «المبسوط» و «نقض
اللمع» و غیر اینها بجای نهاده، وفات او را در سال ۴۱۵ هجری قمری ضبط کرده اند.

یعنی: «دست خود را بگردنت بسته مدار و آنرا بکلی نگشای که ملامت دیده و حسرت کشیده خواهی نشست» از این آیه کریمه بخوبی دانسته می شود که مقصود از «بسط ید» کمال بخشش و مراد از «غَلّ ید» خودداری از بخشش یعنی بخل و إمساک است بطوریکه مفسران در اینمعنا اختلاف ندارند بنابراین می توان فهمید آنجا که میفرماید:

قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ، غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا
بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ (المائدة/ ۶۴)

یعنی: «یهود گفتند دست خدا بسته است، دست های ایشان بسته باد و بدانچه گفتند از رحمت خدا دور شدند، بلکه دو دست خدا باز است هرگونه که بخواهد می بخشد». بسته بودن دست خدا (که یهود ادعا داشتند) و باز بودن دست حق (که قرآن بیان نموده) معنایی جز عطای الهی ندارد. بویژه که در پی (یداه مَبْسُوطَتَانِ) عبارت (يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ) آمده که کاملاً نشانگر گرم خداوند است و بخصوص ذکر «دو دست» نشانه کمال بخشش حق شمرده می شود و بقول زمخشری در کشاف:

وَلَا يَقْصُدُ مَنْ يَتَكَلَّمُ بِهِ إِثْبَاتَ يَدِهِ وَلَا غَلٍّ وَلَا بَسْطٍ!^{۱۲}

یعنی: کسیکه به این شکل سخن می گوید بهیچوجه قصد

(۱۲) — تفسیر کشاف، ذیل آیه ۶۴ از سوره مائده.

ثابت کردن «دست» و «بستن» و «باز کردن» آنرا ندارد (تنها مقصودش توجه دادن به بخل و عطا است و بس!) شاهد دیگری در سوره شریفه توبه آمده که در بیان بخل منافقان می فرماید: **وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ** یعنی دستهای خود را می بندند! (التوبة/ ۶۷) واضحستکه «قبض ید» در اینجا بمعنای انعقاد انگشتان نیست بلکه بمعنای بخل و اِمساک آمده و در برابر «بسط ید» که کمال بخشش را میرساند بکار می رود. از اینکه بگذریم در برخی از آیات قرآن میخوانیم:

بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (آل عمران/ ۲۶).

یعنی: «نیکی به دست تو است حقاً که تو بر هر چیزی توانائی».

یا میخوانیم: **قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ** (المؤمنون/ ۸۸)

یعنی: «بگو سلطنت همه چیز در دست کیست؟»

و همچنین میخوانیم: **بِيَدِهِ الْمُلْكُ** (الملك / ۱) **إِنَّ الْفَضْلَ**

بِيَدِ اللَّهِ (آل عمران/ ۷۳) و نظایر این آیات.

ممکن است آیات مذکور که مطلق «ید» در آنها بخدایتعالی نسبت داده شده و سخن از «بسط ید» بمیان نیامده است، دستاویز اهل تجسیم و تشبیه گردد! در اینباره نیز خود قرآن مجید حلّ مشکل و رفع اختلاف می فرماید چنانکه در سوره بقره میخوانیم:

الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النَّكَاحِ (البقرة/ ۲۳۷)

یعنی «آن کسیکه گره ازدواج بدست او است» و ما میدانیم ازدواج را گرهی که محسوس بوده و بدست کسی باشد در میان نیست بلکه مقصود آنستکه پیمان ازدواج در اختیار کسی می باشد که آیه فوق بآن اشاره می کند. همچنین مراد از «بِیَدِکَ الْخَيْرُ» و «بِیَدِکَ الْمُلْکُ» و نظایر اینها آنستکه نیکی و مُلک در قدرت و اختیار حقتعالی قرار دارد و در تحت فرمان و امر او است.

باز در قرآن کریم آیاتی آمده که به نحوی کلمه «ید» را بخداوند متعال نسبت داده است چنانکه میفرماید:

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِیَدَيَّ

(ص/۷۵)

یعنی: «گفت ای ابلیس چه چیز تورا بازداشت و مانع شد از اینکه برای آنچه به دو دست خود آفریدم سجده کنی؟!»
و نیز در قرآن مجید میخوانیم:

وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ (الذّاریات/ ۴۷)

یعنی: و آسمان را با «دستها» ساختیم.

در این قبیل آیات، دو دست و دستها بمعنای قدرت و کمال قدرت می آیند، بگواهی این آیه از سوره صاد:

وَأَذْكُرُ عَبْدَنَا إِبْرَاهِيمَ وَاسْحَقَ وَ يَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي

وَالْأَبْصَارِ (ص/۴۵)

یعنی: «بندگان ما، ابراهیم و اسحاق و یعقوب را بیاد آور که صاحبان دستها (قدرت) و چشم‌ها (بینش) بودند.»
 پر واضحستکه در اینجا قرآن نمی‌خواهد این معنا را برساند که ابراهیم و اسحاق و یعقوب، بی‌دست و کور نبوده‌اند! بلکه مقصود از دستها، قدرت و قوت و مراد از دیدگان، بصیرت و بینش ایشان است همچنانکه دربارهٔ داود علیه‌السلام نیز در قرآن مجید آمده است: **وَإِذْ كُنَّا عَبْدًا لِّدَاوُدَ إِذْ أَلَيْدِ (ص/۱۷).**

پس معلوم شد که اگر قرآن کریم در برخی از آیات، داشتن «دست» را به خدای متعال نسبت می‌دهد، در آیات دیگر معنای این کلمه را روشن فرموده و توضیح داده است و لذا اگر کسی در این قبیل آیات با اهل تنزیه به مناقشه و اختلاف برخیزد باید بخود قرآن بازگردد یعنی به حکم خدا رجوع کند چنانکه میفرماید:

وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ
(الشوریٰ/ ۱۰)

یعنی: «و در هر چیزی که اختلاف کردید، حکم آن بسوی خدا است.»

و نیز میفرماید: **فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ**
وَالرَّسُولِ (آل عمران/ ۵۹)

و پیداست که در این آیه شریفه، بازگرداندن تنازع و اختلاف مسلمین به خدا (یعنی به کلام او) مقدم بر رجوع به رسول (ص)

(یعنی آثار و اخبار آنحضرت) ذکر شده است، و ما چون به قرآن کریم بازگردیم ملاحظه می‌کنیم که علاوه بر آنچه بعنوان گواه آورده شد قرآن مجید تصریح دارد که: «هیچ چیزی مانند خدا نیست» و «برای خدا نظیر و همتائی وجود ندارد» چنانکه می‌فرماید:

لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ (الشوری/ ۱۱) وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ
(التوحید/ ۴)

بنابراین ما نمی‌توانیم از اِتِّصَاف «ید» بخداوند متعال، دستی چون دیگر موجودات، برای حق تعالی تصور کنیم و خدای سبحان را با مخلوقات شبیه و همانند سازیم. همچنین است کاربرد کلمه «وجه» برای حق تعالی که اگر ملاحظه شد در آیه ای می‌فرماید:

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ (القصص/ ۸۸)

یعنی: «هر چیز جز (وجه خدا) هلاکت می‌پذیرد» یا می‌فرماید:

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ
(الرَّحْمَنُ/ ۲۷) و نظایر این آیات.

با رجوع بخود قرآن کریم می‌توانیم ادعا کنیم که مقصود از «وجه الله» معنائی نیست که اهل تشبیه بر آن رفته‌اند. زیرا بطوریکه از قرآن شریف بدست می‌آید کلمه «وجه»

اگر دربارهٔ اجسام بکار رود مقصود همان چهرهٔ ظاهر و رخسارهٔ آنها است چنانکه می‌فرماید:

إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ (المائدة/۶)

یعنی: «چون بسوی نماز برخاستید، پس چهره‌های خود را بشوئید...».

ولی در صورتیکه کلمهٔ «وجه» برای غیر اجسام استعمال گردد معنای دیگری از این واژه اراده می‌شود چنانکه می‌فرماید:

اقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ (یونس/۱۰۵)

یعنی: «وجه خود را برای دین (حق) پیادار».

و نیز: فَقُلْ أَتْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ (آل عمران / ۲۰)

یعنی: «پس بگو که وجه خود را تسلیم خدا کرده‌ام».

و نیز: إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

(الأنعام/۸۰)

یعنی: «همانا من وجه خود را برای کسی خالص کرده‌ام که

آسمانها و زمین را پدید آورده است».

و نیز: وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ

(النساء/۱۲۵)

یعنی: «دین چه کسی بهتر است از آنکه وجه خود را تسلیم

خدا کرده و او نیکوکار است؟»

در تمام این موارد، کلمه «وجه» بمعنای چهره ظاهری نیامده بلکه مقصود، روحیه معنوی و توجه درونی انسان می باشد بنابراین هنگامی که مراد از «وجه آدمی» همواره رخساره او نباشد چگونه بخود جرأت میدهیم که وجه خداوند سُبحان را به چهره و رخساره او تفسیر کنیم؟ خدائی که در سراسر هستی شبیه و همانندی ندارد و در آسمانها و زمین، مَثَلِ أَعْلَى (بالا ترین وصف) از آن او است. آیا قرآن مجید این حقیقت را بما تعلیم نداده؟ آنجا که گفته است: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ (الشوری/ ۱۱) وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ ۱۳ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ (الروم/ ۲۷).

از اینجا است که شیخ صدوق (محمد بن علی بن بابویه) در کتاب التوحید به اسناد خود روایت نموده:

«مردی مسیحی از علی علیه السلام درباره وجه خداوند پرسش نمود آنحضرت دستور داد آتش و هیزم آوردند آنگاه آتش را شعله ور گردانید، چون آتش زبانه کشید به شخص مسیحی فرمود: وجه این آتش کجا است؟ پاسخ داد: این آتش از همه طرف، وجه است! علی علیه السلام گفت: این آتشی است که به تدبیر انسانی فراهم آمده و ساخته دست آدمی است با وجود این، وجه آن شناخته نمی شود چه رسد به آفریدگار آتش که نه شباهت به آتش دارد (و نه

(۱۳) — قال الزمخشري في الكشاف (المَثَلُ الْأَعْلَى) أي الوصف الأعلى الذي

لَيْسَ لغيره مِثْلُهُ قَدْ عُرِفَ بِهِ.

به هیچیک از مخلوقات!) و خاور و باختر از آن خدا است پس هر کجا روی آورید، وجه خدا آنجا است و هیچ پوشیده‌ای بر خداوند ما مخفی نیست».

قَالَ (النَّضْرَانِيُّ) لَهُ (لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ): أَخْبِرْنِي عَنْ وَجْهِ الرَّبِّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى؟ فَدَعَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِنَارٍ وَحَطَبٍ فَأَضْرَمَهُ^{۱۴} فَلَمَّا أَشْتَعَلَتْ قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيْنَ وَجْهُ هَذِهِ النَّارِ؟ قَالَ النَّضْرَانِيُّ: هِيَ وَجْهُ مِنْ جَمِيعِ حَدُودِهَا، قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَذِهِ النَّارُ مُدَبَّرَةٌ مَصْنُوعَةٌ لَا يُعْرَفُ وَجْهُهَا وَخَالِقُهَا لَا يُشْبِهُهَا «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوْا فَوَجْهُ اللَّهِ^{۱۵}» لَا يَخْفَى عَلَى رَبِّنَا خَافِيَةٌ^{۱۶}.

خلاصه آنکه قرآن کریم با بیاناتی که دارد اجازه نمی‌دهد مسلمین به تشبیه و تجسیم درباره ذات احدیت گرایش یابند و این موضوع اختصاص به کج فهمی نسبت به واژه «ید» و «وجه» برای خدای متعال ندارد بلکه سایر لغاتی که ذکر آنها گذشت نیز بمعنای مجازی در قرآن مجید برای خداوند بکار رفته‌اند چنانکه نظایر آنها را درباره انسان نیز مجازاً ملاحظه می‌کنیم مثلاً لفظ عَيْن که در این

(۱۴) - أَضْرَمَ النَّارَ: أَوْقَدَهَا وَأَشْعَلَهَا وَأَلْهَبَهَا.

(۱۵) - این قسمت از روایت، بخشی از آیه ۱۱۵ از سوره بقره است که در

کلام علی (ع) بآن استشهاد شده است.

(۱۶) - التوحيد، صفحة ۱۸۲، چاپ تهران.

آیات شریفه بکار رفته است:

وَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا (الطور/ ۴۸)

یعنی: «برای حکم خدایت شکبیا باش که تو در چشمان مائی (مورد حفظ و عنایت ماهستی)».

وَأَضْمِعْ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا (هود/ ۳۱).

یعنی: «ای نوح» کشتی را در تحت دیدگان ما بساز! (آنرا با نظارت و تعلیم ما آماده ساز)».

تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا (القمر/ ۱۴)

یعنی: «کشتی (نوح) تحت دیدگان ما روان بود! (بعنایت و حفظ ما جاری بود)».

همگی حکایت از نظارت و حفاظت خداوند سبحان می کند
کما اینکه واژه «عین» در قرآن مجید بمعنای «توجه و نظر معنوی»
برای انسان نیز مکرر بکار رفته است و بعنوان نمونه میخوانیم:

وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ (الكهف/ ۲۸)

یعنی: «چشمانت از آنها تجاوز نکند (توجه و عنایت به غیر ایشان مکن)

وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ (طه/ ۱۳۱)

یعنی: «چشمان خود را بسوی نعمتی که دسته هائی از ایشان را با آن بهره ور کردیم مکشان (به مال و منال آنها اعتناء مکن)»

وَلَا أَقُولُ لِلَّذِي تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا
(هود/ ۳۱)

یعنی: «و در باره کسانی که بچشم‌های شما خوار می‌آیند (در نظر شما حقیر جلوه می‌کنند) نمی‌گویم که خدا هرگز خیری بآنان نمی‌دهد». در این آیات، کلمه «أعين» و مثنای آن، بهمان دید باطنی و توجه روحی اشاره دارد نه چشمان ظاهری.

پس خداوندی که بتصریح قرآن مجید از شباهت با مخلوقات منزّه است چون به پیامبرش فرمود: تو در چشمان ما هستی! (فَأِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا) ما را نشاید که فوراً از برخورد با این آیه، تصویری از چشم ظاهری در خود راه دهیم و عنایات الهی و حفظ و تأیید و نظارت خدا را نسبت به پیامبر (ص) که مقصود حقیقی از این آیه است فراموش کنیم. بهمین صورت، استنباط ما از آیه کریمه: الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ أَسْتَوِي (طه/ ۵) که همواره دستاویز اهل تشبیه قرار گرفته، نباید این باشد که گمان کنیم: «خداوند بر عرش نشسته است!» زیرا کلمه «إستواء» بطوریکه از قرآن مجید و معاجم لغت فهمیده می‌شود، چون با واژه «عَلَى» متعدی گردد بمعنای «إستیلاء» می‌آید نه بمعنای جلوس، و بقول راغب اصفهانی در کتاب مفردات:

وَمَتَى عُدِّي بِعَلَى أَقْتَضِي مَعْنَى الْإِسْتِيْلَاءِ. ۱۷ سخن شاعر

عرب هم مؤید اینمعنا است آنجا که گوید:

قَدْ آسْتَوَىٰ بِشَرِّ عَلَىٰ الْعِرَاقِ مِنْ غَيْرِ سَيْفٍ وَدَمٍ مِهْرَاقٍ^{۱۸}

یعنی: «بِشَرِّ» (برادر عبدالملک مروان) بر عراق استیلاء یافت، بدون اینکه شمشیری بکار برد و خونی بریزد!»
و نیز دیگری گوید:

فَلَمَّا عَلَوْنَا وَآسْتَوَيْنَا عَلَيْهِمْ تَرَ كُنَاهُمْ صَرَغِي لِنَسْرِ وَكَاسِرٍ^{۱۹}

یعنی: «چون بر ایشان برتری یافتیم و چیره شدیم آنانرا که بخاک افتاده بودند برای کرکس و عقاب وا گذاشتیم.»

کاربرد واژه مذکور دلالت بر استیلاء دارد. البته گاهی جلوس بر چیزی، موجب استیلاء بر آن می شود اما نه اینکه هرگونه استیلاء، نتیجه جلوس باشد! چنانکه عدم توجه به این معنا سبب اشتباه اهل تشبیه را فراهم آورده است. از دیدگاه قرآن، «إِسْتَوَاءٌ» بهنگام متعدی شدن با «عَلَى» گاهی برخلاف جلوس، معنای «قیام» می دهد! چنانکه در آیه شریفه: **فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوْقِهِ** (الفتح/ ۲۹) تعبیر مذکور بمعنای: **قَامَ عَلَىٰ سُوْقِهِ** آمده است پس چگونه می توان ادعا کرد که (ثُمَّ آسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ) بمعنای (جَلَسَ عَلَى الْعَرْشِ) می باشد؟! چنین نیست و هرگز عرش محلّ جلوس خدای سبحان نمی باشد زیرا در آنصورت لازم می آید فرشتگانی

(۱۸) — این بیت در مجمع البیان (ثم استوى بشر الخ) ضبط شده است و ما آنرا

از «تنزیه القرآن» اثر قاضی عبدالجبار صفحه ۱۷۵ نقل کرده ایم.

(۱۹) — مجمع البیان ذیل آیه ۲۹ سوره بقره.

که حامل عرش اند (اللّٰدینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ — غافر/۷) خدای متعال را نیز حمل کنند! و این شرك محض است و آسمان‌ها و زمین و عرش و فرشتگان همگی قائم بأمر الهی هستند چنانکه قرآن مجید میفرماید:

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ (الرّوم/۲۵)

یعنی: «از آیات او است که آسمان و زمین به فرمان وی برپا می‌باشند».

إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا (فاطر/۴۱)

یعنی: «خدا آسمانها و زمین را از زوال نگاه میدارد.»

أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ (الأعراف/۵۴)

یعنی: «آگاه باشید که آفرینش و فرماندهی از آن‌اوست» بنابراین در تفسیر استواء خداوند بر عرش، باید دقت بیشتری بکار بریم و از مخالفت با کتاب خدا پرهیزیم و با گفتن اینکه «ذات حق بر عرش قرار گرفته» سایر امکانه را از حضور و احاطه او خالی نپنداریم چنانکه از علی علیه السلام مأثور است: مَنْ قَالَ عَلِيٌّ مَمْ؟ فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ^{۲۰} یعنی: «هرکس گوید خدا بر چه چیز قرار دارد؟ سایر اماکن را از حضور وی خالی شمرده است!».

و در اینمقام توجه بچند موضوع لازمست:

اول اینکه عرش چنانکه از قرآن مجید بدست می‌آید یک

(۲۰) — نهج البلاغه، خطبه اول.

موجود خیالی و فرضی و موهوم نیست و برخلاف آنچه بعضی پنداشته‌اند استواء خدا بر عرش، تمثیل و یا تخییل نمی‌باشد بلکه «عرش» موضع عظیمی در جهان است که قوای ملکوتی آنرا احاطه کرده‌اند همانطور که قرآن مجید خبر می‌دهد:

وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ حَوْلَ الْعَرْشِ (الزمر/ ۷۵)

یعنی: «فرشتگان را می‌بینی که عرش را احاطه کرده‌اند».

دوم اینکه اگر به آیاتی که عبارت «إِسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» در آنها آمده نگاه کنیم می‌بینیم که در اغلب آنها پس از ذکر جمله مذکور، از تدبیر امر عالم و نظام شب و روز و تسخیر شمس و قمر و غیره سخن رفته است چنانکه می‌فرماید:

خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ (یونس/ ۳)

ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ... يُدَبِّرُ الْأَمْرَ (السجدة/ ۴)

ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ (الأعراف/ ۵۴)

(۲۱) — عرش بمعنای «تمام هستی» نیز نیامده (چنانکه برخی گمان کرده‌اند) زیرا در آنصورت لازم می‌آید فرشتگان که بتصریح قرآن پیرامون عرش‌اند (الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ — غافر/ ۷) بیرون از هستی باشند!

ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ (الرعد/ ۲)

این آیات نشان می‌دهند که خداوند متعال، از ناحیه عرش امور تکوینی عالم را تدبیر می‌کند پس عرش، مرکز فرماندهی خدا در جهان خلقت است و خدا بر عرش تدبیر، استیلاء و حاکمیت دارد و از آنجا فیض و هدایت تکوینی خود را متوجه عالم می‌کند و اینکه در بسیاری از آیات، این استیلاء با کلمه «ثُمَّ» که برای «تراخی» بکار می‌رود همراه شده، کنایه است از شروع تدبیر امور و آغاز ظهور نظام پس از خلقتِ اصل جهان (بگواهی ذکر آفرینش آسمانها و زمین قبل از این عبارت) نه اینکه خدای متعال پیش از این مرحله، فاقد استیلاء بوده و سپس واجد مقام مزبور گشته است! چرا که در قدرت و احاطه حق تعطیل راه ندارد و لذا می‌فرماید:

وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا (الكهف/ ۴۵) یعنی:

خدا همیشه بر کل اشیاء اقتدار داشته و دارد. خلاصه آنکه به تجسیم و تشبیه گرائیدن و خدای سبحان را بر عرش نشسته پنداشتن، بر خلاف مدلول قرآن مجید و مخالف با تفسیر قرآن بوساطت و راهنمایی خود قرآن است که بهترین طریق رفع اختلافات و تنازع مسلمین می‌باشد. مشکل دیگری که در این بحث حل آن نیز لازم مینماید توضیح آیات مربوط به **مَجِئِي** پروردگار است که از دیرباز اهل تشبیه با سایر مسلمین درباره آنها اختلاف داشته و

دارند نظیر آنچه که میفرماید:

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ
(البقرة/ ۲۱۰)

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ
(الأنعام/ ۱۵۸)

و جَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا (الفجر/ ۲۲)

در این آیات شریفه، بخداوند متعال نسبت آمدن داده شده و
اهل تشبیه گمان کرده اند که بنا بظاهر این آیات، خداوند سبحان روز
رستاخیز می آید و بر مؤمنان ظاهر می شود!

برای تفسیر صحیح این آیات و رفع اختلاف میان امت
اسلامی، ما به روش همیشگی به خود قرآن باز می گردیم و می بینیم
که قرآن کریم بهنگام تعذیب کافران در دنیا نیز از آمدن خدای
سبحان سخن می گوید که از قرائن آیات بخوبی بدست می آید
مقصود، آمدن عذاب خداوند و امر الهی است نه آمدن ذات حق!

سپس به اهل تشبیه میگوئیم همانطور که آمدن خدا را در دنیا
به آمدن امر او باید تفسیر کرد، آمدن حقتعالی در آخرت نیز با همان
الفاظ (و بهمان معانی) ذکر شده و قرآن کریم خودش مشکلات خود
را توضیح داده است و ما حق نداریم رأی خویش را در تفسیر آیات
کریمه دخالت دهیم و اینک آیاتیکه از آمدن حق تعالی در دنیا

حکایت می کنند، بخوانید و تدبّر کنید:

قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَآتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ
(التحل/۲۶)

یعنی: «کسانیکه پیش از ایشان بودند حيله کردند و خدا بر بنیان آنان از پایه های آن بیآمد و سقف از فرازشان بر آنها افتاد و عذاب از آنجا که نمی فهمیدند بسوی آنان آمد.»

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ... وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَا نَعْتُهُمْ حُصُونَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ... (الحشر/۲)

یعنی: «او است که کفار اهل کتاب را از خانه هایشان بیرون راند... و گمان داشتند که قلعه های ایشان در برابر خدا نگاهدارشان است پس خدا از آنجا که گمان نمی کردند به سوی آنان آمد و ترس را در دل های آنها افکند.»

أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ (الأنبياء/۴۴)

یعنی: «مگر نمی بینند که ما باین سرزمین می آییم و آنرا از اطرافش نقصان می دهیم پس آیا ایشان غلبه می کنند؟!»

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ

لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (الرعد/ ۴۱)

یعنی: «آیا ندیدند که ما باین سرزمین می آئیم و آنرا از اطرافش نقصان می دهیم و خدا حکم می کند و حکم وی تعقیب کننده ای ندارد و او در حسابگری سریع است.»

از این آیات شریفه که در مقام بیان تعذیب، کفار گذشته و نیز تهدید کافران معاصر قرآن، آمده کاملاً برمی آید که مقصود از آمدن خدایتعالی بسوی بدکاران، جلوه قهر و غضب الهی و عذاب پروردگار متعال بر آنها است (چنانکه مفسران تصریح کرده اند)، اینمعنا هنگامی مدلل تر می شود که می بینیم قرآن کریم گاهی آیات گذشته را تکرار فرموده ولی این بار بجای **يَأْتِي رَبُّكَ** (خدایت میآید) **يَأْتِي أَمْرُ رَبِّكَ** (فرمان خدایت میآید) استعمال نموده است و با این شیوه، آیه دیگر را تفسیر فرموده چنانکه در سوره شریفه نحل میخوانیم:

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ (النحل/ ۳۳)

که این آیه را مفسر آیه گذشته در سوره انعام باید دانست

بدینصورت:

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ

(الأنعام/ ۱۵۸)

و این روش، مراد خدایتعالی را بخوبی توضیح می دهد. علاوه بر این، قرآن مجید در سوره انعام بالصراحه از قول ابراهیم خلیل علیه السلام می آورد که آنحضرت از افول اجرام سماوی

و رفتن ستاره و ماه و خورشید، بر عدم ربوبیت آنها وقوف یافت و سرانجام بخدای جهان آفرین که حضور دائمی دارد روی آورد، چگونه می توان تصور کرد که خدای سبحان را نیز مانند آن اجرام، حرکت و تردد و طلوع و غروب باشد؟!

پس، نشانه بی دقتی و قضاوت سطحی است اگر ما گمان کنیم برای خدای قرآن، صفت «آمدن و رفتن» وجود دارد! مگر ممکن است خدائی که در همه جا حاضر می باشد و بر همه اشیا محیط است بجائی برود یا از جائی بیاید؟! آیا قرآن بما تعلیم نداده که: **هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ** (الحدید/۵۷) او با شما است هر جا که باشید؟

فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ (البقرة/۱۱۵) پس هر جا که روی کنید آنجا وجه خدا است.

أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ (فصلت/۵۴) آگاه باشید که او بر همه چیز احاطه دارد.

شگفتا که فرقه «مُشَبِّهه» تمام این آیات کریمه را به إحاطه و معیت و همراهی «علم الهی» با مخلوقات، تأویل می کنند و ذات اعلای ربوبی را بر عرش، جالس می پندارند! در اینباره باز قرآن کریم بآنها پاسخ می دهد و اگر گوش شنوا داشته باشند رفع اختلاف می کند زیرا قرآن عزیز میفرماید: هنگامیکه جان بگلوگاه انسان محتضر می رسد شما بر سر او نظاره می کنید (و کاری از دستتان

ساخته نیست!) در همان هنگام، ما (که خدای عالم هستیم) از شما به آن محضر نزدیکتریم ولی شما ما را نمی بینید!

فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ، وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ، وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ. (الواقعه/ ۸۳ و ۸۴ و ۸۵)

اگر حضور خداوند را در این آیه شریفه بمعنای حضور علم او، تاویل کنیم در اینصورت معنای آیه چنین می شود که: «علم ما به شخص محضر از شما نزدیکتر است لیکن شما زندگان، علم ما را نمی بینید!» مگر کسی انتظار داشت که علم خدا را ببیند تا لازم باشد خداوند، نفی رؤیت از علم خود نماید و قید کند که: **ولكن لا تُبصرون!** لیکن شما علم مرا نمی بینید؟!

آیا این تاویل تکلف آمیز، آیه قرآن را از صحت تعبیر و حسن أداء، دور نمی کند؟ بعلاوه، در صورتیکه می پذیرید علم و قدرت خداوند بر همه ذرات عالم و بر هر چیز حاکم و محیط است، چگونه ذات او را محیط بر همه اشیاء و حاضر در همه جا نمی دانید؟ مگر علم و قدرت حق از ذات او جدا است؟

باضافه، حضور ذات الهی در همه جا منافات با احاطه علم او بر همه چیز ندارد و در آیه شریفه قرآن، هر دو موضوع با هم ذکر شده اند چنانکه میفرماید:

وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ (الأنعام/ ۳)

یعنی: «و او است الله در آسمانها و در زمین؛ پنهان و آشکار شما را می داند و بر آنچه کسب می کنید آگاه است».

وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (الحديد/ ۴)

یعنی: «و او با شما است هر جا که باشید و خدا به آنچه می کنید بینا است»

پس اهل تشبیه، بچه دلیل این آیا ترا که هر کدام از دو جمله ترکیب شده اند و در جمله اول، حضور ذات الهی و در جمله دوم، شمول علم الهی را اثبات می کنند تبدیل به یک جمله مکرر می نمایند؟

از این بیانات بخوبی واضح شد که در منطق قرآن مجید، خدای جهان در همه جا حضور دارد و لذا نه می توان «تردد و رفت و آمد» برای او در نظر گرفت و نه می توان ذات اقدس وی را مستقر بر عرش دانست بطوریکه سایر امکانه را از احاطه ذات اعلی و اجل حق، خالی شمرد و استیلای خداوند بر عرش هرگز منافات با حضور او در همه جا و احاطه وی بر همه اشیا ندارد چنانکه گذشت.

در اینجا ممکن است برای خوانندگان کنجکا و این پرسش پیش آید که اساساً چه لزومی داشته قرآن مجید با این قبیل تعبیرات مجازی از خداوند متعال سخن گوید و چرا بجای بیان صریح، گاهی اشاره و کنایه و گاه، مجاز و استعاره را در کلام خود بکار برده است؟ در پاسخ این سؤال باید بگوییم که قرآن کریم بزبان عرب

نازل شده و صنایع لفظی در زبان عرب شیوع کامل دارد و سخنی که خالی از این صنایع باشد از لطافت بیان، و ظرافت تعبیر خالی میماند زیرا این صنایع به زیبایی زبان می افزاید و آنرا می آراید و شاعران و سخنوران و نکته‌سنگان عرب همواره کسانی بودند که از این تعابیر آگاهی داشتند و آنها را در گفتار خود بکار می بردند و قرآن کریم را که در اوج بلاغت بزبان این قوم نازل شده سزاوار نبود تا از این صنایع خالی باشد بویژه که قرآن، مخالفین خود را بمبارزه طلبیده و به اصطلاح، **تَحَدّی** فرموده است با وجود این، چگونه می شود که تمام آرایشها و زیباییهای سخن را نادیده بگیرد؟ بجای این توقع از قرآن شریف، ما که به شرف دخول در اسلام مُفتخر هستیم باید از خود توقع داشته باشیم که با زبان و اصطلاحات عرب عمیقاً آشنا شویم تا معنای آیات الهی و مفاهیم احادیث نبوی (ص) را بخوبی دریابیم و مجاز را از حقیقت فرق گذاریم و کنایه را از تصریح جدا کنیم و اصطلاح را از غیر اصطلاح تمیز دهیم و مانند کاتب حجاج بن یوسف ثقفی^{۲۲} نباشیم که چون حجاج به او فرمان داد تا به شاعره‌ای بنام **خَنَسَاء** جایزه‌ای بدهد گمان کرد که باید زبان شاعر را قطع

(۲۲) — حجاج از امرائی بوده که به سفاکی شهره‌اند، وی در زمان عبدالملک

مروان خلیفه اموی میزیست، عبدالملک او را به امارت حجاز گماشت سپس حکومت عراق را بعهده گرفت و در قساوت و خونریزی عجیب بود، مرگ وی را در سال ۹۶ هجری نوشته‌اند.

کند! بهتر است این داستان را با فوایدی که در بر دارد و به بحث ما ارتباط پیدا می کند از قول ابوالفرج ابن جوزی بخوانیم: ابن جوزی در کتاب صَيْدُ الْخَاطِرِ می نویسد:

عَجِبْتُ مِنْ أَقْوَامٍ يَدْعُونَ الْعِلْمَ وَ يَمِيلُونَ إِلَى التَّشْبِيهِ
بِحَمْلِهِمُ الْأَحَادِيثَ عَلَى ظَوَاهِرِهَا، فَلَوْ أَنَّهُمْ أَمَرُوا كَمَا جَاءَتْ
سَلِيمُوا لِأَنَّ مَنْ أَمَرَ مَا جَاءَ مِنْ غَيْرِ آعْتِرَاضٍ وَلَا تَعَرُّضٍ، فَمَا قَالَ شَيْئاً
لَا لَهُ وَلَا عَلَيْهِ، وَلَكِنْ أَقْوَاماً قَصَرَتْ عُلُومُهُمْ فَرَأَتْ أَنَّ حَمْلَ الْكَلَامِ
عَلَى غَيْرِ ظَاهِرِهِ نَوْعٌ تَعْطِيلٍ وَ لَوْ فَهِمُوا سَعَةَ اللَّغَةِ لَمْ يَظُنُّوا هَذَا وَ
مَا هُمْ إِلَّا بِمِثَابَةِ قَوْلِ الْحَجَّاجِ لِكَاتِبِهِ وَقَدْ مَدَّخَتْهُ الْخَنَسَاءُ فَقَالَتْ:
إِذَا هَبَطَ الْحَجَّاجُ أَرْضاً مَرِيضَةً

تَبَعَ أَقْصَى دَائِهَا فَشَفَاهَا! الْخ

فَلَمَّا أَتَمَّتِ الْقَصِيدَةَ قَالَ لِكَاتِبِهِ: إِفْطَعْ لِسَانَهَا!

فَجَاءَ ذَلِكَ الْكَاتِبُ الْمَغْفَلُ بِالْمَوْسَى! فَقَالَتْ لَهُ وَ يَلْكَ!

إِنَّمَا قَالَ أَجْزَلُ لَهَا الْعَطَاءُ ثُمَّ ذَهَبَتْ إِلَى الْحَجَّاجِ فَقَالَتْ كَادَ
وَاللَّهِ يَقْطَعُ مِقْوَلِي!...

یعنی: «از اقوامی در شگفتم که ادعای علم می کنند و در

عین حال، با حمل احادیث به ظاهر آنها بسوی «تشبیه» گرایش دارند! و اگر ایشان احادیث مزبور را بهمان صورتی که آمده اند وامی گذاشتند از خطر ایمن می شدند زیرا هر کس بخواهد آثاری را

که رسیده بدون خرده گیری و مخالفت بحال خود بگذارد، نه چیزی بدفاع از آنها میگوید نه سخنی بر ضدّ آنها می سراید! اما دسته ای که دانش ایشان اندک و نارسا است بنظرشان رسیده که اگر کلام را بر ظاهر آن حمل نکنند اینکار نوعی تعطیل محسوب می شود! و اگر وسعت لغت را فهمیده بودند چنین گمان نمی کردند و حال ایشان بآن میماند که **حجاج بن یوسف** را زنی شاعره بنام **خنساء** در شعر خود مدح کرد و گفت:

حجاج چون بر سرزمینی بیمار، فرود آید در پی ریشه دردش
برمی آید و آنرا درمان می کند!

چون خنساء قصیده را تمام کرد، حجاج به کاتب خود گفت:
زبانش را قطع کن!

منشی بیخبر، با تیغ دلاکی بسوی خنساء آمد! خنساء گفت:
وای بر تو! مقصود حجاج این بود که بخشش فراوان باو بکن! آنگاه
بجانب حجاج رفت و گفت بخدا سوگند که چیزی نمانده بود (کاتب
زبان نفهمت!) زبانم را ببرد! «

چنانکه ملاحظه می کنید (قطع لسان) غیر از معنای ظاهری،
دارای معنایی کنائی نیز هست که بتناسب موقع و مقام باید آنرا
تشخیص داد و منشی جاهل حجاج، از درک آن عاجز مانده و به ظاهر
سخن پرداخته بود! با اینکه از سوی حجاج مأمور شد تا «صله»
پردازد!

ابن جوزی گفتار شیرین خود را اینگونه ادامه میدهد:

واعجبا کلَّ العَجَب! من راوٍ لم يفهم!؟ أليس في
 الحديث الصحيح أنَّ الموت يُذبح بين الجنة والنار؟ أليس
 العقلُ إذا استُفتي في هذا، صرف الأمر عن حقيقته؟ لِمَ اثبتَ
 عنده من فهم ماهية الموت، فقال الموتُ عرضٌ يُوجبُ بطلانَ
 الحياة فكيف يُماتُ الموتُ؟ فإذا قيلَ له فماتصنعُ بالحديث؟
 قال هذا ضربٌ مثلاً بإقامة صورةٍ ليُعلمَ بتلك الصورة الحسية فوات
 ذلك المعنى... واعجباً لكم! صرفتم عن الموتِ ما لا يليقُ به
 حفظاً لما علمتم من حقائق فكيف لم يضرِفوا عن الإله القديم
 ما يُوجبُ التشبيهَ لِخَلْقِهِ بما قد دَلَّ الدليلُ على تنزيهه عنه؟^{۲۳}

یعنی: «جای کمال شگفتی است از آن راوی که نفهمیده
 چه روایت می کند؟ آیا در حدیث صحیح نیامده است که مرگ را
 میان بهشت و دوزخ ذبح می کنند؟ مگر نه اینکه چون در اینبار از
 عقل، نظر بخواهند موضوعاً از ذبح منصرف می نماید و می گوید:
 مرگ حالتی است که موجب بطلان حیات می گردد. پس چگونه
 ممکن است که مرگ کشته شود؟ و اگر بگویند: پس با حدیث
 مذکور چه می کنی؟ پاسخ میدهد: این مثلی است که زده شده و
 صورتی از ذبح مرگ اقامه گشته تا از این صورت حسی، آنمعنا که

«در جهان آخرت مرگ نیست» دانسته شود. عجب از شما است! از مرگ چیزی را که متناسب با آن نیست منصرف میسازید تا دانش خود را درباره حقایق حفظ کنید، چگونه درباره معبود ازلی از اینکار خودداری مینمائید؟ و معنائی را که موجب تشبیه خداوند به خلق می شود از ظاهر لفظ منصرف نمیسازید، با اینکه دلیل و برهان بر تنزیه خداوند از آن معنا دلالت می کند؟!»

بنا بر آنچه گفته شد نمی توان باستناد آیاتیکه موافق «صنایع ادبی» بیاناتی دارند و در دلالت آنها میان مسلمین اختلاف شده به تشبیه یا تجسیم قائل گردید زیرا اولاً آیات دیگر قرآن کریم از این تعبیرات پرده برمی دارند و نشان می دهند که آیات مزبور محمول به معانی حسی نمی باشند و ثانیاً محکماتی که مورد اختلاف نیستند مانع از تشبیه ذات احدیت به انسان یا دیگر اشیاء می شوند و معانی متفق علیها حاکم بر مختلف فیها می باشند^{۲۴}. صورت ثانوی از این بیان، علاوه بر اینکه ما را از خطر تشبیه برکنار میدارد همان راهی

(۲۴) -- و در حقیقت وظیفه ما است که در ابتدا از محکّمات قرآنی بمعرفت حقتعالی نائل آئیم و به تنزیه و تقدیس خدا از همه نقائص آگاه شویم آنگاه در برخورد با واژه‌هایی امثال «ید» و «عین» و نظائر آنها، وجوه گوناگون معانی اینکلمات را در قرآن جستجو کنیم و مراد حقیقی آیات را از ذکر کلمات مزبور دریابیم (و این قاعده در تمام مباحث اصول معرفت باید در نظر گرفته شود) زیرا بیشتر انحراف «مشبهه» در اثر فقدان آگاهی‌های اساسی و بنیادی است که آگاهیهای مزبور از تدبر در محکّمات قرآن بدست می آید.

است که ائمهٔ مسلمین آنرا تأیید کرده‌ند چنانکه در کتاب اصول کافی اثر محمد بن یعقوب کلینی رازی^{۲۵} منقول و ماثور است که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام ضمن گفتگویی با ابوقرّه در ردّ تشبیه و تجسیم فرمود:

كَيْفَ يَجِيءُ رَجُلٌ إِلَى الْخَلْقِ جَمِيعاً فَيُخْبِرُهُمْ أَنَّهُ جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَأَنَّهُ يَدُّ عَوْهُمْ إِلَى اللَّهِ بِأَمْرِ اللَّهِ فَيَقُولُ (لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ - الْأَنْعَامُ/ ۱۰۳) و (لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً - طه/ ۱۱۰) و (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ - الشُّورَى/ ۲۵) ثُمَّ يَقُولُ أَنَا رَأَيْتُهُ بِعَيْنِي! وَأَحْظَتْ بِهِ عِلْماً! وَهُوَ عَلَى صُورَةِ الْبَشَرِ!^{۲۶}

یعنی: «چگونه می‌شود که مردی بسوی همهٔ خلق بیاید و به ایشان خبر دهد که از سوی خدا آمده است و بفرمان حق آنها را بسوی خدا فرا میخواند و بگوید که: (چشم‌ها خدا را درنمیابند) و (به دانش او را احاطه نمی‌کنند) و (هیچ چیز همانند او نیست) سپس

(۲۵) - ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی از قدماء و اعلام شیعهٔ امامیه بشمار می‌رود او را ابوجعفر سلسلی بغدادی نیز خوانده‌اند ریاست علمای شیعه و فقهان امامیه در ایام مقتدر (خلیفهٔ عباسی) با او بود است علاوه بر کتاب مشهور «الکافی» کتبی چون:

کتاب تفسیر الرؤیا و کتاب الردّ علی القرامطة و کتاب الرسائل یا رسائل الأئمة باو نسبت داده‌اند. وفاتش در سال ۳۲۸ یا ۳۲۹ هجری قمری بوده است.

(۲۶) - الأصول من الکافی، کتاب التوحید، باب فی ابطال الرؤیة، حدیث

(چنانکه اهل تشبیه ادّعا دارند) بگویند که من با چشم خود، خدا را دیده‌ام! و به دانش بر او احاطه کرده‌ام! و او بشکل بشر است! « بطوریکه از مفاد این حدیث بدست می‌آید امام، محکّمات قرآن را مرجع قرار می‌دهد و روایات و مشهورات را مبنی بر اینکه پیامبر اسلام، خداوند را در چهرهٔ بشری دیده! بر آنها عرضه می‌کند و چون موافقت میان ایندودسته وجود ندارد باستناد محکّمات قرآن، روایات را انکار می‌کند. و نیز در کافی از قول امام صادق علیه السلام آمده است:

فَاعْلَمْ أَنَّ الْمَذْهَبَ الصَّحِيحَ فِي التَّوْحِيدِ مَانَزَلَ بِهِ الْقُرْآنُ
 مِنْ صِفَاتِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَانْفِ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى الْبُطْلَانَ وَالتَّشْبِيهَ
 فَلانْفَى وَلَا تَشْبِيهَ... وَلَا تَعُدُّوا الْقُرْآنَ فَتَضِلُّوا بَعْدَ الْبَيَانِ^{۲۷}

یعنی: «بدانکه مذهب صحیح در توحید، مذهب قرآن است که دربارهٔ صفات خدای عزوجل نازلشده، پس عقیده به بطلان و تشبیه را نفی کن که نه می‌توان خدا را انکار کرد و نه می‌توان او را بچیزی مانند ساخت و از قرآن تجاوز نکنید که پس از بیان قرآن گمراه می‌شوید!»

نکته‌ای که لازم است فراموش نشود اینستکه تنزیه و تقدیس خدایتعالی از اوصاف «اهل تشبیه» البته مورد قبول طوائف مسلمین از

امامیه و اشعریّه و زیدیه و معتزله و إسماعیلیّه و دیگران است جز اینکه برخی از قدمای اهل سنت و جماعت (نه همه آنها) از معانی لغوی الفاظ در بحث از صفات الهی تجاوز نمیکردند (و بعضی از اُخلاف ایشان هنوز هم تجاوز نمی کنند!) چنانکه گوئی در اینمورد مجاز و استعاره و کنایه را در قرآن و حدیث حق مداخله نمیدادند و لذا گفتارشان عده‌ای را به توهم افکنده که ایشان در شمار فرقه مشبّه هستند اما بنظر دقیق، اختلافی میان گروه مذکور با سایر مسلمین در تنزیه خدایتعالی از صفات خلق نیست چرا که ایندسته در آثار خود به إصرار و تأکید تمام گفته‌اند: هرچند ما درباره صفات خداوند، پایبند حفظ ظاهر الفاظ در کتاب و سنت هستیم ولی بنا بر محکّمات قرآن مجید، هیچگونه تجسم و تصویری درباره ذات و صفات خدایتعالی در ذهن نداریم، پس در حقیقت این عده فقط به **أصل وضع الفاظ** در بحث از صفات توسّل جسته‌اند و الفاظ را بر معانی ثانوی و مجازی حمل نکرده‌اند اما در بیان مصداق این الفاظ با اهل تنزیه همراهند و با فرقه مشبّه و مجسمه مخالفت دارند و لذا می‌توان گفت که نزاع آنها با سایر موحدین، نزاع لفظی است نه حقیقی، بعنوان نمونه از امام **مالک بن انس**^{۲۸}، پیشوای فرقه مالکی آورده‌اند که چون از وی پرسیدند

(۲۸) — مقصود، أبو عبدالله مالک بن انس بن مالک بن ابی عامریکی از بزرگان

ائمة اهل سنت است که جد او (ابی عامر) از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بوده، مالک در مدینه میزیسته و در روزگار خود مقام افتاء و امامت یافته است وی استاد



این آیه شریفه چه معنا دارد؟ که خداوند فرموده: الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى.

او پاسخ داد: الاستواءُ معلومٌ والكَيْفُ مجهولٌ والسؤالُ عنه بدعةٌ!

یعنی مفهوم کلمه «استواء» معلوم است و ناشناخته نیست (زیرا لغتی است که در محاورات عرب بکار می رود) اما چگونگی استواء خداوند بر عرش، مجهول است (یعنی ما هیچگونه تصویری از آن در ذهن نداریم) و سؤال از کیفیت آن نیز بدعت می باشد.

اصل عبارت امام مالک بطوریکه در مجموعة الرسائل الكبرى اثر ابن تیمیه آمده چنین نقل شده است:

مارواه أبو الشَّيْخِ الاصفهانيّ و أبو بكر البيهقيّ عن يحيى بن يحيى قال: كُنَّا عِنْدَ مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ، فَجَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ؛ الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى، كَيْفَ اسْتَوَى؟ فَأَطْرَقَ مَالِكُ بِرَأْسِهِ^{۲۹} حَتَّى عَلَاهُ الرَّحْضَاءُ^{۳۰}، ثُمَّ قَالَ: الْاسْتِوَاءُ غَيْرُ مَجْهُولٍ

شافعی بشمار می رود اثر مشهور او «الموطأ» نام دارد و وفاتش را در سال ۱۷۹ هجری ضبط کرده اند.

(۲۹) — أَطْرَقَ رَأْسَهُ وَبِرَأْسِهِ: أَيْ خَفَضَهُ (سر بزیر افکند).

(۳۰) — الرَّحْضَاءُ: الْعَرَقُ يُغْسَلُ الْجِلْدَ لِكَثْرَتِهِ (عرق بسیار که از بدن سرازیر

شود).

وَالكَيْفُ غَيْرُ مَعْقُولٍ وَالْإِيمَانُ بِهِ وَاجِبٌ وَالسُّؤَالُ عَنْهُ بَدْعَةٌ وَمَا
أَرَاكَ إِلَّا مُبْتَدِعًا! فَأَمْرٌ بِهِ أَنْ يُخْرَجَ^{۳۱}

بظهور یکه ملاحظه می شود در این روایت، امام فرقه مالکیه، کلمه «استواء» را بمعنای عقلی و یا مجازی آن در آیه مورد بحث حمل نکرده اما از ورود در ورطه تشبیه و تجسیم نیز اجتناب ورزیده است. البته جای سؤال باقی میماند که اگر از کلمه «استواء» هیچ تصوّر یا معنایی در رابطه با خداوند در ذهن نیاید، این لغت نعوذبالله تعالی بدون عنایت به معنا، استعمال شده است و اگر از کاربرد کلمه مزبور باید معنایی را در نظر گرفت و بخدای رحمن نسبت داد، آن معنا کدام است؟ (معنای حسی که ملازم با تجسیم می شود پس معنای عقلی یا مجازی را باید پذیرفت) با وجود این امام مالک، در ماحصل و نتیجه گفتار خود از فرقه مشبّهه دور شده (هرچند بحث لفظی در آیه کریمه را حلّ نکرده است) و دیگر ائمه اهل سنت نیز با مجسمه مخالفت ورزیده اند چنانکه امام احمد بن حنبل^{۳۲} (که عده ای

(۳۱) — مجموعة الرسائل الكبرى (العقيدة الحموية) اثر ابن تیمیه، چاپ مصر،

صفحة ۴۴۳.

(۳۲) — احمد بن حنبل، امام فرقه حنابله و پیشوای اهل حدیث بشمار می رود وی در بغداد تولّد یافته و در طلب حدیث به شام و یمن و مصر و حجاز مسافرت کرده است احمد بن حنبل شاگرد شافعی بوده و کتاب «المسند» را در حدیث جمع آوری کرده است، وفات او را در سنه ۲۴۳ هجری نوشته اند.

از مشبّهه خود را از أتباع وی می‌شمرند) بنقل از ابن تیمیّه،^{۳۳} اهل تشبیه را منحرف از حقیقت میدانسته است، و ابن تیمیّه در اینباره می‌نویسد:

و إِنَّمَا كَانَ السَّلْفُ يَدْمُونَ الْمُشْبِهَةَ كَمَا قَالَ الْإِمَامُ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَإِسْحَقُ بْنُ رَاهُوِيَه وَغَيْرُهُمَا قَالُوا: الْمُشْبِهَةُ الَّذِينَ يَقُولُونَ بَصْرٌ كَبَصْرِي وَيَدٌ كَيْدِي وَقَدَمٌ كَقَدَمِي^{۳۴}

یعنی: «پیشینیان، اهل تشبیه را مذمت می‌کردند چنانکه احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و دیگران (از راه طعن) می‌گفتند: مشبّهه کسانی هستند که گویند چشم خدا همانند چشم من! و دست او چون دست من! و پایش مانند پای من است! (با اینکه هیچ چیز مانند خدای سبحان نیست)»

البته این دسته از علماء، مثل امام مالک، خواسته‌اند میان حفظ ظواهر الفاظ (در کتاب و سنت) و همچنین آیات ردّ تشبیه،

(۳۳) — شیخ الاسلام، ابوالعبّاس أحمد بن تیمیّه حرّانی دمشقی از علمای بزرگ اهل سنت است که نوشته‌ها و آثار او در عالم اسلام گفتگوهای فراوانی بیار آورده است و موافقین و مخالفین بسیار دارد کتب و رسائل کثیری از او بجای مانده مانند: «منهاج السنّة النبویّه» و «نصيحة أهل الايمان في الرد على منطلق اليونان» و: «بيان موافقة صريح المعقول لصحيح المنقول» ابن تیمیّه در سال ۷۲۸ هجری در زندان دمشق وفات یافته است.

(۳۴) — مجموعة الرسائل الكبرى (الفصل بين الحق والباطل) اثر ابن تیمیّه،

چاپ مصر، صفحه ۱۱۵.

جمع کنند چنانکه مذاق ابن تیمیه و أتباع او همین است^{۳۵} و این رأی بطوریکه گفتیم هرچند مشکل الفاظ را در کتاب و سنت حل نمی‌نماید ولی بهرحال از تشبیه و تجسیم دور است.

خلاصه آنکه اگرچه خداوند متعال از طریق آیات خود وجود خویش را بر ما ظاهر فرموده و آثار علم و قدرت و رحمت و حکمت و اراده... خود را در سراسر جهان هستی نشان داده است ولی حقیقت ذات و صفات او بالاتر از آنست که بتصور مخلوقات درآید و محکّمات قرآن کریم بوضوح بر اینمعنا دلالت دارند و بمسلمین در این عقیده، وحدت و یگانگی می‌بخشند **والحمد لله رب العالمین**.

در مبحث توحید گاهی اختلاف در شؤون ذات مطرح می‌شود مانند آنچه پیش از این گذشت و تحقیق شد که نسبت

(۳۵) — اما اینکه ابن بطوطه در «رحله» خود نوشته است: **كُنْتُ إِذْ ذَاكَ بِدِمَشْقَ، فَحَضَرْتُهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَهُوَ (ای ابن تیمیه) يَعْظُ النَّاسَ عَلَى مَنْبَرِ الْجَامِعِ وَ يُدَكِّرُهُمْ، فَكَانَ مِنْ جُمْلَةِ كَلَامِهِ أَنْ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ يَنْزِلُ إِلَى سَمَاءِ الدُّنْيَا كَنْزِ وَلى هَذَا، وَنَزَلَ دَرَجَةً مِنْ دَرَجِ الْمَنْبَرِ!** البته ظاهر عبارت که منقول از ابن تیمیه است با قول «مشبهه» سازش دارد ولی برطبق تحقیقی که شیخ محمد بهجت بيطار در کتاب **حياة شيخ الاسلام ابن تیمیه** (صفحة ۳۶ به بعد) بعمل آورده، ابن تیمیه در آنهنگام در قلعه دمشق محبوس بوده است و بنابراین شخص دیگری بر منبر دمشق سخنان مزبور را اظهار داشته که ابن بطوطه او را با ابن تیمیه اشتباه کرده است بخصوص کلام خود ابن تیمیه که در متن کتاب آوردیم این شبهه را کاملاً نفی ورد می‌کند.

«وجه» و «ید» و «عین» و أمثال اینها، به ذات اعلای حق چه معنا می دهد؟ و گاهی اختلاف در افعال الهی بمیان می آید یعنی از این موضوع گفتگو می شود که آیا حق تعالی در خلق و احياء و ابقاء و روزی دادن و جز اینها متفرد است یا دیگران نیز می توانند عهده دار چنین افعالی در نظام هستی باشند؟

اهل تحقیق از مسلمین به تفرد حق تعالی در امور مذکور عقیده دارند اما جمعی دیگر، برخی از بندگان خدا (چون انبیاء و اولیاء علیهم السلام) را بر این امور توانا پنداشته اند و به دخالت ایشان در نظام تکوین تصریح کرده اند. از اینگروه می توان طائفة شیخیّه را نام برد که از غلاة شیعه امامیه بشمار میروند چنانکه بنیانگذار فرقه، یعنی شیخ احمد احسائی^{۳۶} در کتاب شرح الزیارة در اینمقام می نویسد:

الْحَاصِلُ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ يَلْتَجِئُ إِلَيْهِمْ (إِلَى الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَام) مِنْ جِهَةِ فَقْرِهِ وَتَخَلُّفِ حَوَائِجِ السَّائِلِينَ إِلَيْهِمْ فَمِنْهُمْ فِي خَلْقِ أَوْ رِزْقِ أَوْ حَيَاةِ أَوْ مَمَاتٍ، وَمِنْهُمْ فِي نُمُوٍّ وَغَدَاءٍ، وَ

(۳۶) - شیخ احمد بن زین الدین احسائی در سال ۱۱۳۱ هجری قمری در «أحساء» از توابع بحرین، تولّد یافته و در سنّ ۷۴ سالگی (۱۲۰۵ هجری) در مکه وفات کرده است، شیخ به ایران سفر کرد و مورد استقبال حکومت ایران قرار گرفت و مکتبی را که به «شیخیّه» مشهور شد بنیان نهاد، پیروان او در ایران، در ناحیه «کرمان» و تبریز و نواحی دیگر زندگی می کنند و آثاری از وی بجای مانده که از آن میان شرح بر زیارت جامعه کبیره و شرح بر کتاب مشاعر اثر صدرالدین شیرازی فیلسوف دوران صفویه، شهرت دارد.

مِنْهُمْ فِي بَقَاءٍ وَ حِفْظٍ، وَ مِنْهُمْ فِي طَلَبٍ وَ رَجَاءٍ، وَ مِنْهُمْ فِي
 اسْتِجَارَةٍ وَ وِقَاءٍ إِلَىٰ غَيْرِ ذَلِكَ عَلَىٰ حَسَبِ اسْتِعْدَادَاتِهِمْ^{۳۷}

یعنی: «حاصل اینکه هر چیزی از جهت فقری که دارد

بسوی ایشان (امامان شیعه) پناه میبرد و نیازمندیهای
 درخواست کنندگان بسوی امامان گوناگون است، برخی در
 آفریده شدن، یا در روزی خوردن، یا در زندگی کردن، یا در مرگ، به
 ایشان محتاج اند. و دسته ای دیگر در روئیدن و غذاء به آنها نیاز دارند،
 و گروهی دیگر در باقی بودن و محفوظ ماندن، دست حاجت بسوی
 امامان دراز کرده اند و بعضی در، خواستن و امیدداشتن، و برخی در
 پناه جستن و مصونیت و غیر اینها هر کدام بر حسب قابلیت های
 خویش بایشان نیاز دارند!»!

قرنها پیش از فرقه شیخیه، برخی از اهل عرفان و مشایخ
 صوفیان سخنانی درباره انسان کامل و شرح مقامات او اظهار
 داشته اند که با احتمال قوی منشاء اندیشه های کسانی چون شیخ احمد
 احسائی گردیده است، از جمله قیصری^{۳۸} ضمن شرح بر کتاب
فُصُوصُ الْحَكَمِ در این زمینه می نویسد:

(۳۷) — شرح الزیارة، چاپ سنگی، ذیل عبارت وَأَرْكَانُ الْبِلَادِ.

(۳۸) — مقصود، داود بن محمد بن محمد رومی قیصری شارح معروف کتاب

«فُصُوصُ الْحَكَمِ» می باشد، متن اینکتابرا عارف مشهور قرن هفتم هجری، یعنی
 أبو عبدالله محمد بن علی حاتمی طائی مشهور به ابن عربی (متولد در سال ۵۶۰ و متوفی
 در ۶۳۸ هجری) نوشته است.

الْحَقُّ يَحْفِظُ خَلْقَهُ بِالْإِنْسَانِ الْكَامِلِ يَعْنِي: «حقتعالی آفریدگان خود را بواسطه انسان کامل حفظ می کند» سپس توضیح میدهد که این حفاظت چگونه است و مخلوقات از چه جهت به انسان کامل نیازمندند؟ و در اینباره می گوید:

و حِفْظُهُ لِلْعَالَمِ عِبَارَةٌ عَنْ إِبْقَاءِ صُورِ أَنْوَاعِ الْمَوْجُودَاتِ عَلَى مَا خُلِقَتْ عَلَيْهَا، الْمَوْجِبِ لِإِبْقَاءِ كَمَالَاتِهَا وَآثَارِهَا بِاسْتِمْدَادِهِ مِنَ الْحَقِّ.

یعنی: «حفظ و نگاهداری انسان کامل از عالم، عبارتست از دوام بخشیدن به صورتهای انواع موجودات بهمان گونه که آفریده شده اند بطوریکه موجب ابقاء و پایداری کمالات و آثار آنها باشد و اینکار با استمداد انسان کامل از حقتعالی انجام می پذیرد.»
آنگاه نحوه و شکل این استمداد و ابقاء را بدینصورت توضیح میدهد:

إِذَا الْحَقُّ إِنَّمَا يَتَجَلَّى لِمِرَاةِ قَلْبٍ هَذَا الْكَامِلِ فَيَتَعَكَّسُ الْأَنْوَارُ مِنْ قَلْبِهِ إِلَى الْعَالَمِ فَيَكُونُ بَاقِيًا بِوُضُوءِ ذَلِكَ الْفَيْضِ إِلَيْهَا فَمَا دَامَ هَذَا الْإِنْسَانُ مَوْجُودًا فِي الْعَالَمِ يَكُونُ مَحْفُوظًا بِوُجُودِهِ وَتَصَرُّفِهِ فِي عَوَالِمِهِ الْعُلُويَّةِ وَالسُّفْلِيَّةِ فَلَا يَجْسِرُ أَحَدٌ مِنْ حَقَائِقِ الْعَالَمِ وَأَزْوَاجِهَا عَلَى فَتْحِ الْخَزَائِنِ الْإِلَهِيَّةِ وَالتَّصَرُّفِ فِيهَا إِلَّا بِإِذْنِ هَذَا الْكَامِلِ لِأَنَّهُ هُوَ صَاحِبُ الْأَسْمِ الْأَعْظَمِ الَّذِي بِهِ يُرَبَّى الْعَالَمُ

كُلُّهُ فُلَايَخْرُجُ مِنَ الْبَاطِنِ إِلَى الظَّاهِرِ مَعْنَى مِنَ الْمَعَانِي إِلَّا بِحُكْمِهِ وَلَا يَدُ خُلُ مِنْ الظَّاهِرِ فِي الْبَاطِنِ شَيْئًا إِلَّا بِأَمْرِهِ.^{۳۹}

یعنی: «زیرا که حقتعالی بر آینه قلب این انسان کامل تجلی می کند پس انوار الهی از قلب او به سراسر عالم منعکس می گردد و عالم در اثر وصول آن فیض باقی میماند و تا زمانیکه انسان کامل در این عالم موجود است، جهان بوجود او و بسبب تصرفات وی در تمام عوالم از برترین تا پست ترین مراتب، محفوظ میماند در نتیجه هیچیک از حقایق این عالم و ارواح آن بر گشودن خزائن خداوندی و تصرف در آنها دسترسی پیدا نمی کنند مگر به اذن انسان کامل زیرا که او صاحب اسم اعظم می باشد که سراسر عالم تحت تربیت این اسم قرار دارد و لذا هیچ معنائی در میان معانی از باطن عالم به ظاهر آن بروز و ظهور نمی کند مگر بحکم این انسان کامل و نیز از ظاهر به باطن نمی رسد جز بفرمان او».

با این اوصاف خیلی ساده است که تصور شود چنین انسان کاملی قدرت بر زنده کردن مُردگان و میراندن اَحیاء و امثال این امور دارد چنانکه قیصری می نویسد:

وَقَدْ صَرَّحَ شَيْخُنَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي كِتَابِ الْمِفْتَاحِ إِنَّ مِنْ عِلْمَاتِ الْكَامِلِ أَنْ يَقْدِرَ عَلَى الْإِحْيَاءِ وَالْإِمَاتَةِ وَأَمْثَالِهِمَا^{۴۰}

(۳۹) - شرح فُصوص الحکم قیصری، چاپ سنگی. صفحه ۷۲ و ۷۳.

(۴۰) - شرح فُصوص الحکم. صفحه ۷۴.

یعنی: «شیخ ما (ابن عربی) — که خدا از او خشنود باد — در کتاب «مفتاح» آشکارا گفته که از نشانه‌های انسان کامل آنستکه او بر زنده کردن مردگان و میراندن زندگان و أمثال این امور توانائی دارد.»

و شبیه این تعبیر در دیگر آثار صوفیه فراوان دیده می‌شود که در حقّ انسان کامل و قدرت او بر خلق و إحياء و إِماتة و غیر اینها، چنان می‌پندارند که بقول گیلانی صاحب کتاب: **الانسانُ الكاملُ فی مَعْرِفَةِ الْأَوَاخِرِ وَالْأَوَائِلِ:**

**ثُمَّ إِنَّ تَصَرُّفَهُ فِي الْأَشْيَاءِ لَا عَنِ اتِّصَافٍ وَلَا عَنِ آلَةٍ وَلَا عَنِ
أَسْمٍ وَلَا عَنِ رَسْمٍ بَلْ كَمَا يَتَصَرَّفُ أَحَدُنَا فِي كَلَامِهِ وَ أَكْلِهِ
و شُرْبِهِ! ^{٤١}**

یعنی: «تصرف انسان کامل در اشیاء عالم، نه از طریق اتصاف است و نه از راه أسباب و افزار می‌باشد و نه از مجرای اسم و رسم صورت می‌پذیرد بلکه چنان در اشیاء تصرف می‌کند که یکتن از ما، در کلام و خوردن و آشامیدن خود متصرف هستیم!»

و عجب اینکه ملاحظه می‌شود این تعبیرات، بتدریج از صوفیان به فلاسفه نیز سرایت کرده و در کتب آنها منعکس گردیده است با اینکه فیلسوفان، اهل استدلال و برهانند و این امور، برهانی

(٤١) — الانسان الكامل، اثر عارف مشهور شیخ عبدالکریم بن ابراهیم جیلانی

(گیلانی) چاپ مصر، جزء دوم، صفحه ٤٨.

نیستند و در ضمن تجربه قطعی نیز ثابت نشده اند گواه ما بیاناتی است که شیخ الرئيس أبوعلی سینا در «نمط عاشر» از کتاب الاشارات و التنبیهاآت آورده و در آنجا امور غریبه ای را که در عالم واقع می شوند مانند معجزات و کرامات همه را نتیجه هیئت نفسانی شمرده است و در واقع آنها را با سحر و جادو از حیث انتساب به نفس انسان، هم ریشه پنداشته! شیخ در اینباره می نویسد:

إِنَّ الْأُمُورَ الْغَرِيبَةَ تَنْبَعُ فِي عَالَمِ الطَّبِيعَةِ مِنْ مَبَادِيٍّ

ثَلَاثَةٌ:

أَحَدُهَا الْهَيْئَةُ النَّفْسَانِيَّةُ الْمَذْكُورَةُ.

و ثَانِيهَا خَوَاصُّ الْأَجْسَامِ الْعُنْصُرِيَّةِ مِثْلُ جَذْبِ مِغْنَاطِيْسٍ

لِلْحَدِيدِ بِقُوَّةٍ تَخْصُهُ.

و ثَالِثُهَا قُوَى سَمَاوِيَّةٍ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ أَمْرَجَةِ أَجْسَامِ أَرْضِيَّةٍ

مَخْصُوصَةٌ بِهَيَاآتٍ وَضَعِيَّةٍ... فِعْلِيَّةٌ أَوْ أَنْفِعَالِيَّةٌ مُنَاسِبَةٌ تُسْتَبَعُ

حَدُوثُ آثَارِ غَرِيبَةٍ.

وَالسَّحْرُ مِنْ قَبِيلِ الْقِسْمِ الْأَوَّلِ بَلِ الْمَعْجَزَاتُ وَالْكَرَامَاتُ.

وَالتَّيْرِنَجَاتُ مِنْ قَبِيلِ الْقِسْمِ الثَّانِي.

وَالظَّلِيسْمَاتُ مِنْ قَبِيلِ الْقِسْمِ الثَّالِثِ.^{۴۲}

یعنی: «امور غریبه در جهان طبیعت از سه مبدء برمیخیزند.

مبدء اول، شکل و حالت مخصوصی است که برای نفس انسان پدید می آید و پیش از این ذکر آن گذشت.

مبدء دوم، خواص اجسام عنصری است مانند اینکه مغناطیس، آهن را با نیروی مخصوص خود جذب می کند.

مبدء سوم، نیروهای آسمانی است که میان آنها و ترکیبات اجسام خاص زمینی (که در وضع و شکل معین می باشند) فعل یا انفعال برقرار می گردد و آثار غریب و کم نظیری در پی این اوضاع پدید می آیند. جادو، از قسم اول است (یعنی مبدء نفسانی دارد) بلکه معجزات و کرامات از همین قسم اند! و نیرنجات یا نیرنگها (مرادف باحیل که سابقاً به مکانیک عملی می گفتند) از قبیل قسم دوم شمرده می شوند.

و طلسمات از قبیل قسم سوم می باشند.»

پس از ابن سینا، حکمای دیگری نیز ظاهراً به تبعیت از او همین تفسیر را برای معجزات پذیرفته اند که ذکر نام و اقوال همه آنها بطول می انجامد.

این رأی چون به محکمت قرآن کریم عرضه شود و با میزان الهی و فرقان حق، سنجیده گردد بوضوح معلوم خواهد شد که دور از صواب و عین غلو و خیال گرائی است زیرا:

اولاً آنچه شیخیه و عرفاء درباره ائمه (ع) و اقطاب گفته اند که هرگونه رحمت و فیضی از سوی آنها به خلق می رسد و ایشان

واسطه ایصال وجود و کمالات وجود بدیگران هستند با آنچه در قرآن کریم از احوال انبیاء عظام علیهم السلام آمده مخالفت دارد از جمله آنکه در قرآن مجید میخوانیم **یونسِ نبی** علیه السلام بفرمان خدا قوم خود را بسوی حق دعوت نمود، آنها دعوت وی را اجابت نکردند آنگاه یونس (ع) ایشانرا از عذاب موعود بیم داد و خود از میانشان بیرون رفت ولی آنان در غیاب یونس (ع) ایمان آوردند و بسوی حقتعالی التجاء نمودند و در نتیجه، عذاب از ایشان مرتفع و زائل گردید چنانکه میفرماید:

... قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ^{۴۳} (یونس/۹۸)

اما یونس علیه السلام چون از این واقعه آگاه شد بجای آنکه شادمانه بسوی قوم خویش بازگردد ملول گشته و رهسپار دریا گشت و بجرم این کار، بامر حقتعالی در کام نهنگ افتاد!

وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ، إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ، فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ، فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَ هُوَ مُلِيمٌ^{۴۴}

(۴۳) — قوم یونس زمانیکه ایمان آوردند عذاب خوارکننده را در زندگی دنیا از آنان برطرف ساختیم و آنها را تا مدتی بهره مند از نعمت کردیم.

(۴۴) — همانا یونس از فرستادگان (ما) بود، چون بسوی آن کشتی پر از سرنشین گریخت، آنگاه (که دریا طوفانی گشت) قرعه زدند و از کسانی بود که قرعه باو اصابت کرد، (و در دریا افکنده شد) پس او را نهنگ دریا بلعید و ملامتگر خویش بود.

(الصّافات/ ۱۲۹ تا ۱۳۲)

اینک جای دارد که پرسیم پیامبری چون یونس (ع) که در زمان خود قطب الأقطاب شمرده می شد چگونه می توانست مجرای رحمت خدا بر همهٔ خلق باشد در حالیکه خود در عذاب و قهر الهی بسر می بُرد و در زندان حق می گذرانید؟ آیا فاقد چیزی می تواند مُعطی آن باشد؟

بعلاوه می پرسیم: قوم مشرک یونس (ع) بدون التجاء باو چگونه نجات یافتند؟ و در حالیکه یونس علیه السلام در رنج و عذاب بود چه شد که آنها در رحمت و نعمت بسر می بردند؟

قرآن کریم این ماجرا را آورده تا ما بدانیم رحمت الهیه، بسیار وسیعتر از آنستکه همواره در مجرای خاصی محدود باشد و

رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ (الأعراف/ ۱۵۶)

ثانیاً انبیاء و ائمه و اولیاء و اقطاب، همگی محاط در این جهان بودند و از موادّ این عالم بهره می بردند و در بقاء و تکامل مادی و معنوی خود به پدیده‌های گیتی نیازمند بودند و اگر اینجهان، فیض وجود از طریق آنها می گرفت و آنها مجاری فیض عالم بودند لازم می آمد که ایشان محیط بر عالم بوده و مستغنی از موجودات باشند چنانکه همین معنا را قرآن کریم در ردّ مسیحیان آورده و بآنها هشدار میدهد:

مَا الْمَسِيحُ بِنُ مَرِيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَ
أُمَّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَايَا كَلَانِ الطَّعَامِ (المائدة/۷۵)

یعنی: «مسیح پسر مریم، فرستاده‌ای بیش نبود که پیش از او فرستادگانی گذشتند و مادرش زنی بسیار راستگو بود هر دو غذا می‌خوردند (به مواد این عالم برای بقاء خود نیازمند بودند)»

ثالثاً از قرآن کریم بروشنی فهمیده می‌شود که در بسیاری از موارد، انبیاء علیه السلام حقایق اشیاء را نمی‌شناختند و بر آنها احاطه علمی نداشتند چنانکه در داستان ابراهیم علیه السلام آمده که چون فرشتگان بصورت افراد بشر بنزد وی آمدند آنها را شناخت و برسم میهمان‌نوازی برای ایشان غذا مهیا نمود:

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ
فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ، فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَ
أَوْجَسَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ^{۴۵} (هود/ ۶۹ و
۷۰).

و همچنین لوطِ نبی علیه السلام مأمورین حق را شناخت و از سوء قصد قوم بدکار خویش بر آنها سخت هراسید تا آنکه باو

(۴۵) — رسولان ما با خیر خوش بسوی ابراهیم آمدند سلامی گفتند: گفت سلام (بر شما باد) پس چیزی نگذشت که گوساله‌ای بریان آورد، همینکه دید ایشان دست به آن گوساله نمی‌زنند ناپسندشان شمرد و ترس آنها را بدل گرفت گفتند ترس که ما بسوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم.

گفتند: ای لوط ما فرستادگان خدای تو هستیم و برای تعذیب این گروه فاسد آمده ایم چنانکه میفرماید:

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيِّئًا بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ
هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ^{۴۶} (هود/ ۷۷)

تا آنجا که میفرماید:

قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرَبَ أَهْلِكَ بِقِطْعٍ
مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ، إِلَّا أَمْرًا تَكُنُّ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ
إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ^{۴۷} (هود/ ۸۱)

و نیز درباره سلیمان نبی علیه السلام میخوانیم که از غیبت
هدهد (پرنده مخصوص خود) بی اطلاع بود و نمی دانست که بکجا
رفته و گفت:

مَالِي لَا أَرَى الْهُدَىٰ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ^{۴۸}
(التمل/ ۲۰)

(۴۶) — و چون فرستادگان ما بسوی لوط آمدند پریشان خاطر و دل‌تنگ شد و
گفت امروز، روز سختی است.

(۴۷) — گفتند ای لوط ما فرستادگان خدای تو هستیم آنها هرگز بتو دسترسی
پیدا نخواهند کرد خانواده خود را در بخشی از شب حرکت بده و هیچکس از شما برنگردد
(یا التفات نکند) و جز زنت (همه را حرکت ده) که آنچه به قوم تو میرسد به زنت نیز
خواهد رسید و موعد ایشان صبح می باشد آیا صبح نزدیک نیست؟

(۴۸) — مرا چه می شود که هدهد را نمی بینم؟ (من او را نمی بینم) یا از
غائبین می باشد؟

تا آنکه پرنده مخصوص سلیمان آمد و با خود خبری آورد که سلیمان علیه السلام از آن بی اطلاع بود چنانکه میفرماید:

فَقَالَ أَحَظْتُ بِمَا لَمْ تُحِظْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَائِنَبَأٍ يَقِينٍ^{۴۹}

(التَّمَلُّ / ۲۲)

و سلیمان علیه السلام تا تحقیق کافی نکرد، سخن او را (که درست بود) باور ننمود!

قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ^{۵۰}

(التَّمَلُّ / ۲۷)

و آیاتیکه در این زمینه آمده‌اند و از عدم احاطه انبیاء علیهم السلام بر جوانب عالم خبر میدهند بسیارند و همه آنها دلالت دارند بر آنکه فیض هستی از مجرای نفوس انبیاء (ع) بموجودات گیتی نمیرسد چه در اینصورت لازم می‌آید که انبیاء (ع) از احوال موجودات عالم کاملاً باخبر باشند.

رابعاً از خلال آیات شریفه قرآن بوضوح استفاده می‌شود که معجزات و امور غریبه از نفوس شریفه انبیاء علیهم السلام صادر نمی‌شده بلکه به اذن تکوینی و امر الهی (ولی بنفع پیامبران و در

(۴۹) - (هدهد) گفت بچیزی آگاهی و احاطه یافته‌ام که تو بر آن احاطه پیدا نکرده‌ای و از شهر سبأ، با خبر قطعی بسوی تو آمده‌ام.

(۵۰) - (سلیمان) گفت: در کار تو خواهم نگریم که آیا راست گفتی یا از دروغ گویان بودی؟

تأیید آنها) وقوع می یافته است چنانکه درباره ابراهیم خلیل علیه السلام میخوانیم که از حق تعالی درخواست نمود تا برای اطمینان قلب وی، نشان دهد که مردگان را چگونه زنده می کند؟

وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ، قَالَ أُولَٰئِمُ تُؤْمِنُ قَالِ بَلَىٰ وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي ۗ (البقره / ۲۶۰)

و پیداست که اگر خود ابراهیم (ع) بر خلق و احیاء مردگان توانا بود بی شک درباره خدای متعال نیز در بالاترین درجه از اطمینان قلب قرار داشت و این درخواست را از حضرت حق - جَلَّ عِزُّهُ - نمی نمود. و نیز درباره موسی علیه السلام میخوانیم که از مبدل شدن عصای خود به افعی بزرگی دچار وحشت گردید و گریخت تا آنکه کلام الهی را شنید که باو فرمان می دهد: «نترس! پیش بیا و آنرا بگیر که ما به شکل نخستین بازش می گردانیم!»

فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّىٰ مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ، يَا مُوسَىٰ أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ ۗ (القصص / ۳۱)

خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ ۗ (طه / ۲۱)

(۵۱) - چون ابراهیم گفت: ای خدای من نشانم ده که مردگان را چگونه زنده میکنی؟ (خدا) گفت آیا ایمان نیاوردی؟ ابراهیم گفت چرا لیکن برای اینکه قلبم مطمئن شود.

(۵۲) - وقتی (موسی) آنرا دید که حرکت می کند گوئی ماری است! پشت کرد و گریخت و به عقب ننگریست! ای موسی، پیش بیا و نترس!

(۵۳) - (ای موسی) آنرا بگیر و نترس ما آنرا بصورت نخستین برخواهیم

گرداند.

واضحستکه اگر این امر غریب بقوت اراده و هیئت نفسانی از موسی علیه السلام سر زده بود از آن نمی گریخت و نمی هراسید! و درباره عیسی علیه السلام در مصحف مجید می بینیم که تمام معجزات او مقید و مشروط به اِذْنِ اللَّهِ ذکر شده اند چنانکه از قول وی میفرماید:

أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ

وَأُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ

وَأُخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ^{۵۴} (آل عمران/ ۴۹)

و معلوم است که «اِذْنِ اللَّهِ» در معجزات انبیاء (ع)، هیئت نفسانی و اراده شخصی آنها نیست بلکه امر خارجی و فرمانِ تکوینی الهی است که با تقاضای پیامبران، موافقت نشان می دهد. همانطور که قرآن مجید، مولودِ نفس و تراوشِ روحِ خاتمِ پیامبران (صلی الله علیه وآله وسلم) نمی باشد بلکه کلامِ الهی است که بر آن نفس پاک نازل شده و معجزه باقیه آنحضرت شمرده می شود. که اگر «اذن خداوند» عبارت از قدرت اراده انبیاء علیهم السلام بود محمد آخرین رسول خدا (صلوات الله وسلامه علیه وآله) که در قوت نفس

(۵۴) — من از گل برای شما چون شکل پرنده میسازم و در آن میدمم سپس به

اذن خدا، پرنده ای می شود و کور مادرزاد و کسی را که پیکرش لکک و پیس دارد، به اذن خدا بهبود می بخشم و مُرده را به اذن خدا زنده می کنم.

و عظمت اراده، مرتبه‌ای بس والا داشت مأمور نمی‌گردید تا قدرت بر اظهار معجزات را بکلی از خود نفی کند و آنها را مستقیماً به اراده حق تعالی نسبت دهد. چنانکه در تنزیل عزیز میخوانیم:

مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ، إِنَّ الْحُكْمَ إِلَيْهِ^{۵۵}

(الأنعام/ ۵۷)

قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَ

بَيْنَكُمْ^{۵۶} (الأنعام/ ۵۸)

وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ

وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ^{۵۷} (العنكبوت/ ۵۰)

پس، اینکه گمان رفته انبیاء (ص) و ائمه (ع) یا أقطاب، خزانه دار خداوندی هستند و مجاری فیض تکوینی او در عالم هستی می‌باشند درست نیست و قرآن مجید و کلام ربّانی این ادعا را تکذیب می‌کند چنانکه میفرماید:

قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ^{۵۸} (الأنعام/ ۵۰)

(۵۵) — نزد من آن (خوارق عادات و عذابی که) با شتاب می‌خواهید نیست،

فرمان تنها از آن خدا است.

(۵۶) — بگو: اگر آنچه با شتاب می‌خواهید نزد من بود، میان من و شما کار

خاتمه یافته بود (یعنی به قدرت فائقه شما را تعذیب و هلاک می‌کردم).

(۵۷) — گفتند: چرا بر او آیاتی (تکوینی) از سوی خدا نازل نشده؟ بگو جز

این نیست که آیات نزد خدا است و من تنها بیم‌دهنده آشکار هستم.

(۵۸) — بگو (ای محمد ص) که بشما نمی‌گویم خزائن الهی نزد من است.

خامساً خود ائمهٔ أهل بیت علیهم السلام و اولیاء راستین خدا، این ادعاهای گزاف را که نفوس ایشان مصدر معجزات است! در آثار خویش بشدت تکذیب و رد کرده‌اند و قدرت بر خلق، و ایجاد، و إحياء، و امثال این امور را خاص خداوند تعالی دانسته‌اند بنابراین، آنچه که دربارهٔ تفسیر کرامات منسوب بایشان نقل می‌گردد از باب «تفسیر بما لا یرضی صاحبُهُ» شمرده می‌شود! چنانکه محمد بن علی بن بابویه قمی ملقب به شیخ صدوق در کتاب اعتقادات خود آورده است:

عن زرارۃ أنه قال قلت للصّادق علیه السلام إن رجلاً من ولد عبد الله بن سبایقول بالتفویض فقال علیه السلام: ما التفویض؟ فقلت یقول إن الله عزّوجلّ خلق محمداً (ص) و علیاً (ع) ثمّ فوّض الأمر إلیهما فخلقا و رزقا و أحمیا و أماتا فقال علیه السلام: کذب عدوّ الله، إذا رجعت إلیه فاقراء علیه الآیه التي فی سورة الرعد: أم جعلوا لله شركاء خلّفوا کخلقه فتشابه الخلق علیهم قل الله خالق کل شیء و هو الواحد القهار فانصرفت إلی الرجل فأخبرته بما قال الصادق (ع) فكانما ألقمته حجراً، فقال

(۵۹) — أَلْقَمَهُ الْحَجْرَ بِمَعْنَى أَنْتَ كَمَا أَوْرَاكَ فِي مَنَظَرِهِ سَاكِتٌ كَرْدٌ (أَسْكَنَهُ فِي

وَكَاثِمًا خَرَسَ ۶۰

یعنی: «از زُرارة بن اَعین روایت شده شده که گفت به امام ابوعبدالله صادق علیه السلام گفتم مردی از فرزندان عبدالله سبا قائل به تفویض است! امام گفت: تفویض چیست؟ گفتم: او میگوید که خدای بزرگ، محمد (ص) و علی (ع) را آفرید سپس امور عالم را بآنها سپرد و ایشان خلق کردند و روزی دادند و زنده کردند و میرانندند! امام علیه السلام فرمود: دشمن خدا دروغ گفت! چون بجانب او بازگشتی آیه ای را که در سوره رعد آمده بر وی بخوان که میفرماید: آیا برای خدا شرکائی قرار داده اند که مانند خلق خدا، مخلوقاتی را آفریده اند؟ پس کار خلق برایشان مشتبه شده (و نمی دانند که مخلوق خدا کدام، و آفریده دیگران کدام است؟) بگو (ای محمد ص) خدا: آفریدگار همه چیز است و او یکتا خدای عالم و بر همه چیز غالب و حاکم است. (زراره گوید) من بسوی آنمرد برگشتم و از آنچه امام صادق (ع) گفته بود باو خبر دادم، گوئی که پاره سنگی در دهانش نهادم! (چون کسی که لال باشد از سخن گفتن ناتوان ماند)».

آنچه امام صادق علیه السلام به «زرارة» آموخته از نوع بازگشت به محکّمات قرآن (أمّ الکتاب) شمرده می شود و حلّ

(۶۰) — اعتقادات صدوق، چاپ سنگی، صفحه ۱۰۱ (بهمراه شرح باب حادی

عشر اثر فاضل مقداد بطبع رسیده است).

اختلاف و دفع شبهه از اینراه می کند و در اینباره آیات متعددی در قرآن مجید آمده که امام (ع) به یکی از آنها استشهاد نموده و برخی از آنها بقرار ذیل اند:

هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ

(لقمان/ ۱۱)

یعنی: « اینست آفرینش خدا، پس بمن نشان دهید کسانی که غیر خدا هستند چه چیز خلق کرده اند؟ »

هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ؟

(الفاطر/ ۳)

یعنی: « آیا آفریننده ای جز خدا وجود دارد که از آسمان و زمین بشما روزی می رساند؟ »

این قبیل آیات که با استفهام انکاری، خالقیت غیرخدا را نفی می کنند دلیل روشنی بر رد عقاید غلاة می توانند شمرده شوند.

در اینجا ممکن است کسانی اشکال کنند که پس معنای: فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (المؤمنون/ ۱۴) چیست؟ آیا این کلام قرآنی، دلیل و گواه بر آن نیست که آفرینندگان متعددی وجود دارند؟ پاسخ اینست که قرآن مجید، گاهی از تغییر دادن شکل اشیاء

به «خلق» تعبیر نموده چنانکه از قول عیسی بن مریم علیهما السلام می فرماید: أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ (آل عمران/ ۴۹)

یعنی: «من از گل برای شما مانند شکل پرنده خلق می کنم...» و در موضع دیگر از ساخته شدن کاخ «إِرَم» به «خلق» تعبیر می نماید و می گوید: إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ، الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ (الفجر/۷ و ۸) یعنی: «کاخ پرستون إِرَم، که مانند آن در شهرها خلق نشده بود» بنابراین، از دیدگاه قرآن مجید، هر سازنده و بنائی را می توان «خالق» شمرد اما خدای متعال «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» است یعنی هیچکس در مرتبه حقتعالی نمی تواند خلاقیت داشته باشد بدانصورت که موجودات را از کتم عدم بوجود آورد یا روح و حیات در آنها ایجاد کند و از این قبیل، بنابراین اگر کسانی بآیه شریفه مزبور یعنی: (تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) بر ضد تفرّد خدای سبحان در خالقیت، تشبّت جویند حجت ایشان نزد پروردگارشان باطل و مغلوبست و بقول قرآن کریم: حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ (الشوری/۱۶) زیرا اگر کسانی قدرت داشتند مانند خداوند، اشیاء و موادّ عالم را خلق کنند در آنصورت حقتعالی «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» یعنی «بهترین آفرینندگان» محسوب نمی گردید چرا که آنها در رتبه و مقام آفرینندگی با وی همسان و برابر بودند! پس همین آیه بر ردّ کسانی که گمان می کنند انبیاء و اولیاء مانند خدای سبحان، قدرت بر ایجاد موجودات و پدید آوردن جواهر اشیاء و خلق انسانها و حیوانات و غیرها دارند کافیهست و چنانکه گفتیم علاوه بر محکّمات قرآن مجید، أقوال ائمه (ع) و اولیاء الله نیز «تفرّد خدا در خالقیت» را

تصدیق می کنند چنانکه محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق) در کتاب (التوحید) آورده است:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ
فِي الرَّبُوبِيَّةِ الْعُظْمَى وَالْإِلَهِيَّةِ الْكُبْرَى: لَا يُكُونُ الشَّيْءُ لَامِنَ شَيْءٍ
إِلَّا اللَّهُ وَلَا يَنْقَلُ الشَّيْءُ مِنْ جَوْهَرِيَّتِهِ إِلَى جَوْهَرٍ آخَرَ إِلَّا اللَّهُ،
وَلَا يَنْقَلُ الشَّيْءُ مِنَ الْوُجُودِ إِلَى الْعَدَمِ إِلَّا اللَّهُ. ٦١

یعنی: «عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام آورده که آنحضرت درباره مقام اعلای ربوبیت و الوهیت گفتند که جز خدا هیچ قدرتی اشیاء را از عدم بوجود نمی آورد و جز خدا هیچکس جوهر اشیاء را بجوهر دیگری تبدیل نمیکند و جز خدا هیچ نیروئی اشیاء را از وجود به عدم منتقل نمی سازد».

این معنا همچنانکه از قرآن کریم مستفاد می شود و مذهب اهل بیت علیهم السلام بر آن استوار بوده، مورد تصدیق علمای بزرگ فریقین (شیعه و سنی) نیز قرار دارد پس به اختلاف برخی از غلاة و اهل خلاف که تحت تأثیر تصوّف یا فلسفه یونانی قرار گرفته اند نباید اعتناء کرد و اگر علمای اهل سنت در نوشته و رساله ای ملاحظه کردند که از قول علمای شیعه چنین رأیی نقل شده باید توجه داشته باشند که رأی مزبور، مورد تأیید جمهور علمای شیعه بخصوص بزرگان

ایشان نیست چنانکه ابوجعفر، محمد بن یعقوب کلینی رازی (متوفی^۱ در سال ۳۲۹ هجری) که از قدما و مشاهیر امامیه بشمار میرود در اصول کافی می گوید: لَيْسَ لِأَحَدٍ فِي خَلْقِ الرُّوحِ الْحَسَّاسِ الدَّرَاكِ أَمْرٌ وَلَا سَبَبٌ، هُوَ الْمُتَّفَرِّدُ بِخَلْقِ الْأَرْوَاحِ وَالْأَجْسَامِ^{۶۲}

یعنی: «هیچکس در آفریدن روح که همواره حسّاس است و درک می کند امرش مؤثر نیست و سببیت نیز ندارد،^{۶۳} حقتعالی در خلق ارواح و اجسام متفرد و یگانه است.»

خلاصه آنکه خدایتعالی از دیدگاه اهل تحقیق (چه شیعه و چه سنی)، در آفرینش و احیاء و روزی بخشیدن و امثال این امور کسی را شریک خود نکرده است و برخلاف نظر و رأی برخی از فلاسفه که معجزات را مانند سحر و جادو، منبعث از نفوس انبیاء (ع) می‌شمردند و آنها را از این حیث، شبیه به اهل ریاضت می‌پندارند، محققین اسلامی عقیده دارند چون انبیاء علیهم السلام در مرتبه بشریت و در حدّ بندگی بودند و بر ریاضت مرتاضان نیز معتاد نشدند بنابراین غرائبی که در روزگار ایشان برای آنها واقع می‌شد مستند و منسوب بحقتعالی بوده است و بس، با قید اینکه همه خلق (چه راهب و

(۶۲) — الأصول من الکافی، الجزء الأول، صفحه ۸۵ چاپ تهران.

(۶۳) — در ایجاد روح، تطوّر و تکامل جنین را نمی‌توان «سبب» دانست بلکه

آنها باید از قبیل «معدّات» شمرده که آمادگی برای قبول روح انسانی نسبت به جنین پدید می‌آورد و تفاوت میان «سبب» و «معدّ» معلوم است که در اولی «فعلیت» معتبر است و در دومی قبول فعل یعنی «انفعال».

مرتاض یا ساحر و جادوگر) از معارضہ و مقابلہ با معجزات انبیاء علیہم السلام ناتوان بودند. و این همان معنائیست کہ بنا بنقل طبرسی^{۶۴} در کتاب الاحتجاج علیٰ اهل اللجاج از امام علی بن موسی الرضا علیہ السلام رسیدہ است کہ مردی از قول گروهی بانحضرت عرض کرد:

يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) إِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ عَلِيًّا (ع) لَمَّا أَظْهَرَ
مِنْ نَفْسِهِ الْمُعْجِزَاتِ الَّتِي لَا يَقْدِرُ عَلَيْهَا غَيْرُ اللَّهِ، دَلَّ عَلَى أَنَّهُ إِلَهُ وَ
لَمَّا ظَهَرَ لَهُمْ بِصِفَاتِ الْمُحَدَّثِينَ الْعَاجِزِينَ لَبَسَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ
وَأَمْتَحَنَهُمْ لِيَعْرِفُوهُ وَلِيَكُونَ إِيْمَانُهُمْ آخْتِيَارًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ!

فَقَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوَّلُ مَا هِيُنَا إِنَّهُمْ لَا يَنْفَصِلُونَ مِمَّنْ
قَلَّبَ هَذَا عَلَيْهِمْ، فَقَالَ لَمَّا ظَهَرَ مِنْهُ الْفَقْرُ وَالْفَاقَةُ دَلَّ عَلَى أَنَّ مَنْ
هَذِهِ صِفَاتُهُ وَشَارَكَهُ فِيهَا الضُّعْفَاءُ الْمُحْتَاجُونَ لَا تَكُونُ الْمُعْجِزَاتُ
فِعْلُهُ فَعَلِمَ بِهَذَا أَنَّ الَّذِي أَظْهَرَهُ مِنَ الْمُعْجِزَاتِ إِنَّمَا كَانَتْ فِعْلَ
الْقَادِرِ الَّذِي لَا يُشْبِهُ الْمَخْلُوقِينَ، لِأَفْعَلِ الْمُحَدَّثِ الْمُحْتَاجِ الْمُشَارِكِ
لِلضُّعْفَاءِ فِي صِفَاتِ الضُّعْفِ^{۶۵}

یعنی: «ای پسر رسول خدا (ص) آنها می پندارند چون علی

(۶۴) — مقصود، ابومنصور احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی متوفی در سال

۵۳۱ هجری قمری است کہ از قدمای امامیہ بشمار می رود و با ابوعلی فضل بن حسن طبرسی صاحب کتاب «مجمع البیان فی تفسیر القرآن» نباید اورا اشتباه کرد.

(۶۵) — الاحتجاج، طبع نجف، چاپ سنگی، صفحه ۲۴۲.

علیه السلام معجزاتی از خود نشان داده که هیچکس جز خدا بر آنها توانائی ندارد اینکار دلالت دارد بر اینکه او خدا است! و چون در عین حال، آنحضرت با صفات مخلوقات ناتوان بر آنها ظاهر گشته، آنان را به اشتباه افکنده و در معرض آزمایش قرار داده است تا او را بشناسند و ایمان آنها از راه اختیار و انتخاب خودشان باشد! امام علی بن موسی الرضا (ع) در پاسخ این سخن گفت: اولین چیزی که در اینجا باید در نظر داشت اینست که گروه مزبور از ایراد کسی که دلیل ایشان را بر ضد آنها برگرداند نمی توانند منفک باشند یعنی کسیکه در برابر آنان بگوید: چون از علی علیه السلام فقر و نیازمندی ظاهر گشت این موضوع دلالت دارد بر اینکه صاحب چنین صفاتی که مردم ناتوان و نیازمند در این جهت با او مشترکند نمی تواند فاعل معجزات باشد و معجزه، کار او بشمار آید و از همینجا معلوم می شود معجزاتی که ظاهر نموده، فعلِ قادری است که شبیه مخلوقات نمی باشد نه کار مخلوقی نیازمند که در صفاتِ ضعف با دیگر ضعفا، شریکست» چنانکه ملاحظه می شود امام در طی این مباحثه به بهترین وجه و روشن ترین صورت نشان داده که غرائبِ معجزات، صادر از نفوس شریفه اولیاء خدا علیهم السلام نیستند و اظهار آنها در شأن حضرت حق (تعالی شأنه) می باشد^{۶۶} و این همان مطلبی است که ما درصدد بیان و

(۶۶) — اگر کسی بپرسد در موضوع انتقال تخت بلقیس بوسیله یکی از همراهان

سلیمان علیه السلام، چه میگوئی؟ پاسخ اینست که اولاً حرکت جسم از مکانی بمکان



اثبات آن برآمدیم و الحمد لله رب العالمین.

اگر در بحث از «أفعال إلهية» گفتگوئی میان مسلمین هست ولی در موضوع **عبادت الهی** بفضل و رحمت حق، اختلافی نیست و همه مسلمین اتفاق نظر در **توحید عبادت** دارند و علمای فریقین اعتراف و اذعان کرده‌اند که هیچکس حق ندارد غیر خدا را بندگی کند و مجاز نیست که مراسم عبودیت، از نماز و سجده و قربانی و نذر و طواف و غیر اینها را برای کسی جز خدا معمول دارد چنانکه اختصاص این اعمال برای حقتعالی از کتاب و سنت ثابت می‌شود و از ضروریات اسلام است و در قرآن کریم می‌فرماید:

قُلْ إِنْ صَلَوَتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (الأنعام/ ۱۶۳) و نیز می‌خوانیم: **فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ أَنْحِرْهُ**

دیگر، با خلق و ایجاد و احیاء که فعل الهی است و اختصاص بحق تعالی دارد، تفاوت می‌کند. و ثانیاً اینکار نیز به فضل خدا برای سلیمان انجام پذیرفته بدلیل این جمله در قرآن کریم که: **فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي (التمل/ ۴۰)** یعنی: چون دید که آن تخت نزد او قرار گرفته گفت این از فضل خدای من است. و لذا در کافی از امام صادق (ع) آمده که فرمود مصاحب سلیمان (ع) با اسم اعظم الهی، خدا را خواند و حقتعالی اجابت نمود و تخت نزد سلیمان حاضر شد. اما قول مفسران سلف که گفته‌اند: این مصاحب، فرشته خدا بوده و از بشر محسوب نمی‌شود بنا بر اینقول نیز مشکلی در میان نیست زیرا چنانکه گذشت، نقل سریع جسمی از یک مکان بمکان دیگر هر چند در قدرت ملائکه هست ولی این امر منافات با تفرّد حقتعالی در خلق جواهر اشیاء از عدم و ایجاد حیات و امثال این امور ندارد.

(الکوثر/۲)

و همچنین میفرماید: **ظَهْرًا بَيْتِي لِلظَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ**

(البقرة/۱۲۵)

و نیز: **إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا** (مریم/۲۶)

که از این آیات و امثال اینها، بروشنی معلوم می شود نماز و قربانی و طواف و عکوف و نذر، همگی اختصاص بخدایتعالی دارند (چنانکه با لام اختصاص در آیات فوق قرین شده اند) و کسی از علمای اسلام در اینباره شک روا نداشته و جای شبهه نیست. و در احادیث اهل بیت علیهم السلام نیز به این حقیقت در خلال بیانات گوناگون تصریح شده مانند حدیث شریف مروی از طریق امام بزرگوار، **علی علیه السلام** که در کتاب **صحیح مسلم** آمده است و ضمن آن میخوانیم: **لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللَّهِ**. یعنی: ملعون حق باد کسی که برای غیرخدا حیوانی را ذبح کند. و حدیث مروی از امام **صادق علیه السلام** در کتاب **علل الشرایع** اثر صدوق و نیز در کتاب **وسائل الشیعه** اثر شیخ حرعاملی که فرمود: **لَا تَطْفِ بِقَبْرِ**. یعنی: بر گرد هیچ قبری طواف مکن.

و امثال این اقوال که بر متتبعین در آثار ائمه (ع) پوشیده نیست و لذا اگر کسی از علماء و برادران اهل سنت، ملاحظه کردند که عوام شیعه در اطراف قبور طواف می کنند یا برای صاحب قبر قربانی و نذر مینمایند و امثال این انحرافات، باید توجه داشته باشند

که این امور ناپسند، موافق با آثار اهل بیت (ع) و مذهب ایشان نیست و همچنین ربطی به فتاوای مجتهدان بزرگ شیعی ندارد زیرا آنها به حرمت این اعمال در کتب خود تصریح کرده‌اند و این انحراف، مولود جهل عوام است چنانکه در میان عوام اهل سنت نیز نظایر این خلافکاریها بر سر قبور اقطاب و مشایخ بسیار دیده شده و می‌شود و در باب «توحید عبادت» همین مختصر برای رفع شبهه، کفایت می‌کند زیرا بحمدالله، مُجْمَعٌ عَلَيْهِ مِیَانِ أَعْلَامِ إِسْلَامٍ وَ فِرْقٍ مَشْهُورِ
اسلامی است أَعَاذَنَا اللَّهُ تَعَالَى مِنَ الزَّلَلِ كُلِّهَا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ
رَبِّ الْعَالَمِينَ.

وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ
لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اٰخْتَلَفُوا
فِيهِ وَ مَا اٰخْتَلَفَ فِيهِ اِلَّا الَّذِيْنَ
اُوْتُوهُ..... فَهَدَىٰ اِللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا
لِمَا اٰخْتَلَفُوْا فِيْهِ مِنَ الْحَقِّ بِاٰذْنِهِ

البقرة - ۲۱۳

۴

حلّ اختلاف در شؤون وحی

هر چند در اصل نبوت و رسالت و وحی محمدی (صلوات
الله علیه و آله و سلم) میان مسلمین خلافتی نیست ولی در مسائل
مربوط به وحی، اختلافاتی پیش آمده چه در کتاب و چه در سنت،
اما در کتاب (یعنی قرآن مجید) اختلاف یا از جهت تحریف کتاب
است و یا از حیث تفسیر آن، و در سنت نیز (صرفنظر از اقوال شاذی
که انکار اصل سنت را کرده‌اند) اختلاف یا بلحاظ طریق اخذ
سنت است و یا از جهت فهم مدلول آن. بنابراین ما سعی میکنیم در
هر یک از زمینه‌ها با رعایت ایجاز و اختصار بعون الله تعالی سخن
بگوئیم:

اما تحریف قرآن، بجز عده‌ای از اخباریین و حشویّه که بر

اینقول رفته‌اند در میان اعظام مسلمین و اعلام مجتهدین از شیعی و سنی بهیچوجه طرفدار ندارد بلکه بزرگان علماء با دلائل قوی، اعتقاد به تحریف قرآن را رد کرده‌اند و در اینمورد وحدت نظر دارند و اینکه برخی، نسبت تحریف قرآن مجید را به همه علمای امامیه داده‌اند درست نیست چنانکه علامه آشتیانی^۱ در کتاب بحرالفوائد إجماع علمای امامیه را بر عدم تحریف قرآن نقل نموده و می نویسد:

الْمَشْهُورُ بَيْنَ الْمُجْتَهِدِينَ وَالْأُصُولِيِّينَ بَلْ أَكْثَرُ الْمُحَدِّثِينَ
عَدَمُ وَقُوعِ التَّغْيِيرِ مُطْلَقًا، بَلِ ادَّعَى غَيْرُ وَاحِدٍ إِلَّا جَمَاعَ عَلِيٍّ ذَلِكُ^۲

یعنی: «میان مجتهدین و علمای اصولی بلکه بیشتر محدثین مشهور است که در قرآن هیچگونه تغییری واقع نشده بلکه در اینباره از سوی عده‌ای، ادعای إجماع گشته است.»

آنچه علامه آشتیانی فرموده از تتبع آراء مجتهدان بزرگ شیعه، بخوبی بدست می آید چنانکه شیخ صدوق (محمد بن علی بن بابویه قمی) در رساله اعتقادات خود می نویسد:

إِعْتِقَادُنَا فِي الْقُرْآنِ الَّذِي أَنْزَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ

۱ - مرحوم حاج میرزا محمد حسن آشتیانی (جد مادری نویسنده) از کبار تلامذه شیخ مرتضی أنصاری بوده و از علمای طراز اول تهران بشمار می آمده است و در ماجرای لغو قرارداد «کمپانی رژی» و تحریم تنباکو در دوره ناصرالدین شاه قاجار، سهم چشمگیری داشته و آثار گوناگونی چون «کتاب القضاء» و «بحرالفوائد» و غیر اینها از وی بیادگار مانده است، مرحوم آشتیانی در سال ۱۳۱۹ هجری قمری در تهران درگذشت.

۲ - بحرالفوائد فی شرح الفرائد، چاپ سنگی، صفحه ۹۹.

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هُمَا بَيْنُ الدَّفْتَيْنِ وَهُمَا فِي أَيْدِي النَّاسِ
لَيْسَ بِأَكْثَرٍ مِنْ ذَلِكَ^۳

یعنی: «اعتقاد ما (امامیه) درباره قرآنی که خدا بر پیامبرش محمد (ص) نازل کرده اینست که آن قرآن کتابیست که میان دو جلد قرار داد و در دست مردم می باشد و بیش از این چیزی نیست.»

و شیخ محمد بن حسن طوسی^۴ در تفسیر التبیان فی تفسیر القرآن می نویسد:

إِعْلَمُ أَنَّ الْقُرْآنَ مُعْجِزَةٌ عَظِيمَةٌ عَلَى صِدْقِ النَّبِيِّ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَلْ هُوَ أَكْبَرُ الْمَعْجِزَاتِ (إِلَى أَنْ قَالَ) وَأَمَّا
الْكَلَامُ فِي زِيَادَتِهِ وَنُقْصَانِهِ فِيمَا لَا يَلِيقُ بِهِ^۵

یعنی: «بدان که قرآن معجزه بزرگی بر راستگویی پیامبر اسلام (ص) است بلکه قرآن بزرگترین معجزه بشمار می رود (تا آنجا که گفته است:) اما سخن در اینکه بر قرآن چیزی افزوده شده و از آن کاسته گردیده از سخنا نیست که درخور قرآن نمی باشد.»

۳ - اعتقادات صدوق، چاپ سنگی (مطبوع با شرح باب حادی عشر) صفحه

۴ - شیخ ابو جعفر طوسی ملقب به «شیخ الطائفة» از اعظم امامیه بشمار میرود شیخ، در طوس تولد یافت و در بغداد به آموزش علوم دینی مشغول گردید و در همانجا به نشر تعالیم شیعه پرداخت و از آنجا طرد شد و به نجف رفت و در سال ۴۴۵ هجری وفات یافت از آثار او تهذیب الأحکام و نیز الاستبصار را می توان نام برد.

۵ - تفسیر التبیان، چاپ سنگی، الجزء الأول، صفحه ۲.

و شیخ بهائی^۶ تصریح می کند که: **وَالصَّحِيحُ إِنَّ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ مَحْفُوظٌ عَنْ ذَلِكَ زِيَادَةً كَانَ أَوْ نُقْصَانًا**. یعنی: «قول صحیح اینست که قرآن عظیم از هرگونه افزوده شدن یا کاهش یافتن محفوظ است». و قاضی نورالله شوشتری^۷ در کتاب **مصائب النواصب** می نویسد:

مَا نُسِبَ إِلَى الشَّيْعَةِ الْإِمَامِيَّةِ بَوُقُوعِ التَّغْيِيرِ فِي الْقُرْآنِ لَيْسَ مِمَّا قَالَ بِهِ جَمَهُورُ الْإِمَامِيَّةِ إِنَّمَا قَالَ بِهِ شَرِذِمَةٌ قَلِيلَةٌ مِنْهُمْ لَا أَعْتَادُ بِهِمْ فِيمَا بَيْنَهُمْ.

یعنی: «آنچه به شیعه امامیه نسبت داده شده که عقیده دارند در قرآن تغییری روی داده اینقول، سخنی نیست که تمام امامیه بر آن باشند، تنها افراد ناچیزی از ایشان این سخن را گفته اند که در میان امامیه مورد اعتنا و اعتبار نیستند»

و شیخ جعفر کاشف الغطاء^۸ در کتاب **كشف الغطاء**

می نویسد:

۶ - شیخ بهاءالدین عاملی از اجله علمای عصر شاه عباسی صفوی است و آثار متعددی چون **الکشکول، المخلاة، جامع عباسی** دارد و در سال ۱۰۳۱ وفات یافته است.

۷ - قاضی نورالله از علمای برجسته امامیه بشمار میرود، وی سالها در هند بسر برده و بمسند قضاء نائل آمده است از تصنیفات او **إحقاق الحق** شهرت فراوان دارد، قاضی در سال ۱۰۱۹ بخاطر اختلافات مذهبی، مقتول شده است.

۸ - شیخ جعفر کبیر نجفی مشهور به «کاشف الغطاء» از علمای بزرگ اخیر

المَبْحَثُ السَّابِعُ فِي زِيَادَتِهِ: لِأَزْيَادَةِ فِيهِ مِنْ سُورَةٍ وَلَا آيَةٍ
وَلَا مِنْ بَسْمَلَةٍ وَغَيْرِهَا لَا كَلِمَةٍ وَلَا حَرْفٍ وَجَمِيعُ مَا بَيْنَ الدَّفْتَيْنِ
مِمَّا يُتْلَى، كَلَامُ اللَّهِ تَعَالَى بِالضَّرُورَةِ مِنَ الْمَذْهَبِ بِلِ الدِّينِ وَ
إِجْمَاعِ الْمُسْلِمِينَ، الْمَبْحَثُ الثَّامِنُ فِي نَقْصِهِ: لَا رَيْبَ فِي أَنَّهُ
مَحْفُوظٌ مِنَ النُّقْصَانِ بِحِفْظِ الْمَلِكِ الدِّيَانِ كَمَا دَلَّ صَرِيحُ الْقُرْآنِ وَ
إِجْمَاعُ الْعُلَمَاءِ فِي جَمِيعِ الْأَزْمَانِ.

یعنی: «مبحث هفتم درباره افزودن بر قرآن، در قرآن هیچ
چیزی افزوده نشده، نه سوره‌ای، و نه آیه‌ای، و نه بسم‌الله
الرحمن الرحیم (در آغاز سوره‌ها)، و نه کلمه‌ای، و نه حرفی، و
تمام آنچه میان دو جلد قرار گرفته و تلاوت می‌شود بنا بر ضرورت
مذهب (امامیه) بلکه دین اسلام و اجماع مسلمین، کلام خداوند
بزرگ است.»

مبحث هشتم درباره کاسته شدن از قرآن، شک نیست که
قرآن از هرگونه کم و کاست محفوظ مانده و این امتیاز در اثر
نگاهداری خدائی است که پادشاه حقیقی و قانونگذار شریعت
می‌باشد چنانکه صریح قرآن و اجماع علمای اسلام در تمام زمانها بر
این معنا دلالت دارد.»

شیعه امامیه بوده و ریاست و مرجعیت در میان ایشان یافته است از آثار او
«کشف الغطاء» و «الحق المبین فی تصویب المجتهدین و تخطیة الأخباریین» را
می‌توان نامبرد، وفات وی در سال ۱۲۲۸ هجری قمری ضبط شده است.

از آنچه بازگو شد بدست می‌آید که دست‌نخوردگی قرآن کریم نزد اکابر مجتهدان شیعه (علاوه بر اعلام سنی) مُسَلَّم و قطعی است و ما برای رعایت اختصار از ذکر بقیه اقوال خودداری کردیم و اینک دلائل اینمعنا را بررسی مینمائیم و بهتر میدانیم که ابتدا دلیل موجهی را که یکی از اعظام امامیه درباره صیانت قرآن از تحریف آورده نقل کنیم:

شیخ طبرسی در کتاب مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن

می‌نویسد:

فَقَدْ رَوَى جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا وَقَوْمٌ مِنْ حَشَوِيَّةِ الْعَامَّةِ أَنَّ
 فِي الْقُرْآنِ تَغْيِيرًا وَنُقْصَانًا، وَالصَّحِيحُ مِنْ مَذْهَبِنَا خِلَافُهُ وَهُوَ الَّذِي
 نَصَرَهُ الْمُرْتَضَى قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ وَاسْتَوْفَى الْكَلَامَ فِيهِ غَايَةَ
 الْإِسْتِيفَاءِ فِي جَوَابِ الْمَسَائِلِ الطَّرَابُلِسِيَّاتِ. وَذَكَرَ فِي مَوَاضِعَ أَنَّ
 الْعِلْمَ بِصِحَّةِ نَقْلِ الْقُرْآنِ كَالْعِلْمِ بِالْبُلْدَانِ وَالْحَوَادِثِ الْكِبَارِ وَ
 الْوَقَائِعِ الْعَظِيمَةِ وَالْكَتُبِ الْمَشْهُورَةِ، وَأَشْعَارِ الْعَرَبِ الْمَسْطُورَةِ.
 فَإِنَّ الْعِنَايَةَ أَشَدَّتْ وَالِدَوَاعِيَ تَوَفَّرَتْ عَلَى نَقْلِهِ وَحِرَاسَتِهِ وَبَلَّغَتْ
 إِلَى حَدٍّ لَمْ يَبْلُغْهُ فِيمَا ذَكَرْتَاهُ لِأَنَّ الْقُرْآنَ مُعْجِزَةُ النُّبُوَّةِ وَمَا خَذُ
 الْعُلُومِ الشَّرْعِيَّةِ وَالْأَحْكَامِ الدِّيْنِيَّةِ وَعُلَمَاءُ الْمُسْلِمِينَ قَدْ بَلَّغُوا فِي
 حِفْظِهِ وَحِمَايَتِهِ الْغَايَةَ..... فَكَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مُغْيِرًا مَنْقُوصًا مَعَ
 الْعِنَايَةِ الصَّادِقَةِ وَالضَّبْطِ الشَّدِيدِ؟ وَقَالَ أَيْضًا قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ إِنَّ

الْعِلْمَ بِتَفْصِيلِ ۱ الْقُرْآنِ وَ أِبْعَاضِهِ فِي صِحَّةِ نَقْلِهِ كَالْعِلْمِ بِجُمْلَتِهِ وَ جَرَى ذَلِكَ مَجْرَى مَا عُلِمَ ضَرُورَةً مِنَ الْكُتُبِ الْمُصَنَّفَةِ كَكِتَابِ سَبْوِيهِ وَ الْمُزْنِيِّ ، فَإِنَّ أَهْلَ الْعِنَايَةِ بِهَذَا الشَّيْءِ يَعْلَمُونَ مِنْ تَفْصِيلِهَا مَا يَعْلَمُونَ مِنْ جُمْلَتِهَا حَتَّى لَوْ مُدْخِلًا أُدْخِلَ فِي كِتَابِ سَبْوِيهِ بِأَبَا مِنْ النَّحْوِيِّينَ مِنَ الْكِتَابِ تُعْرَفُ وَ وَمَيِّزٌ وَ عُلِمَ أَنَّهٗ مُلْحَقٌ وَلَيْسَ مِنْ أَضْلِ الْكِتَابِ وَ كَذَلِكَ الْقَوْلُ فِي الْمُزْنِيِّ . وَ مَعْلُومٌ أَنَّ الْعِنَايَةَ بِنَقْلِ الْقُرْآنِ وَ ضَبْطِهِ أَضْبَطُ ۱۰ مِنَ الْعِنَايَةِ بِضَبْطِ كِتَابِ سَبْوِيهِ وَ دَوَاوِينِ الشُّعْرَاءِ وَ ذَكَرَ أَيْضًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ الْقُرْآنَ كَانَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَجْمُوعًا مُؤَلَّفًا عَلَى مَا هُوَ عَلَيْهِ الْآنَ وَ اسْتَدَلَّ عَلَى ذَلِكَ بِأَنَّ الْقُرْآنَ كَانَ يُدْرَسُ وَ يُحْفَظُ جَمِيعُهُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ حَتَّى عُيِّنَ عَلَى جَمَاعَةٍ مِنَ الصَّحَابَةِ فِي حِفْظِهِمْ لَهُ ، وَ أَنَّهٗ كَانَ يُعْرَضُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ يُتْلَى عَلَيْهِ وَ أَنَّ جَمَاعَةً مِنَ الصَّحَابَةِ مِثْلَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ وَ أَبِي بَنْ كَعْبٍ وَ غَيْرِهِمَا خَتَمُوا الْقُرْآنَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عِدَّةَ عِدَّةٍ خَتَمَاتٍ وَ كُلُّ ذَلِكَ يَدُلُّ بِأَذْنِي تَأَمُّلٍ عَلَى أَنَّهُ كَانَ مَجْمُوعًا مُرْتَبًّا غَيْرَ مَبْتُورٍ وَلَا مَبْتُوثٍ . وَ ذَكَرَ أَنَّ مَنْ خَالَفَ فِي ذَلِكَ

۹ — در نسخهٔ مطبوع در بیروت (بتفسیر القرآن) آمده و صحیح آنست که در متن

آوردیم.

۱۰ — در نسخهٔ بیروت (أصدق) آمده است.

مِنَ الْإِمَامِيَّةِ وَالْحَشَوِيَّةِ لَا يُعْتَدُ بِخِلَافِهِمْ فَإِنَّ الْخِلَافَ فِي ذَلِكَ مُضَافٌ إِلَى قَوْمٍ مِنْ أَصْحَابِ الْحَدِيثِ نَقَلُوا أَخْبَاراً ضَعِيفَةً ظَنُّوا صِحَّتَهَا لَا يُرْجَعُ بِمِثْلِهَا عَنِ الْمَعْلُومِ الْمَقْطُوعِ عَلَى صِحَّتِهِ.^{۱۱}

یعنی: «گروهی از اصحاب ما (امامیه) و دسته‌ای از حشویه (کسانی که اخبار زائد و باطل را پذیرفته‌اند) در میان عامه، روایت کرده‌اند که در قرآن دگرگونی و نقصانی روی داده است ولی رأی صحیح در مذهب ما برخلاف اینقول می‌باشد و همان رأی است که سید مرتضی^{۱۲} (قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ) آنرا یاری کرده و ضمن پاسخ به مسائلی که از طرابلس برای او رسیده بود، حق کلام را درباره آن کاملاً أداء و تمام نموده است. در جایی از این پاسخ گفته که علم به صحت نقل قرآن مانند آگاهی از شهرها و رویدادهای بزرگ و کتابهای مشهور و اشعار مسطور عرب است زیرا که برای نقل و نگاهداری از قرآن عنایت شدیدی در میان بوده و موجبات بسیاری برای اینکار وجود داشته است و به حدی رسیده که امور دیگر که ذکرشان گذشت به این اندازه نرسیدند زیرا که قرآن، معجزه نبوت و

۱۱ — تفسیر مجمع البیان (مقدمه کتاب)، طبع بیروت، صفحه ۳۱۰ و ۳۱۱.

۱۲ — علی بن حسین بن موسی مشهور به سید مرتضی و عَلَمُ الْهُدَى در رجب سال ۳۵۵ هجری دنیا آمده و در سال ۴۳۳ وفات یافته است، وی برادر سیدرضی، گردآوری کننده «نهج البلاغه» بوده و ریاست فرقه امامیه را در عصر خود بعهده داشته است. آثار بسیار و مصنفات گوناگون داشته که از آنجمله، کتاب الشافی و تنزیه الانبیاء و الأئمة می‌باشند.

مأخذ علوم شرعی و احکام دینی است و علمای مسلمین در حفظ و حمایت از آن به نهایت رسیدند..... پس چگونه جایز است که چنین کتابی با وجود عنایت صادقانه و ضبط شدید، تغییر یافته یا چیزی از آن کم شده باشد؟!

و نیز سید مرتضی^۱ گفته است: علم به تفصیل قرآن و اجزاء آن در صحیح نقل، مانند علم به مجموعه و کلّ قرآنست و در مجرای همان علم ضروری جاری می باشد که نسبت به مصنفان سیبویه^{۱۳} و مُزنی^{۱۴} داریم و کسانی که به این کتابها عنایت نشان میدهند همانگونه که از کتب مزبور بطور کلی آگاهی دارند از تفصیل آنها نیز باخبرند بطوریکه اگر کسی بابتی از علم نحو را در کتاب سیبویه داخل کند که از اجزاء آن کتاب نباشد، شناخته خواهد شد و کسانی که با این کتاب آشنا هستند تشخیص میدهند و آگاه می شوند که این باب بکتاب مذکور ملحق گشته و از اصل آن نیست و همین حکم درباره کتاب مُزنی نیز صادق خواهد بود، و معلوم است که عنایت

۱۳ - سیبویه یا سیبویه، همان بشر بن عمرو بن عثمان است که او را در علم نحو زبان عربی «أَعْلَمُ الْمُتَقَدِّمِينَ وَ الْمُتَأَخِّرِينَ» شمرده اند و امام مذهب أهل بصره در نحوی باشد چنانکه «کسائی» امام مذهب کوفتین بوده است، سیبویه اثر مشهوری در نحو عربی دارد بنام «الکتاب» و تولد او را در بصره و وفاتش را نزدیک شیراز در سال ۱۴۸ هجری قمری ضبط کرده اند.

۱۴ - إسماعیل مُزنی، شاگرد شافعی و ناشر تعالیم او بوده است کتاب وی «المختصر» نام دارد که خلاصه فقه شافعی را با اضافات خود فراهم آورده، مُزنی در سال ۲۵۶ هجری وفات یافته است.

بنقل قرآن و ضبط آن، شدیدتر از عنایت به ضبط کتاب سیبویه و دیوانهای شاعران بوده است.

و نیز سید مرتضی گفته: قرآن، در روزگار رسول خدا (صلی الله علیه و اله و سلم) بر همین صورت که اینک موجود است ترکیب و تألیف یافت و در آن زمان، خوانده و حفظ میشد تا آنجا که گروهی از صحابه برای حفظ آن معین شده بودند و بر پیامبر (ص) عرضه و تلاوت میگردید و عده‌ای از قبیل: عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب و دیگران، چندبار تمام قرآن را بر پیامبر خوانده و پایان رساندند و همه این ماجراها با کمترین تأمل دلالت می کند بر اینکه قرآن (در اواخر عمر رسول اکرم ص) بصورت مجموعه‌ای منظم درآمده بود و ناقص و پراکنده نبود.

و نیز سید مرتضی گفته است: کسانی که از میان امامیه یا حشویه در اینباره با دیگران مخالفت کرده‌اند به اختلاف آنها اعتناء نمی‌شود زیرا که این اختلاف به گروهی از اهل حدیث منسوب میگردد که اخبار ضعیفی را بگمان صحت، نقل کرده‌اند و به استناد چنان اخباری، نباید از امور معلوم که درستی آنها قطعی است صرفنظر کرد.»

چنانکه ملاحظه می‌شود این عالم بزرگ شیعی با بیانات منطقی و پسندیده، شبهه تحریف قرآن را رد نموده است اما بنابر قاعده‌ای که ما قبلاً بیان کردیم اگر بخواهیم دست نخوردگی قرآن را

اثبات کنیم لازمست در اینباره از خود قرآن استفاده نمائیم و به آیه محکمی از کتاب خدا بازگردیم و برای آنکه «دور» لازم نیاید ابتداء باید صحّت نقل آیه مزبور را اثبات کنیم و سپس بنا بر مدلول آن آیه، درباره بقیّه قرآن داوری نمائیم.

در قرآن کریم ضمن سوره شریفه حجر میخوانیم:

وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ *
لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِينَ * مَا نُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ
إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذًا مُنظَرِينَ * إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ
لَحٰفِظُونَ (الْحَجَر / ۶ و ۷ و ۸ و ۹)

چنانکه ملاحظه می شود در آخرین آیه از آیات مذکور، وعده حفظ قرآن داده شده است و در اینباره توجه بچند نکته لازم است:
اول اینکه در مورد آیه مورد بحث هیچگونه اختلاف قرائت در کتب قرائات (قدیم و جدید) ملاحظه نمی شود و همه قراء، آیه را یکسان قرائت کرده اند.

دوم اینکه هیچیک از مسلمین (حتی اخباریها و حشویه) ادعا ننموده اند که این آیه در مُصْحَفِ موجود، زائد است و کسی یا کسانی آنرا داخل قرآن کرده اند و در صورتیکه این فرض صحیح بود، مخالفان تحریف قرآن از این نسبت خودداری نمی نمودند.

سوم اینکه از صدر اسلام تاکنون از این آیه، بر اثبات عدم تحریف قرآن استدلال شده است چنانکه از عبدالله بن عباس (پسر

عم رسول خداص) نقل گشته که گفته است:

و إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ عَنِ الزِّيَادَةِ وَالنُّقْصَانِ وَالتَّحْرِيفِ
وَالتَّغْيِيرِ^{۱۵}

یعنی: «گفتار خدایتعالی که: (قرآن را نگاهبان هستیم) بمعنای آنستکه از هرگونه افزونی و کاهش و دگرگونی و تحریف آنرا حفظ میکنیم.»

و از قول حسن بصری^{۱۶} آمده:

مَعْنَاهُ: مُتَّكِفٌ بِحِفْظِهِ إِلَى آخِرِ الدَّهْرِ عَلَى مَا هُوَ عَلَيْهِ
فَتَنَقُّلُهُ الْأُمَّةَ وَتَحْفِظُهُ عَضْرًا بَعْدَ عَضْرٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِقِيَامِ الْحُجَّةِ
بِهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ مِنْ كُلِّ مَنْ لَزِمَتْهُ دَعْوَةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَسَلَّمَ^{۱۷}

یعنی: «معنای آیه اینستکه ما عهده دار حفظ قرآن— همانگونه که نازل شده— تا پایان روزگار هستیم، پس امت اسلام

۱۵ — تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه ۹ از سوره حجر.

۱۶ — حسن بصری از تابعین (یعنی کسانی که صحابه را درک کرده بودند و پس از دوره آنها بسر می بردند) بشمار می رود، وی در مدینه زاده شد و در وادی القری پرورش یافت و در بصره ساکن گردید. حسن از کسانی بود که به زهد و پارسائی بسیار معروفند و از متکلمان برجسته دورانهای نخستین اسلامی شمرده می شود اقوال کلامی و تفسیری و فقهی او مشهور می باشد و بطور کلی تأثیر عمیقی در حرکات دینی میان مسلمین داشته است، وی در سال ۱۰۶ هجری در بصره وفات یافت.

۱۷ — مجمع البیان، ذیل آیه ۹ از سوره حجر.

آنرا نقل خواهد کرد و در هر عصری تا روز رستخیز از آن نگهبانی می‌کند زیرا که حجت بوسیله قرآن بر هر کس که دعوت پیامبر (ص) با و برسد قائم می‌شود.»

و اهل تفسیر در ادوار گوناگون باین آیه بر اثبات صیانت قرآن از تحریف، استشهاد نموده‌اند.

چهارم اینکه اگر بنا باشد کسی بتواند چنین آیه‌ای را بسازد و آنرا داخل قرآن مسلمین کند بطوریکه احدی متوجه نشود و تفاوتی میان آیه مذکور با دیگر آیات قرآن نگذارد در اینصورت می‌توان چند آیه‌ای ساخت و سوره‌ای مانند قرآن پرداخت! و این مخالف با إجماع مسلمین و اساس نبوت پیامبر اسلام (ص) است زیرا نبوت آنحضرت مبتنی بر این اصل میباشد که قرآن مجید، کلام الهی است و کسی قدرت معارضه با آنرا ندارد و سوره یا سخنی مانند آنرا نمی‌تواند بیاورد چنانکه در مقام «تحدی» می‌فرماید:

فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ (البقرة/۲۳)

فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (الطور/۳۴)

بنابراین می‌توان بآیه کریمه إنا نحن نزلنا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ یعنی: «ما خود، این ذکر را فرو فرستادیم و ما نگاهبانش هستیم» در محفوظ ماندن قرآن مجید از تحریف استدلال کرد و مخالفین این معنا، از آنجا که نتوانسته‌اند قرآنیت این آیه شریفه را انکار کنند ناچار در دلالت آن بر عدم تحریف، تردید و إشکال

نموده‌اند که ذیلاً قول ایشان بررسی می‌شود:

۱ - میگویند: مقصود از (الذکر) در آیه مورد بحث، قرآن

مجید نیست بلکه رسول خدا (ص) است!

پاسخ اینست که بقرینه (نَزَّلْنَا یعنی فرو فرستادیم) و بقرینه

آیه ای که قبلاً آمده یا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ یعنی:

(کافران گفتند: ای کسی که این ذکر بر او نازلشده، بیقین تو دیوانه

هستی) مراد، از «الذکر» قرآن مجید است چنانکه در موضع دیگر نیز

آمده: وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَقَانْتُمْ لَهُ مِنْ كُرُونِ (الأنبياء/ ۵۰)

یعنی: این (قرآن) ذکر مبارکی است که فرو فرستادیم آیا شما منکر

آن می‌شوید؟

۲ - می‌گویند: مقصود از حفظ قرآن، حفظ آن از دخالت

شیاطین در امر وحی می‌باشد!

پاسخ اینست که وعده حفظ در آیه مورد بحث، بنحو اطلاق

آمده و هرگونه تحریفی را از هر تحریف کننده‌ای نفی می‌کند چه

شیطان باشد یا انسان! و شما بچه دلیل، مطلق را مقید می‌کنید و

معنای عام را به خاص تبدیل مینمائید؟ بویژه که ملائک حفظ قرآن از

دخالت شیاطین جز این نیست که قرآن مجید سالم بدست انسان برسد

و مایه هدایت بشر گردد، در اینصورت بحکم **وحدت ملائک** دخالت

شیاطین جتنی و انسی تفاوت نمی‌کند.

۳ - می‌گویند: مقصود از حفظ قرآن، حفظ **مصحف** رایج در

میان مسلمین نیست بلکه مراد، حفظ مصحفی است که نزد علی علیه السلام بوده و اینک در اختیار امام غائب یعنی حضرت مهدی قرار دارد!

پاسخ اینست که: اولاً مصحف علی (ع) از حیث متن قرآنی (صرفنظر از ذکر شأن نزول و تفسیر و غیره) با مصحف رایج در میان مسلمین تفاوت نداشته و اگر نه بر آن حضرت واجب بود که لا اقل در دوران حکومت خودش سکوت نکند و به اصلاح مصحف رایج قیام نماید زیرا امام، پاسدار دین است و مأمور دفاع از قرآن مجید است. امامی که بنشیند و سکوت کند و قرآن خدا بصورت مُحرّف، در میان مسلمین رواج یابد شایستگی امامت ندارد و این معنا از ساحت مقدس علی علیه السلام بسی دور است.

ثانیاً اگر قرآن تنها برای هدایت آل علی (ع) نازل شده بود مانعی نداشت تا فقط در میان ایشان محفوظ بماند ولی این چه معنا دارد که قرآن برای هدایت جهانیان نازل شود و آنگاه نزد آل علی (ع) محفوظ ماند و بی آنکه در اختیار مردم قرار گیرد میان خانواده آن حضرت دست بدست بگردد و سرانجام با غیبت یکی از فرزندان علی (ع) بکلی غایب شود؟ آیا اینست معنای حفظ قرآن که خدا در آیه شریفه آنرا وعده داده است؟!

ثالثاً خداوند به قرآن، نبوتِ آخرین پیامبرش را اثبات فرموده و با قرآن «تحدی» نموده که اگر از نبوت این پیامبر در شک هستید

سعی کنید مانند این قرآن را بکمک یکدیگر بسازید! و اینمعنا متواتر است و چگونه می شود که قرآن حقیقی، تنها نزد امام غایب بوده و از انظار مردم مخفی باشد و با وجود این، خدای حکیم، مخالفان آنرا به شبیه سازی قرآن دعوت فرماید؟ اینکار شبهه در اصل نبوت ایجاد می کند.

رابعاً اگر از خلال برخی روایات دانسته شده که علی علیه السلام مصحفی داشته، از خلال همان روایات نیز بدست می آید که مصحف آنحضرت با دیگر مصاحف بلحاظ متن قرآنی اختلاف نداشته است و به این معنا بزرگان و اعلام شیعه مانند **شیخ صدوق و شیخ مفید**^{۱۸} و غیرهما تصریح نموده اند. و کسانی که مصحف علی (ع) را نزد فرزندان آنحضرت دیده اند نیز نقل نکرده اند که مصحف مزبور کوچکترین اختلافی از لحاظ متن قرآنی با مصحف رایج میان مسلمین داشته باشد چنانکه **ابن ندیم**^{۱۹} در کتاب

۱۸ - محمد بن نعمان ملقب به شیخ مفید که او را «ابن المعلم» نیز نامیده اند از اعظم امامیه می باشد، وی استاد سیدمرتضی و سیدرضی (گردآورنده نهج البلاغه) بوده و در کلام و فقه و ادب و حدیث و مناظره و فنون مختلف تبخر داشته است کتب و آثار متعددی از او باقی مانده که از میان آنها «الارشاد» و «تهذیب الأحکام» و «أوائل المقالات» را می توان نامبرد. شیخ در دوران حکومت «آل بویه» میزیست و در بغداد نفوذ فراوان پیدا کرد، وفات شیخ مفید در سال ۴۰۰ هجری رخ داد.

۱۹ - محمد بن ندیم یکی از نویسندگان بااطلاع قرون نخستین اسلامی است وی «وراق» یا صحاف بوده و در بغداد میزیسته، کتاب مشهور وی «الفهرست» نام

الفهرست گزارش داده که مصحف علی (ع) را بنزد یکی از فرزندان امام حسن بن علی (ع) دیده است.

۴ — میگویند: مرجع ضمیر در (إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) پیامبر (ص)

می باشد یعنی در این آیه شریفه خداوند وعده حفظ پیامبر را داده است و فرموده که قرآن را حفظ میکنیم!

پاسخ اینست که:

اولاً مرجع ضمیر، کلمه الذکر یعنی قرآن است که در همین

آیه آمده، نه رسول اکرم (ص) که در دو آیه قبل با اشاره شده است و

سخنی از وی در این آیه نیست **وَأَلَّا قُرْبُ يَمْنَعُ الْأَبْعَدَ!** ثانیاً در آیات

قبل، جنگ تبلیغاتی مشرکان را بر ضد پیامبر نقل فرموده که

می گفتند: «تو که ادعای نزول قرآن را بر خود داری، دیوانه هستی!»

واضحست که این اتهام برای آن بود که مردم، بگمان اینکه قرآن،

سخن شخص دیوانه ای است از اطراف رسول خدا (ص) پراکنده شوند

و قرآن بتدریج فراموش و محو گردد. در این آیه شریفه خداوند وعده

فرموده که حفظ قرآن را خودش مانند نزول آن، بعهده دارد و آنرا از

مکر دشمنان و دسیسه مخالفان حفظ می کند تا برقرار بماند و در آیات

قبل، تهدیدی از ناحیه مشرکان نسبت به جان رسول الله (ص) نقل

دارد که اسامی کتب رایج در روزگار خود را گاهی با توضیحات کوتاهی در یک مجلد فراهم آورده و خدمتی پر ارج بفرهنگ اسلامی نموده است وفات وی را در سال ۳۷۳ هجری نوشته اند.

نشده تا وعده حفاظت آنحضرت در اینجا مناسب باشد.

پس همین آیه محکم برای اثبات عدم تحریف قرآن مجید کافیست و آیه مورد بحث را آنچه در سوره فصلت آمده تأیید می کند که: **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّ لَهُمْ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ** (فصلت/۴۱ و ۴۲). اما روایاتی که حشویه و اخباریها از سنی و شیعی درباره تحریف قرآن نقل کرده اند از چند جهت مورد تحقیق و نقد باید قرار گیرد:

اول اینکه برخی از آنچه حشویه بعنوان سوره های قرآنی آورده اند (که در مصحف رایج، موجود نیست) بی تردید سوره قرآنی نمی باشند بلکه ادعیه ایست که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) آنها را به اصحابش می آموخته چنانکه در شیوه بیان بهیچوجه به سبک قرآن و بلاغت آن شباهت ندارند. مانند این دو «دعاء» که بعنوان سوره های **حَفْدٌ وَ خَلْعٌ** نقل شده اند:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اَللّٰهُمَّ اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ نُصَلِّي وَ نَسْجُدُ وَ اِلَيْكَ نَسْعِي وَ نَخْفِدُ، نَرْجُوا رَحْمَتَكَ وَ نَخْشِي عَذَابَكَ الْجِدَّ، اِنَّ عَذَابَكَ بِالْكَفَّارِ مُلْحَقٌ؛

یعنی: «بار خدایا، تنها برای تو بندگی میکنیم و نماز

میگزاریم و سجده می کنیم و بسوی تومی کوشیم و می شتابیم امید به

رحمت تو داریم و از عذاب بس بزرگ تومی ترسیم، همانا عذابت بر کافران می پیوندد.»

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْتَعِیْنُكَ وَنَسْتَغْفِرُكَ وَنُثْنِیْ عَلَیْكَ وَلَا نَكْفُرُكَ وَنَخْلَعُ وَ
 نَتْرُکُ مَنْ یَفْجُرُكَ

یعنی: «بار خدایا، ما از تویاری میجوئیم و آمرزش می طلبیم و بر تو ثنا میگوئیم و تورا انکار نمی کنیم و هر کس که تورا نافرمانی نماید از او بیزاری میجوئیم و ترکش می کنیم»

دوم اینکه برخی دیگر از آنچه «حشویّه» آورده اند، شبیه احادیثی است که در شکل موعظه و برای عبرت آمده و روش أداء آن بهیچوجه با روش بیان قرآن مناسبت و مشابهت ندارد مانند قطعه ای که از آن به سوره **حِفْظ** تعبیر کرده اند و بدین صورت آمده است:

لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وَاِدْيَانٍ مِّنِ الْمَالِ لَا بُتْغَىٰ وَاِدِيًا ثَالِثًا وَلَا يَمْلَأُ جَوْفَ بَنِي آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ وَيَتُوبُ اَللّٰهُ عَلٰى مَنْ تَابَ.

یعنی: «اگر برای پسر آدم دو بیابان پر از مال بود باز هم بیابان سوّمی را می جست! در حالیکه جوف پسر آدم را جز خاک چیزی پُر نمی کند و خدا از هر کس که توبه کند، توبه می پذیرد!» هر کس که با لحن بیان قرآن آشنا باشد سهولت می فهمد که این کلمات، از قرآن جدا است و اگر رسول خدا (ص) آنها را گفته باشد،

بعنوان قرآن نبوده و در صورتیکه نام «وحی» بر آنها نهاده باشد مقصود، الها ماتی بوده که آنحضرت، جدا از قرآن دریافت میکرده است.

البته حشویّه کوچکترین مدرکی نشان نمیدهند که رسولخدا(ص) اینکلمات را از قرآن مجید بشمار آورده باشد و منشأ اشتباه آنها از آنجا است که مثلاً ملاحظه کرده‌اند در آثار آمده که صحابی معروف، **ابن کعب** دو **قطعه حفد و خلع** را که قبلاً ذکر آنها گذشت در مصحف خود آورده است! (چنانکه در **الفهرست** اثر ابن ندیم میخوانیم^{۲۰}) و اینموضوع هرگز نمی‌تواند دلیل باشد که این عبارات از قرآن مجید بشمار آمده‌اند زیرا چه استبعاد دارد که کسی از صحابه، دعائی را در مصحف خود نوشته باشد؟ همانطور که امروز ادعیه‌ای را که مخصوص تلاوت قرآن است در ابتدا یا در پایان یا بر حواشی قرآن مجید می‌نویسند و چاپ می‌کنند، آری أسلوب قرآن کریم هرگز أسلوب ناشناخته‌ای نبوده و نیست که کلمات غیر قرآنی از آن، تمیز داده نشود و گرنه، وجه إعجاز قرآن معلوم نمیشد و بی‌مانند بودن آن ثابت نمی‌گردید. و آنچه حشویّه نقل کرده‌اند (بفرض صحتِ نقل) از همین قبیل است. اما روایاتی که **أخبار یثین** شیعه، از برخی ائمه(ع) در تحریف قرآن مجید آورده‌اند، این روایات نیز مخدوش و غیر قابل اعتماد است بچند دلیل:

دلیل اول اینکه بنابر تحقیق، اکثر این روایات به احمد بن محمد بن سیّاری میرسد که علمای «علم رجال» از امامیه او را سخت تضعیف کرده‌اند، نجاشی درباره وی می‌نویسد:

أحمد بن محمد بن سیّار، أبو عبد الله الكاتب، بصريّ كان من كتاب آل طاهر في زمن أبي محمد عليه السلام و يعرف بالسيّاريّ، ضعيف الحديث، فاسد المذهب!

یعنی: «احمد بن محمد بن سیّار که کنیه او ابو عبدالله می‌باشد، نویسنده‌ای از اهل بصره بوده است، وی از منشیان آل طاهر بشمار میرفته و معاصر ابي محمد (امام حسن عسکری) بوده است و به سیّاری معروف می‌باشد، او ضعیف الحدیث و فاسد المذهب است!» سپس نجاشی و همچنین علامه حلی^{۲۱} تصریح می‌کنند که اکثر احادیث این شخص از نوع مراسیل می‌باشد یعنی سلسله سند آنها متصل نیست و راوی حدیث، گزارش نمی‌دهد که این احادیث را از چه کسی نقل کرده است!

این مرد بر طبق تحقیقی که شده یکصد و هشتاد حدیث از قول امامان شیعه (ع) آورده که قرآن مجید تحریف شده است! بدون اینکه

۲۱ - جمال الدین، ابو یوسف، حسین بن مطهر مشهور به علامه حلی از فقهای بزرگ و متکلمان زبردست شیعه است علمای امامیه او را بسبب اهمیتش «آیت الله» نامیده‌اند و شیخ امامیه در عراق بوده و مصنفات بسیاری در فلسفه و کلام و اصول فقه و فقه ونحو و رجال از او باقیمانده است. علامه حلی در سال ۷۰۳ هجری وفات یافت.

کتاب و نوشته و مدرکی در اینباره ارائه دهد یا راوی خود را معرفی کند! و نیز بقیه روایات احادیث تحریف، به فساد در مذهب و کذب در اقوال و ضعف و ارسال در روایت در میان علمای امامیه مشهورند مانند: یونس بن ظبیان که فضل بن شاذان نیشابوری (محدث بزرگ و رجالی معروف شیعه) درباره اش می نویسد: **إِنَّهُ مِنَ الْكُذَّابِينَ!** (او از کسانی است که بسیار دروغ میگویند!) و ابن الغضائری در حق وی می گوید: **إِنَّهُ غَالٍ كَذَّابٌ وَضَاعُ الْحَدِيثِ** (او اهل غلو بوده و بسیار دروغگو و جعل کننده حدیث است!) و مانند محمد بن جمهور که **عَلَامَةٌ حَلِيٌّ** در کتاب **خُلَاصَةُ الْأَقْوَالِ فِي أَحْوَالِ الرِّجَالِ** در شأن وی آورده: **كَانَ ضَعِيفًا فِي الْحَدِيثِ غَالِيًّا فِي الْمَذْهَبِ، فَاسِدًا فِي الرِّوَايَةِ لَا يُكْتَبُ حَدِيثُهُ وَلَا يُعْتَمَدُ عَلَى مَا يَرْوِيهِ**^{۲۲}. یعنی: او در حدیث، ضعیف است و در مذهب، از غالیان بشمار می رود و در روایت، فاسد است و حدیث وی نوشته نمی شود و اهل فن بر آنچه روایت می کند، اعتماد نشان نمیدهند).

خلاصه اینکه راویان این احادیث، نزد علمای مبرز شیعه و بزرگان امامیه، متهم به جعل حدیث و کذب بر ائمه اهل بیت علیه السلام هستند و بچنین افراد و احادیث آنها نمی توان اعتماد کرد. دلیل دوم بر ضد روایات تحریف، اینست که روایات تحریف

۲۲ -- به خلاصه الاقوال فی احوال الرجال چاپ سنگی، اثر علامه حلی رجوع

در مذهب امامیه، معارض دارد یعنی در برابر آنها احادیثی رسیده که مخالفت با تحریف قرآن در آثار مزبور دیده می شود مانند آنچه در روضه کافی اثر محمد بن یعقوب کلینی رازی^{۲۳} آمده که امام ابوجعفر باقر علیه السلام ضمن نامه خود به سعدالخیر، مرقوم داشته اند:

كَانَ مِنْ نَبْدِهِمُ الْكِتَابَ أَنْ أَقَامُوا حُرُوفَهُ وَحَرَفُوا حُدُودَهُ
فَهُمْ يَرَوْنَهُ وَلَا يَرَعُونَهُ وَالْجُهَالُ يُعْجِبُهُمْ حِفْظُهُمْ لِلرِّوَايَةِ وَالْعُلَمَاءُ
يَخْرُتُهُمْ تَرْكُهُمْ لِلرَّعَايَةِ^{۲۴}

یعنی: «نشان آنکه کتاب خدا را پشت سر افکنده اند اینست که حروف آنرا بر پا داشتند ولی حدود قرآنی را تحریف کرده اند (یعنی قوانین آنرا با تغییر، اجراء و عمل می کنند) و مردم ناآگاه از اینکه آنها قرآن را بلحاظ نقل و روایت، حفظ کرده اند در شگفتی فرو میروند و مسرور می شوند و دانشمندان از اینکه ایشان قرآن را در عمل رعایت نمی کنند اندوهگین می گردند.»

این نامه که بوسیله امام باقر(ع) پس از انتشار قرآن در عالم

۲۳ - قبلاً ذکر او گذشت و خلاصه ای از احوال وی را آوردیم.

۲۴ - روضه کافی، مرآة العقول ج ۴ ص ۳۰۶. این حدیث شاهی در کتب اهل سنت دارد بطوری که امام مالک بن انس در کتاب الموطأ از صحابی جلیل القدر عبد الله بن مسعود آورده که گفت سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ قَلِيلٌ فَقَهَائِهِ كَثِيرٌ قُرْآنُهُ يُحْفَظُ فِيهِ حُرُوفُ الْقُرْآنِ وَتُضَيِّعُ حُدُودَهُ. (الموطأ، الجزء الاول، صفحة ۱۴۴، چاپ مصر)

اسلام، نگارش یافته و ضمن آن از بنی اُمّیه و قدرت حاکم در آنروز انتقاد شده است نشان میدهد که حروف و کلمات قرآنی در آن عصر، محفوظ مانده ولی عمل بقرآن، متروک شده بود و امام بدون اینکه تقیّه کند محیط خود را بباد انتقاد گرفته و از آن شکایت کرده است. پس این روایت از شبهه «تقیّه» نیز دور است. همچنین در کتاب نهج البلاغه از امام علی بن ابیطالب علیه السلام آمده که فرمود:

يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى فِيهِمْ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ^{۲۵}

و در خطبه دیگر آمده: وَلَا يَعْرِفُونَ إِلَّا خَطَّهُ وَزَبْرَهُ^{۲۶}

یعنی: «بر مردم زمانی خواهد آمد که از قرآن جز رسم و خط آن باقی نخواهد ماند» در این روایت، علی علیه السلام پیش بینی می کند که عمل به قرآن متروک می شود ولی رسم و خط قرآن باقی میماند.

دلیل سوم آثاری است که از رسول اکرم (ص) و ائمه أهل بیت (ع) رسیده که ضمن آنها فرموده اند: احادیث ما را با قرآن بسنجید و آنچه موافق با قرآن بود بگیرید و آنرا که مخالف دیدید، نپذیرید. این احادیث به اندازه ای است که فقیه بزرگ شیعی، شیخ مرتضیٰ أنصاری در کتاب فرائد الأصول ادعای تواتر آنها را نموده و

۲۵ — نهج البلاغه، با شرح شیخ محمد عبده، الجزء الثالث، صفحة ۲۲۳ و ۲۲۴.

۲۶ — نهج البلاغه، با ترجمه فیض الاسلام، خطبه شماره ۱۴۷.

می نویسد:

الأخبارُ الواردةُ في طرح الأخبارِ المُخالفةِ للكتابِ والسُّنةِ
وَلَوْ مَعَّ عَدَمِ الْمَعَارِضِ مُتَوَاتِرَةً جِدًّا ۲۷

یعنی: «اخباری که دربارهٔ دور افکندن روایاتِ مخالف با قرآن و سنت وارد شده جداً متواترند هرچند روایاتِ مخالف با قرآن و سنت هیچ معارضی هم نداشته باشند».

برطبق آثار مذکور، قرآن مجید تحریف نشده و سالم بدست ما رسیده است زیرا در غیر اینصورت کتابیکه تحریف گشته نمی تواند ملاکِ تشخیصِ احادیثِ درست از نادرست قرار گیرد و با ترازوی نامتعادل، نتوان اشیاء را بدرستی توزین کرد.

دلیل چهارم آثاری است که از طریق شیعه امامیه در حجیت ظواهر قرآن، و ثواب عمل بقرآن، و تشویق در قرائت قرآن (چه در نماز و چه در غیرنماز) رسیده و واضحست که اگر این کتاب مبارک تحریف شده بود، نمازها ضایع می گردید و عمل بقرآن صحیح نبود و ظواهر قرآن از حجیت ساقط می گشت.

پس روشن شد که از دیدگاه مذهب امامیه نیز نمی توان «تحریف قرآن» را موضوعی مدلل دانست و آنرا به این مذهب نسبت داد چنانکه اکابر شیعه از قبول این نسبت استنکاف ورزیده اند و

پیش از این شمه‌ای از اقوال و آراء آنها را دیدیم.

* * *

اما حلّ اختلاف در فهم قرآن و شیوه صحیح تفسیر. درست است که در تفسیر آیات شریفه قرآن، میان مفسران شیعی و سنی و غیرهما بلکه در بین مفسران هر فرقه، اختلافات گوناگون بظهور رسیده ولی بیشتر این اختلافات ناشی از تحمیل آراء بر قرآن و تفسیر قرآن به رأی شخصی بوده است و بسیاری از مفسرین بجای تفسیر، به تطبیق نظر خویش (که آنرا خارج از قرآن بدست آورده‌اند) با کلام الهی پرداخته‌اند! و این روش، همان‌شیوه ناپسندی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بنا بر روایت وارده از طریق اهل سنت آنرا نهی فرموده چنانکه در حدیث میخوانیم:

مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِرَأْيِهِ فَأَصَابَ الْحَقَّ فَقَدْ أَخْطَأَ^{۲۸}

یعنی: هرکس درباره قرآن به رأی خود سخن گوید هرچند کلامش به حق اصابت کند ولی بازهم خطا کرده! (زیرا طریق و راه وصول به حق را بد انتخاب نموده است).

و در نهج البلاغه از امام علی بن ابیطالب علیه السلام نیز در انتقاد از کسانی که قرآن را به رأی خود تفسیر می‌کنند، آمده است: كَانَتْهُمْ أَيْمَةُ الْكِتَابِ وَلَيْسَ الْكِتَابُ إِمَامَهُمْ^{۲۹}

۲۸ — رواه أصحاب السنن والسيوطي في الجامع الصغير.

۲۹ — نهج البلاغه، خطبة شماره ۱۴۷.

یعنی: «مانند اینکه ایشان، امامان قرآن هستند و قرآن، امام آنها نیست!» و از اینجا بدست می آید که مقصود از «تفسیر قرآن به رأی» آن نیست که از تدبیر در آیات قرآن برای فهمیدن آن، خودداری ورزیم زیرا این قرآنست که بما میگوید:

أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ؟ (محمد/۲۴)

و این قرآنست که میفرماید: كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ

لِيَذَّبَ بَرُّوْا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ (ص/۲۹)

یعنی: «این قرآن کتاب مبارکی است که آنرا بسوی تو فرو فرستادیم برای اینکه در آیاتش تدبیر کنند و خردمندان پند گیرند». پس مقصود از تفسیر به رأی که در شرع از آن نهی شده، اینست که خارج از قرآن، عقایدی برای خود ساخته و آنگاه کوشش کنیم تا قرآن کریم را موافق با رأی و عقاید خود تفسیر کنیم و بتعبیر دیگر: رأی خود را که از قرآن نگرفته ایم بر آن تحمیل نمائیم! و این کار متأسفانه همان شیوه‌ای است که فرقه‌های اسلامی از آن دور نشده‌اند و هرکدام بصورتی آنرا در کتب تفسیر خود اجراء کرده‌اند چنانکه ذیلاً نمونه‌هایی را خواهید دید:

در میان اهل تفسیر، معمولاً مفسر صوفی می کوشد تا معانی

صریح آیات را به تاویل برده و بقول خود از ظاهر قرآن دست بردارد و به باطن برسد! چنانکه در تاویل این آیه کریمه که:

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً

(البقرة/۲۷)

یعنی: «و چون موسی^۱ به قوم خود گفت همانا خدا بشما فرمان می دهد که گاوی را بکشید».

یکی از ایشان، به تأویل^{۳۰} پرداخته و می نویسد: هِيَ النَّفْسُ

الْحَيَوَانِيَّةُ وَذَبْحُهَا قَمْعٌ هَوَاهَا^{۳۱}!

یعنی: «آن گاو، نفس حیوانی بشر است و سر بُریدن گاو درهم شکستن هوای نفس است!»! در حالیکه نه از آیه قرآن چنین مفهومی بدست می آید و نه از پیامبر خدا (ص) چنین تفسیری نقل شده و نه آحدی از ائمه و صحابه و تابعین بچنین قولی روی آورده اند و نه تعبیر «کشتن و سر بریدن نفس» در شرع آمده است بلکه بنا به تعبیر قرآنی، باید نفس را از هوی^۱ نهی کرد، چنانکه می فرماید:

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ، فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ (النازعات/۴۰ و ۴۱)

یعنی: «اما کسیکه از مقام خداوندش ترسید و نفس را از هوی^۱ بازداشت جایگاه او بهشت خواهد بود».

۳۰ — لفظ «تأویل» از الفاظی است که در اصطلاح صوفیه و متأخرین، برای برگردان لفظ از معنای ظاهری آن بکار می رود ولی در قرآن کریم معنای دیگری دارد که با معنای مستحدث مزبور، بیگانه است.

۳۱ — مناهلُ العرفان زرقانی، چاپ مصر، جزء اول، صفحه ۵۵۶. بنقل از تفسیر منسوب به ابن عربی.

و مقصود از آیه مورد بحث، کشتن گاوی است که بنی اسرائیل مأمور آن بودند چنانکه از ذیل آیات نیز بخوبی بدست می آید که از رنگ گاو یعنی زرد بودن آن و همچنین از میان سال بودن گاو، و دیگر اوصافش در قرآن سخن رفته و ربطی به کشتن نفس ندارد.

شیخ ابن عربی اندلسی که از کبار صوفیان شمرده می شود در کتاب **فصوص الحکم** تصریح نموده که قرآن مجید در آنجا که نقل کرده: «موسی (ع) برادرش هارون (ع) را توبیخ نموده و مورد سرزنش قرار داد» مقصود موسی (ع) این نبود که چرا هارون (ع) گوساله پرستان را از کار خود باز نداشت؟ بلکه بالعکس، مقصود موسی (ع) این بود که چرا آنها را از گوساله پرستی نهی کرد! زیرا عارف، خدا را با همه چیز بلکه عین همه اشیاء (واز جمله، گوساله) می بیند! **فَسُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُصِفُونَ**. و این همان تأویل قرآن و حمل معانی آن بر وفق رأی و مذهب خویش است زیرا قرآن کریم تصریح دارد باینکه موسی (ع) بگمان آنکه هارون (ع) در برابر گوساله پرستان سکوت نموده است او را توبیخ کرد و چون فهمید که عذر وی موجه است و برادرش هارون (ع) بگونه ای با گوساله پرستی مخالفت کرد که نزدیک بود او را بکشند، دست از توبیخ برادر برداشت چنانکه میفرماید:

قَالَ ابْنُ أُمِّ إِبْنِ الْقَوْمِ اسْتَضَعْفُونِي وَكَادُوا يُقْتُلُونِي فَلَا

تُشِمْتُ بِي الأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. قَالَ رَبِّ
 أَغْفِرْ لِي وَإِلَى أَخِي وَادْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ
 إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَّا لَهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ
 الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نُجْزِي الْمُفْتَرِينَ. (الأعراف/ ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲)

در عبارت ابن عربی چنین آمده است:

وَ كَانَ مُوسَىٰ أَعْلَمُ بِالأَمْرِ مِنْ هَارُونَ لِأَنَّهُ عَلِمَ مَا عَبَدَهُ أَصْحَابُ
 الْعِجْلِ لِعِلْمِهِ بِأَنَّ اللَّهَ قَضَىٰ أَنْ لَا نَعْبُدَ إِلَّا إِيَّاهُ وَمَا حَكَمَ اللَّهُ لِشَيْءٍ
 إِلَّا وَقَعَ، فَكَانَ عَتَبُ مُوسَىٰ أَخَاهُ هَارُونَ لِمَا وَقَعَ الأَمْرُ فِي إنْكَارِهِ وَ
 عَدَمِ اتِّسَاعِهِ فَإِنَّ العَارِفَ مَنْ يَرَى الحَقَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ بَلْ يَرَاهُ عَيْنَ
 كُلِّ شَيْءٍ! ۳۲

یعنی: «موسیٰ (ع) از هارون (ع) داناتر به امر بود زیرا او
 میدانستکه عبادت کنندگان آن گوساله، در حقیقت چه چیزی را
 پرستش کرده بودند، برای اینکه موسیٰ علم داشت باینکه خداوند
 حکم کرده جز او را بندگی نکنیم و خدا بچیزی حکم نمی کند مگر
 آنکه برطبق حکم او واقع می شود بنابراین سرزنش موسیٰ (ع) نسبت
 به برادرش هارون (ع) از آنجهت بود که هارون، گوساله پرستی را
 انکار کرده بود و وسعت مشرب نداشت چه شخص عارف کسی است

که حق را در همهٔ اشیاء می‌بیند، بلکه حق را عین همهٔ اشیاء می‌بیند»^{۳۳}!

اینگونه تفاسیر، مصداق روشن «تفسیر به رأی» شمرده می‌شوند و مفسّر، تحت تأثیر «باطن‌گرایی» می‌کوشد هر موضوعی را در قرآن و اثرگونه نشان بدهد یعنی بخیال خود از ظاهر به باطن بکشاند! از صوفیان که بگذریم، می‌بینیم بسیاری از متکلمین نیز قرآن کریم را جولانگاه مذاهب کلامی خود قرار داده‌اند و از «تفسیر به رأی» در اثبات عقاید خویش کوتاهی نکرده‌اند چنانکه محمد بن ابی‌بکر رازی در کتاب **أَسْئَلُهُ الْقُرْآنَ وَ أَجْوَبْتُهَا** چون باین آیه کریمه میرسد که خدا فرموده: **إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ**

۳۳ - در اینجا حتی قیصری، شارح کتاب «فصوص الحکم» نتوانسته سکوت کند و گفته است: **وَ أَعْلَمُ إِنَّ هَذَا الْكَلَامَ وَإِنْ كَانَ حَقًّا مِنْ حَيْثُ الْوَلَايَةِ وَالْبَاطِنِ لَكِنْ لَا يَصِحُّ مِنْ حَيْثُ النُّبُوَّةِ وَالظَّاهِرِ فَإِنَّ النَّبِيَّ يَجِبُ عَلَيْهِ إِنْكَارُ الْعِبَادَةِ لِأَرْبَابِ الْجُزْئِيَّةِ كَمَا يَجِبُ عَلَيْهِ إِرْشَادُ الْأُمَّةِ إِلَى الْحَقِّ الْمَطْلُوقِ، لِذَلِكَ أَنْكَرَ جَمِيعُ الْأَنْبِيَاءِ عِبَادَةَ الْأَصْنَامِ** (شرح فصوص، صفحه ۴۳۶) یعنی: «بدان که این سخن (یعنی تفسیر ابن عربی) اگرچه از حیث ولایت و باطن، حق است ولی بلحاظ نبوت و ظاهر، درست نیست زیرا بر پیامبر واجبست که عبادت ارباب جزئیّه (و از جمله، گوساله‌پرستی!) را نهی کند همانگونه که بر او واجبست امت را بسوی حق مطلق ارشاد نماید بهمین جهت تمام پیامبران، عبادت بت‌ها را انکار نمودند» بنظر ما سخن قیصری صحیح است مگر در آنجا که گوید: (تفسیر ابن عربی از حیث ولایت و باطن حق می‌باشد!) زیرا اگر هارون علیه السلام از سوی خدا مأمور بود تا با بت‌پرستی بمبارزه برخیزد (و بقول صوفیان به حفظ ظاهر مأمور شده بود!) دیگر ملامت موسی (ع) از او، بعنوان باطن! معنا نداشت و تفسیر ابن عربی، از حقیقت قرآن دور و بیگانه است.

(التوبة/۲۷) نمیخواهد بپذیرد که کفر، قابل زیاد شدن است زیرا در مذهب کلامی او، کفر شدت و ضعف ندارد و قابل کاهش و افزایش نیست! لذا «کفر» را به «گناه» تأویل می کند و می نویسد:

فَإِنْ قِيلَ قَوْلُهُ تَعَالَى (إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ) يُدَلُّ عَلَى قَبُولِ الْكُفْرِ الزِّيَادَةَ وَالنُّقْصَانَ..... قَلْنَا مَعْنَاهُ: زِيَادَةُ الْمَعْصِيَةِ فِي الْكُفْرِ! ۳۴

یعنی: «پس اگر گفته شود که گفتار خدایتعالی (إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ) دلالت دارد بر اینکه کفر، افزایش و کاهش می پذیرد..... گوئیم: معنای آیه، افزایش گناه در حالت کفر است (نه افزایش کفر)!». با اینکه در قرآن کریم صریحاً (زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ) آمده، نه (زِيَادَةُ فِي الْمَعْصِيَةِ) ولی مذهب کلامی رازی او را باین تأویل وادار کرده و باو آموخته است که کفر و ایمان، فاقد مراتب گوناگون اند! چنانکه خود باینمنا اعتراف می کند. ۳۵ اما قرآن کریم در مواضع مختلف برخلاف این عقیده، حکم می نماید چنانکه میفرماید:

وَإِذَا تُلِيَتْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا (الأنفال/۲)

یعنی: «چون آیات خدا برایشان تلاوت شود ایمانشان افزوده

۳۴ — أسئلة القرآن و أجوبتها، صفحة ۶۸، چاپ تهران.

۳۵ — أسئلة القرآن و أجوبتها، صفحة ۶۱.

گردد».

و نیز میفرماید:

وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ تُفْغِيَانَا وَ كُفْرًا

(المائدة/۶۸)

یعنی: «همانا آنچه از سوی خداوندت بتو نازل شده، سرکشی و کفر را در بسیاری از ایشان می افزاید»
 پس در فرهنگ قرآن، ایمان و کفر قابل زیادت است ولی در مذهب تفسیری رازی به ظواهر هیچیک از این آیات اعتناء نباید کرد! ابوبکر رازی **سُنی اشعری** بوده اما گمان نرود که **سُنی معتزلی** در تفسیر قرآن از رأی شخصی و تحمیل آن بر آیات، اجتناب ورزیده است! زیرا بعنوان نمونه **قاضی عبدالجبار همدانی**^{۳۶} که از اعظم معتزله بشمار میرود نیز در تفسیر قرآن متأسفانه نتوانسته خود را از «تفسیر به رأی» برکنار دارد. مثلاً یکی از عقاید کلامی قاضی و أصحابش اینست که **معجزات**، مخصوص پیامبران می باشد و خداوند قادر متعال برای **أحدی جز أنبیاء**، معجزات را بظهور نمی رساند. این عقیده را قاضی ضمن بحثهای کلامی بدست آورده آنگاه به این آیه

۳۶ — قاضی القضاة، ابوالحسن عبدالجبار بن احمد همدانی از اعظم معتزله بوده است. وی معاصر با شیخ مفید و در عصر بنی بویه (آل بویه) می زیسته، مصنفات بسیار و پر قیمت از وی باقیمانده است مانند «المغنی» در کلام و «شرح الأصول الخمسه» و «تنزیه القرآن عن المطاعن» وفات وی را در سال ۴۰۲ هجری در شهر ری نوشته اند.

شریفه در سوره آل عمران رسیده است که میفرماید :

كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (آل عمران/۳۷)

در این آیه تصریح شده که برای مریم (سلام الله علیها) همواره غذای الهی میرسیده و این موجب تعجب پیامبری چون زکریا (علیه السلام) گردیده بود و از مریم پرسید که این غذا از کجا برای تو آمده؟ مریم پاسخ داد که: این از سوی خدا است. قاضی که نمیخواسته این واقعه را از کرامات مریم (ع) بشمار آورد ناگزیر راه تأویل را پیش گرفته و می نویسد: **إِنَّ ذَلِكَ مِنْ مَعْجَزَاتِ زَكَرِيَّا فَاَنَّمَا قَالَ لَهَا «أَنَّى لَكِ هَذَا» لَا لِأَنَّهُ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ ذَلِكَ مِنْ مَعْجَزَاتِهِ لَكِنْ لِيَعْرِفَ حَالَهَا وَمَا تَعْتَقِدُهُ فِي ذَلِكَ! ۳۷**

یعنی: «این از معجزات زکریا بود (نه مریم) اما اینکه زکریا از مریم پرسید این روزی از کجا برای تو آمده؟ نه از آنرو بود که نمی دانست آن غذا از معجزات خودش میباشد لیکن میخواست حالت مریم و اعتقاد او را در اینباره بشناسد!» و عجب آنکه قاضی درباره آیات دیگر نیز سکوت می کند و بما نمی گوید که مثلاً ماجراهای عجیب **أَصْحَابِ كَهْفٍ**، معجزه کدام پیامبر بوده است؟

این روش تفسیر، متأسفانه در هر مذهبی کم و بیش دیده می‌شود و چنانکه گفتیم اختصاص به اهل سنت ندارد، در میان شیعه نیز روایتی مزبور بی سابقه نیست و گاهی حُبّ و بغضها مفسّر را وادار نموده تا دست بتفاسیری بزند که حتی برخلاف مقصود اصلی خود او تمام می‌شود! گواه روشن اینگونه تفاسیر، شیوه‌ای است که مفسّر شیعی، علی بن ابراهیم قمی^{۳۸} در برخی از موارد در پیش گرفته، بعنوان نمونه آیه کریمه ذیل را در کتاب تفسیر او ملاحظه میکنیم:

إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ
أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ
الْخِيَاطِ..... (الأعراف/ ۴۰)

یعنی: «همانا کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و از پذیرش آنها استکبار ورزیدند، درهای آسمان برای ایشان باز نمی‌شود و داخل بهشت نخواهند گردید تا اینکه شتر در سوراخ سوزن رود!»
علی بن ابراهیم در تفسیر خود گوید که امام ابی‌جعفر باقر علیه السلام فرمود: نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ، وَالْجَمَلُ جَمَلُهُمْ!^{۳۹}

۳۸ — از محدثین امامیه و از شیوخ شیخ کلینی است، تفسیری از او بیادگار مانده که به روش اهل حدیث تصنیف شده است.

۳۹ — تفسیر علی بن ابراهیم ذیل آیه ۴۰ از سوره اعراف. سند حدیث را علی بن ابراهیم چنین آورده و گوید: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبَانَ بْنِ عَثْمَانَ عَرْضِيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ وَالْجَمَلُ جَمَلُهُمْ (چاپ سنگی، ص ۲۱۵).

یعنی: «این آیه در شأن طلحه و زبیر نازل شده و مراد از جَمَل (یعنی شتر) همان شتر ایشان در جنگ جَمَل است»^{۴۰}!!

با اینکه میدانیم در این آیه کریمه، صنعتِ تعلیق بر محال بکار رفته و مراد خدایتعالی اینست که همانگونه که شتر با جثه بزرگش محالست در سوراخ ریز سوزن برود همچنین، تکذیب کنندگان آیات الهی نیز محالست به بهشت داخل شوند و این شیوه بیان، نمودار قوت کلام و تأکید و استحکام آن می باشد و واضحست که در این آیه قرآن، سخن از شتر خاصی نیست تا آن شتر را که در جنگ جمل بمیدان آمده، نشان بدهیم^{۴۱}! این نیست مگر تفسیر به رأی که منشأ آن، دشمنی فرقه ها با یکدیگر بوده است.

همین علی بن ابراهیم در تفسیر آیه کریمه: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا** (البقرة/۲۶)

یعنی: «همانا خدا شرم نمی کند که (در مقام هدایت خلق) به پشه ای یا بالاتر از آن، مثل بزند»

می نویسد: امام ابی عبدالله صادق علیه السلام فرموده اند: **إِنَّ هَذَا الْمَثَلَ ضَرْبُهُ اللَّهُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ،**

۴۰ — محمد بن مسعود عیاشی، محدث شیعی نیز در تفسیر خود اینمعنا را آورده

است.

۴۱ — با صرف نظر از اینکه طبری، روایتی از ابن عباس آورده که او لفظ

«الجمل» را در این آیه کریمه بمعنای «طناب کلفت کشتی» تفسیر نموده است: **قَالَ هُوَ قَلَسُ السَّفِينَةِ** (رجوع شود به تفسیر طبری، ذیل آیه مورد بحث).

فَالْبَعُوضَةُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) وَمَا فَوْقَهَا رَسُولُ اللَّهِ (ص).^{۴۲}

یعنی: «این مثل را خداوند برای امیر مؤمنان علی بن ابیطالب (ع) زده، پس مراد از پشه، امیر مؤمنان است و مقصود از فوق پشه، رسول خدا (ص) می باشد»^{۴۳}!

پیدا است که این مفسر شیعی یا راویان او، برای اینکه نشان دهند آیات قرآن از علی (ع) سخن گفته و برای آنکه اهمیت و عظمت مقام آنحضرت را از اینراه اثبات کنند، دست باینگونه تفاسیر زده اند و اگر قدری تعصب را به تأمل تبدیل می ساختند، خوب می فهمیدند که ذکر «پشه» در این آیه شریفه، برای توجه دادن به موجود حقیری بکار رفته است که خداوند از مثل زدن بآن نیز شرم ندارد و تطبیق آن موجود حقیر با علی علیه السلام، توهین بآنحضرت تلقی می شود، نه اثبات کمال و فضیلت برای علی علیه السلام! ولی چون مفسر، میخواهد در خلال تفسیرش بهر شکلی که شده! از مذهب خویش جانبداری کند اینست که همین روحیه، بمنزله حجابی برای او می شود و وی را از فهم نکات آیات باز میدارد در نتیجه، روایتی را برای تفسیر آیه قرآن از میان روایات انتخاب می کند که برخلاف مقصود اصلی او است

۴۲ - تفسیر علی بن ابراهیم ذیل آیه ۲۶ از سوره بقره.

۴۳ - علی بن ابراهیم سند حدیث را چنین آورده است: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنِ الْقَسَمِ بْنِ سَلِيمَانَ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ هَذَا الْمِثْلَ ضَرَبَهُ اللَّهُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع)..... إِلَى آخِرِهِ (چاپ سنگی، صفحه ۳۱).

عَصَمْنَا اللَّهُ تَعَالَى بِفَضْلِهِ عَنْ مِثْلِ هَذِهِ الْمَزَلَاتِ.

عجب اینکه گاهی چنان اندیشه‌ها و آراء غیر قرآنی بر مفسران غلبه می‌یابد که از درک معنای آسانترین آیه نیز ناتوان میمانند و این از خسارات غیرقابل انکاری است که «تفسیر به رأی» برای برخی از بزرگان ما پیش آورده و در مواردی آنها را از فهم کلام خدا کاملاً دور ساخته است. نمونه روشن این موضوع آسف بار را در سخن شریف مرتضی^{۴۴} که از اعظام امامیه و اساطین اثنی عشریه شمرده می‌شود می‌توان یافت. اینمرد متفکر در خصوص «تنزیه انبیاء و ائمه از گناهان» رأی و نظر خاصی داشته و در اینباره به تصنیف کتابی هم پرداخته است. قرآن کریم در سوره مبارکه اعراف - چنانکه پیش از این مذکور افتاد - حکایت می‌کند که موسی علیه السلام چون خبر یافت قومش پس از او به گوساله پرستی روی آوردند سخت بخشم آمد و با آشفته‌گی بسوی آنها بازگشت چنانکه می‌فرماید:

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَابَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ (الأعراف/ ۱۵۰)

یعنی: «چون موسی بسوی قومش خشمناک و اندوهگین

۴۴ - پیش از این، ذکر احوال او گذشت.

برگشت گفت: در غیاب من چقدر بد از من نیابت کردید! آیا از فرمان خداوندتان پیش گرفتید؟ وَالْوَّاحِیَ رَافِعًا فَکَانَ مِنْ أَوَّلِ عَرَفِیْنِ (هارون) را گرفته بسوی خود میکشید» در اینجا موضوع، روشن است که موسی علیه السلام بگمان اینکه هارون (ع) در غیاب او کوتاهی ورزیده و قوم را از گوساله پرستی نهی نکرده است با او بمنازعه پرداخت و لذا بنقل قرآن مجید، هارون علیه السلام گفت: «ای پسر مادرم! ریش و سر مرا بگیر! من ترسیدم که بگوئی در میان بنی اسرائیل تفرقه افکندی و آنچه گفته بودم مراقبت نکردی».

قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَأْخُذْ بِدِينِ آلِي إِنَّهُنَّ عَمَلُهُنَّ وَلَئِن لَّبَدَّلْتَ بِآلِئِنَّاسِ الْكَاذِبِينَ لَجَعَلَنِي اللَّهُ نَارًا مِّنْ نَّارِهِمْ إِذْ أَقَامُوا الصَّلَاةَ فَذُكِرْتُمْ بِهِ بَدَلْتُ إِلَهُكَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (طه/ ۹۴)

باز، قرآن مجید از قول هارون علیه السلام میگوید:

قَالَ ابْنُ آدَمَ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (الأعراف/ ۱۵۰)

یعنی: «هارون، بموسی گفت: ای پسر مادرم! این قوم، من را ناتوان ساختند و نزدیک بود که مرا بکشند پس دشمنان را بر من شاد مکن و مرا همراه ستمگران قرار نده».

موسی گفت:

رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِإِخْوَتِي وَاذْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ

الرَّاحِمِينَ (الأعراف/ ۱۵۱)

یعنی: «خدای من، مرا و برادرم را پیامرز و ما را در رحمت خود داخل کن که تو رحم کننده تر از همهٔ رحم کنندگانی». شریف مرتضی که رأی مخصوصش مبتنی بر «مبالغه در عصمت انبیاء(ع)» باو اجازه نمیداد تا بپذیرد که ممکن است پیغمبری چون موسی(ع) حتی برای دین خدا، بخشم آید بطوریکه سر و ریش برادر را بگیرد، ضمن کتاب تَنْزِيهِ الْأَنْبِيَاءِ در تفسیر آیات مورد بحث میگوید: موسی(ع) همانند کسانی که در وقت خشم عادت دارند با سر و ریش خود بازی کنند، چون برادرش را بمنزلهٔ نَفْسِ خود میشمرد با سر و ریش او بازی مشغول شد! عبارت وی در کتاب تَنْزِيهِ الْأَنْبِيَاءِ چنین است.

فَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ وَجَرَّهُ إِلَيْهِ كَمَا يَفْعَلُ الْإِنْسَانُ بِنَفْسِهِ مِثْلَ ذَلِكَ عِنْدَ الْغَضَبِ وَشِدَّةِ الْفِكْرِ، أَلَا تَرَى أَنَّ الْمُفَكِّرَ الْغَضْبَانَ قَدْ يَعْضُّ عَلَى شَفْتَيْهِ وَيَقْتُلُ أَصَابِعَهُ وَيَقْبِضُ عَلَى لِحْيَتِهِ، فَأَجْرَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخَاهُ هَارُونَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَجْرَى نَفْسِهِ لِأَنَّهُ كَانَ أَخَاهُ وَشَرِيكُهُ! ٤٥

یعنی: «پس موسی(ع) سر برادرش را گرفت و بسوی خود کشید همانگونه که انسان بهنگام خشم و شدت فکر با خود رفتار

می کند، آیا نمی بینی کسیکه در اندیشه فرو می رود و خشمناکست گاهی لبهایش را میگذرد و انگشتانش را بهم می پیچد و ریش خود را بدست میگیرد؟ بنابراین موسی علیه السلام برادرش هارون علیه السلام را در حکم نفس خود قرار داد زیرا که هارون، برادر و شریک وی بود!»!

گوئی شریف مرتضی، عذرهای هارون(ع) را که موجب رهاییش از دست موسی(ع) شد ندیده بود! که در همان آیات گذشت! یعنی آنچه هارون(ع) گفت که:

«ای پسر مادرم! سر و ریش مرا رها کن، و دشمن را بر من شاد مکن، و مرا در زمره ستمگران قرار مده، من ترسیدم که بگوئی در میان بنی اسرائیل تفرقه افکندی و سفارش مرا رعایت نکردی، آنها قدرت را از من سلب کردند و نزدیک بود مرا بکشند».

آیا این بیان واضح قرآنی نمی توانسته مرد دانشمندی چون سید مرتضی را به مقصود و مراد حقیقی قرآن راهنمایی کند؟ البته چرا! اما اصول کلامی که سید برای خود پرداخته بود با قبول ظواهر آیات در معرض خطر قرار میگرفت و همین خطر، سید را وادار می کرد تا به تأویل آیات شریفه پردازد و مطالبی بگوید که از مرد ادیب و فقیه و اصولی و دانشمندی چون او بسیار بعید می آید! اما آیا سید، آن اصول را از کجا آورده بود؟ بی شک از هرجائی بدست آورده بود، آنجا غیر از آیات قرآنی می باشد! و لذا این شیوه تفسیر را «تفسیر به رأی»

یعنی تحمیل عقاید غیرقرآنی بر قرآن مجید باید بشمار آورد، و چه بسیار بزرگانی که در این راه لغزیده و بخطا رفته اند چنانکه مرد بزرگی چون شیخ الرئیس ابوعلی سینا بدلیل آنکه سخت تحت تأثیر مباحث فلسفی قرار داشت آیه نور یعنی: **اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ.....**^{۴۶} را به عقل هیولانی و عقل بالملکه و عقل مُستفاد و عقل فَعَال تفسیر و تطبیق کرده است^{۴۷} غافل از اینکه مراتب مختلف عقل از ویژگیهای ساختمان إدراکی انسان (بطور مطلق) می باشد یعنی در هر انسانی اعم از مؤمن و کافر، قوای عقلانی مزبور (بقول خود ابن سینا) وجود دارد ولی در آیه نور از مراتب هدایت یا نورالهی (که ویژه مردان خدا و قلوب صافیه می باشد) سخن رفته است چنانکه در پی آیه نور میخوانیم: **يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ، فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا أَسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ، رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ.....**

(التور/۳۵،۳۶،۳۷)

پس، گرفتاری اصلی مفسران و سبب اختلاف اصولی ایشان از آنجا است که هر کدام خارج از قرآن، رأی و نظری اتخاذ کرده اند

۴۶ — سورة نور، آیه ۳۵.

۴۷ — برای دیدن تفصیل رأی ابن سینا به شرح اشارات طوسی، جزء ثانی، صفحه

۳۵۳ به بعد (چاپ تهران) و نیز به تفسیر فخر رازی ذیل آیه ۳۵ از سوره نور مراجعه کنید.

(یکی صوفی و عارف شده، دیگری متکلم گشته، سومی اشعری، و چهارمی معتزلی، و پنجمی شیعی، و ششمی فلسفی گردیده) و آنگاه میخواهند آراء خود را بزور تأویل! بر قرآن تحمیل کنند چنانکه اخیراً نیز رسم شده که گروهی تحت تأثیر علوم تجربی به تفسیر قرآن پرداخته‌اند و می‌کوشند تا آیات الهی را با تئوریهای علمی تطبیق دهند و تفسیر کنند چنانکه تفسیر الجواهر اثر مرحوم طنطاوی مصری در این زمینه بسیار تلاش کرده است و متأسفانه گاهی همان شیوه تحمیل به قرآن، در اینگونه تفاسیر نیز آشکارا دیده می‌شود.

بنابراین اگر مفسر، خود را از هر رنگی در کار تفسیر پاک کند و مذهبی جز مذهب قرآن نپذیرد بسیاری از اختلافات تفسیری حلّ خواهد شد، و چگونه چنین نباشد با اینکه قرآن مجید ادعا دارد کتابهای آسمانی در هر عصری برای رفع اختلافات میان مردم نازل شده‌اند؟ چنانکه میفرماید:

فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ

الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ، فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ (البقرة/۲۱۳)

یعنی: «خداوند پیامبران را نویددهنده و بیم‌رساننده فرستاد و

با ایشان کتاب را بحق نازل کرد تا میان مردم در آنچه اختلاف کردند حکم نماید».

ورسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم در حدیثی که شیعه و سنی

از طریق علی علیه السلام از آنحضرت نقل کرده‌اند فرموده است:

كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ نَبَأُ قَبْلِكُمْ وَخَبْرٌ مَّا بَعْدَكُمْ وَالْحُكْمُ وَمَا بَيْنَكُمْ هُوَ الْفَضْلُ^{۴۸}..... (الحدیث)

یعنی: « کتاب خدا است که اخبار پیش از شما در آن آمده و همچنین از احوال و رویدادهای بعد از شما خبر داده و در میان شما حاکم می باشد و او است سخن قاطع که حق را از باطل جدا می کند.....»
برای فهم درست قرآن بچند نکته باید توجه کرد:

اول اینکه: قرآن مجید کتابیست که بسیاری از الفاظ و آیاتش تکرار شده، چنانکه میفرماید:

كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي (الزمر/۲۳)

یعنی: « کتابیست که آیاتش شبیه بیکدیگر بوده و مکرر

می باشد»

البته این شیوه برای آنست که قرآن مجید، کتاب تربیت و سازندگی است (نه کتاب نظری صرف) و لذا مباحث مهم را برای عطف توجه بآنها تکرار می نماید و ما از همین قاعده در تفسیر قرآن

۴۸ - این حدیث را ترمذی و طبری و ابونعیم از رجال اهل سنت، بطرق متعدده نقل کرده اند و در نهج البلاغه از علی (ع) نیز مأثور می باشد (کلمات قصار، شماره ۳۱۳) و از رجال شیعه نیز، شیخ کلینی در کافی از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ أَرْبَعَةَ أَرْبَاعٍ، رُبْعٌ حَلَالٌ وَرُبْعٌ حَرَامٌ وَرُبْعٌ سُنَنٌ وَأَحْكَامٌ وَرُبْعٌ خَبْرٌ مَا كَانَ قَبْلَكُمْ وَنَبَأٌ مَا يَكُونُ بَعْدَكُمْ وَفَضْلٌ مَا بَيْنَكُمْ (الجزء الثاني من الأصول الكافي، چاپ تهران، صفحه ۶۲۷).

می‌توانیم استفاده کنیم باینصورت که اگر در جایی آیه‌ای به ابهام آمد، از آیات دیگر در حلّ و کشف معنای آن سود بجوئیم چنانکه بزرگان گفته‌اند:

القرآنُ يُفسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضاً یعنی: «بخشی از قرآن، بخش

دیگر را تفسیر می‌کند.»

و خدایتعالی بهمین قاعده اشاره فرموده آنجا که میگوید:

فَإِذَا قَرَأْتَ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ، ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ (القیامة/ ۱۸ و ۱۹)

یعنی: «چون ما قرآنرا خواندیم پس تو قرائت آنرا پیروی کن،

سپس بیان آیات بعهدۀ ما است»

و ما در فصل نخستین از اینکتاب باندازه کافی در اینباره سخن گفتیم و نشان دادیم که رسولخدا(ص) نیز از همین شیوه در تفسیر قرآن استفاده نموده است و این اسلوب، بهترین روش تفسیر قرآن شمرده می‌شود و فوائد عظیمه و برکات زیادی از قرآن، با رعایت این اصل بدست می‌آید.

دوّم اینکه: باید سعی کنیم، تفسیر قرآن مجید را بر طبق نزول

سوره‌های آن تعقیب نمائیم یعنی نخست، سوره‌های مکی و سپس

سوره‌های مدنی را تفسیر کنیم تا سیر تدریجی و حرکت تکاملی

آیات را دریابیم و ترتیب سُور را در کتابهای قدیمی و معتبر مانند

الفهرست اثر ابن ندیم و مقدمۀ ابن عطیّه و از کتب متأخرین مانند

البرهان اثر زرکشی و الإیتقان اثر جلال‌الدین سیوطی و دیگر کتب

می توان یافت.

سوّم اینکه: روابط میان آیات یعنی سیاق قرآن را نباید نادیده بگیریم و نباید گمان کنیم که هیچ تناسبی میان آیات شریفه وجود ندارد و این خطای عظیمی است که گروهی بآن دچار شده‌اند و خود را از فوائد و لطائف بسیاری در قرآن مجید محروم ساخته‌اند و بغلط پنداشته‌اند که قرآن مجید، بصورت آیات پراکنده‌ای بوده که خلفاء آنها را گرد آورده و سوره‌بندی کرده‌اند! و لذا تناسب و رابطه‌ای میان آیات قرآن در میان نیست! بهمین جهت در تفسیر هر آیه‌ای به ماقبل و مابعد آن توجه کافی مبذول نمی‌دارند. در حالیکه متن آیات قرآن نشان می‌دهند که در عصر نزول خود، بصورت سوره‌ها و مجموعه‌ها نازل و مرتّب شده بودند و اگر آیه‌ای با تأخیر می‌آمد به سوره خاصّ خود ملحق میشد^{۴۹} از اینرو قرآن کریم در مقام تحدّی از کسانی که در حقانیت آن شک دارند، می‌خواهد که سوره‌ای مانند سُور قرآنرا بیاورند (پس، سوره‌بندی آیات در همان عصرِ نزول انجام شده بود) چنانکه می‌فرماید:

فَاتُّوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ (البقرة/۲۳)

۴۹ — احادیثی در اثبات اینمعنا رسیده و از جمله حدیثی است که احمد بن حنبل به إسناد خود آورده: قال كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) إِذْ شَخَصَ بِبَصَرِهِ ثُمَّ صَوَّبَهُ ثُمَّ قَالَ أَتَانِي جِبْرَائِيلُ فَأَمَرَنِي أَنْ أَضْنَعَ هَذِهِ الْآيَةَ هَذَا الْمَوْضِعَ مِنْ هَذِهِ السُّورَةِ (ان الله يأمر بالعدل والاحسان و ايتاء ذى القربى الآیة) به کتاب «الإِتقان» اثر سیوطی، چاپ مصر صفحه ۶۲ نگاه کنید.

فَأَتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ (هود/۱۳)

و نیز می فرماید:

سُوْرَةٌ أَنْزَلْنَاهَا (النور/۲)

وَ إِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُوْرَةٌ (التوبه/۱۲۴)

فَإِذَا أُنْزِلَتْ سُوْرَةٌ مُّحْكَمَةٌ (محمّد/۲۰)

پس اگر در مواردی نتوانستیم روابط آیات را پیدا کنیم لا اقل در آنجا که تناسب و ارتباط آشکار است از پیوند معانی آیات با قبل و بعد آنها غفلت نشان ندهیم و این گفته شیخ ولیّ الدین ملوی را آویزه گوش قرار دهیم که گوید:

قَدْ وَهَمَ مَنْ قَالَ لَا يُطْلَبُ لِلآيِ الْكَرِيمَةِ مُنَاسِبَةٌ لِأَنَّهَا عَلَى حَسَبِ الْوَقَائِعِ الْمَفْرَقَةِ وَ فَضْلُ الْخِطَابِ أَنَّهَا عَلَى حَسَبِ الْوَقَائِعِ تَنْزِيلاً وَ عَلَى حَسَبِ الْحِكْمَةِ تَرْتِيباً وَ تَأْصِيلاً، فَالْمُضْحَفُ عَلَى وَفْقِ مَا فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ مُرْتَبَةً^{۵۰}

یعنی: « کسیکه گوید: برای آیات کریمه قرآن، مناسبتی (با آیات دیگر) نباید طلب کرد— زیرا که آیات بر حسب وقایع پراکنده نازل گشته اند!— دچار وهم و خطا شده است و سخن قاطع اینست که تنزیل آیات بر حسب وقایع بوده و ترتیب آیات و بنیانگذاری

۵۰ — این عبارت را جلال الدین سیوطی در کتاب «الاعتقان فی علوم القرآن» از

شیخ ولیّ الدین، نقل کرده است (الاعتقان، چاپ مصر، صفحه ۱۰۸).

آنها بر حسب حکمت، مقرر گشته است و نظام مصحف قرآنی موافق با آنچه یستکه در لوح محفوظ الهی وجود دارد.»

آنچه شیخ گوید موافق با روشی است که از صدر اسلام تا کنون معمول بوده و در مباحثات و مناظرات بکار میرفته و قبل و بعد آیات را بگواهی می آوردند، بعنوان نمونه و بمنظور نشان دادن مشتی از خروار به روایتی که در کتاب **أصول کافی** از صفوان بن یحیی آمده اشاره میکنم که در آنجا میخوانیم: **أبوقرّه** در برابر امام **علی بن موسی الرضا** علیه السلام استدلال بیکی از آیات قرآن می کند مبنی بر اینکه رسول خدا (ص) پروردگار خورا رؤیت کرده! و امام (ع) پاسخ میدهند که: آنچه بعد از این آیه آمده دلالت دارد بر اینکه پیامبر اکرم (ص) آیات کبرای خدا را رؤیت کرده اند و ذات حق، غیر از آیات اوست.

قال **أبوقرّه** فإنه يقول: «ولقد رآه نزلةً أخرى» فقال **أبو الحسن** عليه السلام: إنَّ بعدَ هذه الآية ما يدلُّ على ما رأی، حيثُ قال: «ما كذبَ الفؤادُ ما رأی» يقولُ ما كذبَ فؤادُ مُحَمَّدٍ ما رآتُ عیناهُ، ثمَّ أخبرَ بما رأی فقال: «لقد رأی من آیاتِ ربِّه الكُبری» **فآیاتُ الله غيرُ الله** ٥١

٥١ - امام در اینجا به ماقبل آیه (لقد رأی من آیات ربّه الکبری) بازگشته و سپس مابعد آن را قرائت کرده است. ترتیب آیات شریفه در سوره نجم چنین است: (ما کذب الفؤاد ما رأی، أفتمارونه علی ما یرى، ولقد رآه نزلة أخرى، عند سورة النتهی، ←

باز تکرار میکنم که ما حق نداریم بدستاویز آنکه روابط بعضی از آیات را درنیافتیم منکر آن روابط شویم و لاأقل نمی توانیم به سیاق همه آیات قرآن بی اعتناء باشیم به بهانه آنکه برخی از آیات شریفه با یکدیگر ارتباط ندارند! زیرا دسته ای دیگر از آیات قرآن ارتباطشان روشن و انکارناپذیر می باشند بنابراین بر ما است که با تفحص در قبل و بعد هر آیه ای، دریابیم که از کدام نوع شمرده می شود و گاهی به چندین آیه، قبل از آنچه مورد نظر ما می باشد توجه کنیم **کَمَا هُوَ أَتَى الْقُرْآنَ مِنْ عَظْفِ آخِرِ الْكَلَامِ إِلَى أَوَّلِهِ.**

چهارم اینکه: باید توجه داشته باشیم شأن نزول آیات هر چند

ما را در فهم قرآن یاری میدهند ولی مفهوم هر آیه ای را محدود بخود نمی کنند و به اصطلاح: **الْمَوْرِدُ لَا يُخَصِّصُ الْوَارِدَ** و به تعبیر دیگر: **الْعِبْرَةُ بِعُمُومِ اللَّفْظِ لَا بِخُصُوصِ السَّبَبِ** چه در غیر اینصورت، آیات شریفه قرآن محدود بیک عصر و منحصر به اشخاص معینی خواهند شد که اینمعنا مخالف با خاتمیّت اسلام و برخلاف إجماع مسلمین است. اما در مورد شأن نزولهای گوناگون که نقل شده، ما وظیفه داریم آنها را به قرآن عرضه کنیم و با آیات، تطبیق دهیم و بدون تدبیر در متن قرآن، هرگونه شأن نزولی را نپذیریم.

عندها جنة المأوی، إذ یغشی السدرة ما یغشی، ما زاغ البصر و ما طغی، لقد رأی من آیات ربّه الکبری) به کتاب: الأصول من الکافی، کتاب التوحید، صفحه ۲۶ (چاپ تهران) رجوع شود.

پنجم اینکه: از قرائن آیات و بخصوص از تقابلی که میان آنها گاهی بچشم میخورد باید در فهم قرآن یاری بجوئیم مانند تقابل میان نور و ظلمت در آیه نور (**نورٌ علی نورٍ - ظلماتٌ بعضُها فوق بعضٍ**) و أمثال آن.

ششم اینکه: توجه داشته باشیم که قرآن مجید بلسان فصیح عربی نازل گشته و ذکر صنایع لفظی و ادبی در آن فروگذار نشده است بنابراین راهی را که مجسمه در تفسیر مجازات و کنایات قرآن مبنی بر حمل آنها بظواهر پیموده‌اند، طی نکنیم و از خود قرآن کریم در حلّ این مشکل کمک بخواهیم و مثلاً اگر در آیه‌ای ملاحظه کردیم که خداوند از **غَضَبٍ** خویش سخن گفته، فوراً نپنداریم که پروردگار سبحان، مانند مخلوقات تغییر احوال پیدا می کند بلکه بسراغ آیات دیگر برویم که غضب الهی را تفسیر مینمایند مانند آنچه در **سوره طه** میفرماید:

وَمَنْ يَخْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوِيَ (طه/۸۱)

یعنی: «هرکس که غضب من بر او فرود آید بی شک سقوط

کرده است».

و شک نیست که غضب حق تعالی بر کسی فرود نمی آید بلکه این آثار غضب یعنی عذاب خدا است که نازل می شود پس مراد از خشم پروردگار، عذاب الهی می باشد و لا اقل توجه داشته باشیم که

صفات خالق متعال با صفات مخلوق، مُماثل نیست چنانکه میفرماید:
لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ (الشوریٰ/۱۱) و ما در اینباره ضمن فصل اول در
 حدّ استیفاء سخن گفتیم.

هفتم اینکه: شرح مجملات قران را به سنت إحاله کنیم
 مانند شرائط بعضی از احکام که در قرآن مجید نیامده‌اند و در اینباره
 «استبداد به رأی» نشان ندهیم و با تمسکِ نابجا به **اطلاقات** و یا با
 سوءاستفاده از **اصل بَرائت** و امثال این قواعد، سنت رسول الله (ص)
 را انکار نکنیم، همچنانکه مثلاً برخی از منحرفین، در موضوع «قطع
 ید سارق» رعایت شرائطی را که در سنت آمده لازم نمی‌شمرند و آیه وَ
اتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (الأعراف/۱۵۸) و امثال آنرا فراموش
 کرده‌اند.

هشتم اینکه: آنچه را خداوند درباره‌اش سکوت کرده و
 رسول او توضیحی در مورد آن نداده است بحال خود واگذاریم و از
 خدا و رسول جلو نیافتیم! چنانکه خدایتعالی میفرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ آلِهِ وَرَسُولِهِ (الحجرات/۱)

یعنی: «ای مؤمنان از خدا و رسولش پیشی نگیرید» و از
 رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نیز رسیده است که فرمود: **إِنَّ اللَّهَ**
فَرَضَ فَرَائِضَ فَلَا تُضَيِّعُوهَا وَحَدَّدَ حُدُوداً فَلَا تَعْتَدُوهَا وَسَكَتَ

عَنْ أَشْيَاءَ رَحْمَةٍ بِكُمْ مِنْ غَيْرِ نِسْيَانٍ فَلَا تَبْحَثُوا عَنْهَا ۵۲

یعنی: « خداوند واجباتی را مقرر داشته پس آنها را تباه نسازید و مرزهایی را نهاده پس، از آنها تجاوز نکنید و درباره چیزهایی — از راه رحمت بشما — سکوت کرده پس، بحث از آنها نکنید»

و از امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز مروی است که گفت:
 إِنَّ اللَّهَ..... سَكَتَ لَكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ وَلَمْ يَدْعَهَا نِسْيَانًا
 فَلَا تَتَكَلَّفُوهَا ۵۳

یعنی: «همانا خداوند در باره چیزهایی برای شما سکوت کرده بدون اینکه آنها را بعلت فراموشی ترک نموده باشد، پس شما خود را در مورد آنها به زحمت نیافکنید (تا آنها را از قول این و آن و با حدس و گمان بدست آورید!)».

بعنوان مثال، بحث از اینکه: شجره ممنوعه آدم (ع) چه بود؟ یا چهار مرغ ابراهیم (ع) کدام بودند؟ یا دو پسر آدم (ع) چه نام داشتند؟ یا کشتی نوح (ع) چند ذرع طول و عرض داشت؟ جز بی اعتبار کردن تفسیر، سودی ندارد!

نهم اینکه: توجه داشته باشیم قرآن کریم از ذکر قصص و أمثال، مقاصد و هدفهایی دارد چنانکه میفرماید:

لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ (يوسف/ ۱۱۱)

۵۲ — این حدیث را دارقطنی از ابی ثعلبه نقل کرده است.

۵۳ — نهج البلاغه، کلمات قصار، قطعه ۱۰۵.

یعنی: «در داستانهای ایشان برای خردمندان مایه عبرت است».

و نیز میفرماید: **وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ (العنکبوت/۴۳)**

یعنی: «مثالهای مزبور را برای مردم میزنیم و جز دانشمندان، عقل کسی آنها را در نمی یابد».

پس ما باید در مقام فهم هدفها و مقاصد قصص و امثال قرآن برائیم و عبارت دیگر پیام هر داستانی را که در قرآن مجید آمده بدرستی بفهمیم نه آنکه به روش برخی از مفسران، با اعتماد به روایات ضعیف، افسانه سرائی کنیم و برای تحریکِ قوه تخیل خوانندگان، از غرائب و نوادر داستانها سخنان دور و دراز بگوئیم. هدفهای قصص یا پیامهای قرآنی، گاهی در ذیل آیات مربوطه آمده اند یا در خلال آنها ذکر شده اند و گاهی باید از لحن و سیاق کلام و همچنین از شرائط نزول آیات، آنها را شناخت. مثلاً هدف اصلی از داستان **أَصْحَابِ كَهْفٍ** در قرآن، اثبات معاد از طریق شواهد تاریخی و دینی است چنانکه ضمن داستان، بآن تصریح شده و میفرماید:

لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا (الكهف/۲۱)

یعنی: «تا بدانند که وعده الهی حق است و در (وقوع)

قیامت هیچ شک نیست».

البته هدفهای دیگری نیز در این داستان وجود دارد که با تأمل آنها را می توان شناخت.

اما مثلاً غرض از داستان أصحاب اُخْدود بوضوح در قرآن نیامده و باید با توجه به شرائط نزول سوره، و لحن آیات، پیام این داستان را درک کرد و بطور خلاصه با رعایت آنچه گفته شد می توان فهمید که داستان اصحاب اُخْدود در سوره بروج هنگامی آمده است که مسلمین هنوز از مکه هجرت نکرده بودند و در معرض شکنجه ها و سختی های گوناگون بسر می بردند. در آنزمان، این سوره شریفه نازل می شود و ضمن ترسیم شکنجه هائی که کافران به مؤمنان گذشته میدادند و آنها را در حُفره های آتش می افکندند، روحیه اصحاب رسول الله (ص) را که تقریباً وضع مشابهی با مؤمنان گذشته داشتند تقویت می کند و آنها را به فداکاری در راه عقیده و توحید تشویق مینماید و البته این درس را که مسلمین در قرون بعد نیز بآن نیاز دارند برای همه به ارمغان می آورد.

از آنچه گفته شد معلوم می گردد که برای شناخت پیامهای قرآن و هدفهای آن، آگاهی از تاریخ اسلام و سیره پیامبر (ص) نیز ضرورت دارد.

دهم اینکه: گمان نکنیم قرآن مجید در آنجا که کاری را بخدا نسبت میدهد اسباب و قوانین طبیعی را انکار نموده است زیرا

این اسباب بر طبق اراده خداوند نهاده شده و عمل می کنند و کار آنها، کار خدا است لذا اگر در جایی دیدیم که مثلاً خداوند میفرماید:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا..... (النّور/ ۴۳)

یعنی: «آیا ندیدی که خدا آبری را می راند.....» با ملاحظه

این آیه، نپنداریم که قرآن مجید عوامل طبیعی را که موجب حرکت ابرها می شوند انکار کرده است زیرا در آیه دیگر فرموده:

اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا..... (الرّوم/ ۴۸)

یعنی: «خدا کسی است که بادها را می فرستد و در نتیجه،

ابری را بحرکت درمی آورند.....» پس، قرآن اسباب عالم طبیعت را نفی ننموده ولی چون خداوند، مُسَبَّبُ الْأَسْبَابِ و قانونگذار طبیعت نیز هست، سر رشته امور را باو نسبت داده و عمل قوانین طبیعی را، عمل خداوند شمرده است. همچنین در عالم انسانی، اگر مثلاً خداوند از تعذیب کافران در دنیا سخن گوید، این سخن مخالفت با آنمعا ندارد که تعذیب کافران و ستمگران از طرق عمل و جنبش مردم پاک و مؤمن باشد زیرا خداوند میفرماید: قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ (التوبة/ ۱۴) یعنی: «با ایشان به جنگ پردازید، خدا با دستهای شما آنها را عذاب می کند». بنابراین مشیت و اراده الهی را در قرآن مجید باید بشناسیم و گمان نکنیم که تنها معجزات و اموری که بلاسبب به اراده الهی متگی می باشند، مولود مشیت خدا بشمار می آیند و اگر در جایی، خداوند کاری را بخود نسبت داد حتماً آن

کار، معجزه آسا انجام شده و از جریان طبیعی دور بوده است. این ده قاعده (تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ) که از خود قرآن مجید استخراج شده و چنانکه ملاحظه گشت شواهد قرآنی دارد و با احادیث صحیحه تأیید می گردد بمنظور آن تقدیم شد که با توجه بآنها در قرآن مجید تدبّر و تأمل شود تا بفضل خداوند و رحمت او از «تفسیر به رأی» و پراکندگی در نظر، دور گشته و به وحدت استنباط در قرآن حکیم نزدیک شویم **وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ هَذَا، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.**

در خاتمه این فصل ناگزیر از توضیح اینمعنا هستم اینکه برخی گمان کرده اند راه فهم قرآن تنها رجوع به احادیث بوده به اصطلاح، تفسیر بمأثور می باشد سخنی دور از صواب است زیرا: اولاً در بسیاری از احادیث از طریق شیعه و سنی آمده که حدیث را بقرآن باید عرضه کرد (نه بالعکس!) تا از این راه فهمیده شود که حدیث صحیح کدام، و روایات نادرست کدامند؟ بنابراین قرآن کریم بدون حدیث باید قابل فهم باشد تا بتوانیم با استفاده از آن، احادیث مجعول را از صحاح تمیز دهیم.

ثانیاً آثاری که در وقت وقوع فتنه ها، ما را به قرآن راهنمایی می کنند دلالت دارند بر آن که قرآن کریم قابل فهم است مانند حدیث مشهور حارث أَعور در صحیح ترمذی از امیرالمؤمنین **علی علیه السلام:**

قَالَ مَرَرْتُ فِي الْمَسْجِدِ فَإِذَا النَّاسُ يَخُوضُونَ فِي
 الْأَحَادِيثِ فَدَخَلْتُ عَلَى عَلِيٍّ (عليه السلام) فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
 أَلَا تَرَى أَنَّ النَّاسَ قَدْ خَاضُوا فِي الْأَحَادِيثِ قَالَ وَقَدْ فَعَلُوهَا؟
 قُلْتُ نَعَمْ! قَالَ: أَمَا أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 وَسَلَّمَ يَقُولُ إِلَّا أَنَّهُا سَتَكُونُ فِتْنَةً فَقُلْتُ مَا الْمَخْرَجُ مِنْهَا يَا
 رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ نَبَأٌ مَا كَانَ قَبْلَكُمْ وَخَبْرٌ مَا بَعْدَكُمْ وَ
 حُكْمٌ مَا بَيْنَكُمْ هُوَ الْفُضْلُ لَيْسَ بِالْهَزْلِ مَنْ تَرَكَهُ مِنْ جَبَّارٍ قَصَمَهُ اللَّهُ
 وَمَنْ أَبْتَغَى الْهُدَى فِي غَيْرِهِ أَضَلَّهُ اللَّهُ وَهُوَ حُبْلُ اللَّهِ الْمَتِينِ إِلَى آخِرِ
 الْحَدِيثِ ٥٤

ثالثاً آیات کثیره‌ای از خود قرآن کریم دلالت می‌کنند بر
 اینکه قرآنرا می‌توان فهمید (و کفی بالقرآن حجة) مانند آنچه در قرآن
 آمده از اینکه اینکتاب بلسان عربی مبین نازلشده و نور و هدی و
 بیان و تبیان است و برای پند گرفتن آسان شده و اگر از نزد
 غیرخدا بود، اختلاف بسیار در آن می‌یافتند و آیاتش مایه بصیرت
 و رحمت برای مؤمنین است پس چرا در قرآن تدبیر نمی‌کنند؟ و
 چون آیات قرآن بر مؤمنان تلاوت شود ایمان ایشان افزوده
 می‌گردد و چون جنیان آنرا شنیدند گفتند: ما قرآنی شکفت

شنیدیم که به راه راست هدایت می کند پس بآن ایمان آوردیم و آیات بسیار دیگر.

رابعاً: اینکه رسولخدا(ص) اصحاب خود را بسوی اقوام مشرک و مؤمن میفرستاد تا آیات را (بدون تفسیر و توضیح) بر آنها بخوانند دلالت بر این می کند که قرآن مجید بدون الحاق حدیث بآن، قابل فهم است مانند آنکه رسولخدا(ص) **علی علیه السلام** را فرستاد تا سوره توبه (براءة) را در موسم حج بر عموم مردم قرائت کند.

خامساً: مناظرات و احتجاجات اصحاب رسول الله(ص) و ائمه اهل بیت(ع) با دیگران (بدون اینکه آیات را تفسیر کنند) دلالت بر آن دارند که قرآن فهمیده می شود مانند احتجاج **علی علیه السلام** و ابن عباس با خوارج در قضیه «حکمت» بآیه **فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا (النساء/۲۵)** و احتجاج ابن عباس بر ابن کوا و أصحابش هنگامی که به لباس او ایراد کردند به آیه: **قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ (الأعراف/۳۲)** و احتجاج ابوبکر بر عمر به آیه: **وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ (آل عمران/۱۴۴)** در ماجرای وفات رسولخدا(ص) و غیر ذلك از احتجاجات.

ادله و شواهد دیگری نیز در اینباره موجود است که ما برای رعایت اختصار از ذکر آنها صرفنظر کردیم.

اما ادله مخالفین (که اغلب مذاق اخباری وحشوی دارند)

ضعیف و مردود است مانند آنچه می گویند:

۱ - خداوند در قرآن فرموده که رسول الله (ص) باید قرآن را تبیین کند وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (النحل/۴۴) پس، فهم قرآن بدون تبیین رسول خدا (ص) ممکن نیست!

پاسخ اینست که: اولاً چگونه خودِ شما این آیه قرآن را بدون اینکه رسول خدا (ص) آنرا تبیین و تفسیر کند فهمیده‌اید و به آن استدلال می‌کنید؟! ثانیاً مراد از تبیین قرآن، قرائت آن بطور آشکار است چنانکه فرمود: وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (التور/۵۴) بهمین جهت در کتاب خدا «تبیین» در برابر «کتمان» نیز آمده است چنانکه میخوانیم: لَتُبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ (آل عمران/۱۸۷). در غیر اینصورت، لازم می‌آید رسول خدا (ص) هر کلمه‌ای از قرآن را برای مردم تفسیر نموده باشد و در هیچ کتاب و اثری، چنین چیزی نقل نشده است. ثالثاً اگر مقصود شما از تبیین رسول خدا (ص) آن باشد که آنحضرت شرح مجملات قرآن را بعهدہ بگیرد و سنت پیامبر (ص) شارح مجملات کتاب باشد، اینمعنا را ما قبلاً ذکر کردیم و مورد اجماع و اتفاق علمای اسلام است ولی این سخن با آن ادعا تفاوت دارد که بگوئیم: آیه‌ای بدون حدیث، فهمیده نمی‌شود و حتی الفاظ غیرمجمّل را نیز باید رسول اکرم (ص) تفسیر فرماید. رابعاً کجا است آن تفسیر رسول خدا (ص) وَأْتِمَهُ هُدَاةً (ع) که

تمام الفاظ و عبارات قرآن مجید را شرح داده باشد؟ چنین تفسیری در میان مسلمین موجود نیست. ناگزیر باید بخود قرآن برای استنباط بازگردیم.

۲ — می گویند چون قرآن کریم شامل «ناسخ و منسوخ» و «محکم و متشابه» است لذا نمی توان آنرا بدرستی فهمید و باید به احادیث مراجعه کرد! جواب اینست که حدیث هم، ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه دارد پس باید حدیث هم قابل فهم نباشد! در اصول کافی میخوانیم:

عن محمد بن مسلم عن أبي عبد الله عليه السلام قال قلت له: ما بال أقوام يروون عن فلان و فلان عن رسول الله (ص) لا يتهمون بالكذب فيجئ منكم خلافة؟ قال: إن الحديث ينسخ كما ينسخ القرآن^{۵۵}

و همچنین در کتاب عیون أخبار الرضا از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده که فرمود:

إن في أخبارنا مُحكماً كُمُحَكَمِ الْقُرْآنِ وَمُتَشَابِهاً كَمُتَشَابِهِ الْقُرْآنِ^{۵۶}

بنابراین هرگونه حکمی که درباره اخبار و احادیث (با وجود

۵۵ — الأصول من الكافي، الجزء الاول، صفحة ۲۴ و ۲۵.

۵۶ — عیون أخبار الرضا، چاپ سنگی.

داشتن ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه) می کنید، همان حکم را درباره قرآن کریم بنمائید!

۳ - می گویند: در حدیث از علی علیه السلام آمده که: **إِنَّ الْقُرْآنَ حَمَّاءٌ ذُوُجُوهٍ**^{۵۷}! یعنی «قرآن چهره های گوناگون را با خود حمل می کند» بنابراین تفسیر آن ممکن نیست!

جواب اینست که در حدیث از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آمده که: **الْقُرْآنُ ذَلُوكٌ ذُوُ وُجُوهِ فَاحْمِلُوهُ عَلَى أَحْسَنِ الْوُجُوهِ**^{۵۸}! یعنی: «قرآن، وجوه گوناگون را بسهولت بخود می پذیرد پس شما آنرا به بهترین وجه حمل کنید!»! و مقصود از بهترین وجه، همانست که از قرائن هر آیه و تطبیق آن با آیات دیگر فهمیده می شود چنانکه پیش از این توضیح دادیم.

و نیز به برخی از احادیث ضعیفه در اینباره متشبث می شوند که قابل ذکر نیستند و آن منقولات هرگز با دلائل قطعی نمی توانند معارضه کنند. اما بحث از سنت و اثبات آن، و راه رفع اختلاف در فهم احادیث سنن، چون موضوع گسترده و عظیمی است و بخصوص باید اختلافات فرق اسلامی در احکام دینی بررسی شود، به جلد دوم این کتاب موکول میگردد تا اگر توفیق الهی رفیق شد بطور تفصیل بآن پردازیم **وَأَسْأَلُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ الْهُدَايَةَ وَالتَّوْفِيقَ لِهَذَا الْأَمْرِ الْخَطِيرِ.**

۵۷ - نهج البلاغه با شرح شیخ محمد عبده (من وصیة له علیه السلام لعبدالله بن عباس لمابعثه للاحتجاج علی الخوارج) الجزء الثالث، صفحة ۱۳۶.

۵۸ - تفسیر مجمع البیان، الجزء الاول، صفحة ۲۷ (چاپ لبنان).

وَلَا تَنْقُضْ سُنَّةَ صَالِحَةٍ عَمِلَ بِهَا
صُدُورُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَاجْتَمَعَتْ بِهَا
الْأُلْفَةُ

نهج البلاغه — فرمان امام به مالک اشتر

۵

حلّ اختلاف در شؤون امامت

موضوع امامت را در حادثه آفرینی باید از موضوعات مهمّ عالم اسلامی شمرد که پس از قرن‌ها هنوز مورد نزاع و اختلافات فراوان میان مسلمین می‌باشد. از چنین مسئله‌ای که مکرّر مایه خونریزی در میان اهل اسلام شده، بسهولت و بدون دقت و احتیاط سخن گفتن، بسیار جرأت می‌خواهد و برخلاف نظر کسانی که گمان می‌کنند در این زمینه میتوان سخن‌ها گفت! برای من مجال سخن در اینباره فراخ نیست. زیرا در این بحث، راهی را که اغلب مؤلفین رفته‌اند نمی‌خواهم تعقیب کرده و بپیمایم. راه مزبور چنانکه میدانید این بوده که نصوص امامت (برطبق ادعای شیعه) بررسی شوند و در وجه دلالت آنها راه احتجاج و مجادله پیش بگیریم و یا (برطبق عادت متکلمین سنی) در برتری و

مفاضله میان اصحاب رسولخدا صلی علیه وآله وسلّم بحث و کاوش کنیم و عده‌ای را که برخلاف نظر ما سخنی ابراز داشته‌اند تخطئه نمائیم.

این شیوه تا کنون کمتر توانسته جز جدال و بعد هم کینه‌ورزی چیزی بمسلمین بیافزاید! و چون با این روش کتب بسیاری تألیف شده، نویسندگی در اینموضوع و با این سبک، آسان مینماید! اینستکه هر کسی قلم بدست میگیرد و بدون توجه به عواقب خطیر مسئله، از اینجا و آنجا سخنانی گردآوری می‌کند و بگروهی از مسلمین میتازد و از گروه دیگر طرفداری می‌کند.

آنچه در این فصل نظر ما بآن معطوف می‌باشد چند مسئله است:

اول اینکه: تحقیق کنیم آیا امامت از امارت و حکومت جدا است یا خیر؟

دوم اینکه: ملاحظه نمائیم امامان اهل بیت (ع) با ولّات یا حُکّام معاصر خود چه رفتاری داشتند؟

سوم اینکه: ببینیم امامان، با فقهاء و عاقله مردم از اهل سنت، چگونه برخورد میکردند؟ و به علاقمندان خود در اینباره چه دستوراتی داده‌اند؟

چهارم اینکه: تحقیق نمائیم آیا اشتباه در موضوع امامت، موجب خسران عظیم در آخرت و دخول در دوزخ می‌شود یا نه؟

ما امروز، رسیدگی به این مباحث را بر ورود به حوزه بحث‌های کلامی قدیم ترجیح می‌دهیم زیرا تحقیق از این مسائل و حل آنها بآسانی می‌تواند راهگشای وحدت مسلمین باشد در حالیکه موضوع «مفاضله میان صحابه» یا «جدال در نصوص امامت»، کینه‌های چهارده قرن گذشته را دوباره زنده و تجدید می‌کند و مسلمین را بیش‌تر از پیش، بر ضد یکدیگر می‌شوراند. بنابراین موضوع سخن ما در این فصل بر مبنای چهار مسئله مذکور استوار است.

اما مسئله اول، شک نیست که موضوع امامت از دیدگاه محکّمات قرآن مجید باعتبار ماهیت، از حکومت رسمی و امارت جدا است و مرتبه و مقامی تلقی می‌شود که با ملکات و کمالات نفسانی انسان پیوند دارد خواه جعل امامت به اصطلاح، جعل تشریحی باشد و یا غیرتشریحی!

جعل تشریحی یعنی آنکه خدایتعالی از طریق وحی، کسی یا کسانی را به امامت منصوب فرماید چنانکه درباره ابراهیم خلیل علیه السلام فرمود: **وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا** (البقرة/۱۲۴) یعنی: «زمانیکه ابراهیم را خداوندش با کلماتی آزمود، پس ابراهیم آنها را تمام کرد آنگاه خداوند گفت من تو را امام مردم قرار دادم...»

برخی از فرزندان ابراهیم علیه السلام که پیامبران ابراهیمی باشند بهمین مقام منصوب شدند چنانکه در پی آیه بالا آمده که

ابراهیم (ع) درخواست مقام مزبور را برای فرزندان خود نیز کرد (قالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا تَنَاكَ عَهْدِي الظالمين).

البته خداوند دعوت او را بطور مشروط پذیرفت چنانکه درباره پیامبرانی که از ذریّه ابراهیم (ع) شمرده می شوند نیز تعبیر «جعل امامت» را ذکر فرموده است: وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ، وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ... (الأنبياء/ ۷۲ و ۷۳).

یعنی: «به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را (اضافه بر اسحاق) بخشیدیم و همه را از صالحان قرار دادیم و آنها را امامانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت کنند و انجام کارهای نیک را به ایشان وحی کردیم».

و نیز درباره انبیاء بنی اسرائیل که از نژاد ابراهیم علیه السلام بودند میفرماید:

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ (السجدة/ ۲۳ و ۲۴).

در اینمورد چنانکه ملاحظه می گردد «امامت» پس از احراز فضائل و کمالاتی بدست می آید و لذا امامت ابراهیم (ع) را بعد از اینکه از آزمایش الهی بخوبی گذشت و حق کلمات خدا را ادا کرد، اعلام فرموده و در مورد فرزندان او نیز قید (لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا

یُوقِنُونَ) را ذکر نموده است.

اما گاهی امامت با جعل غیر تشریعی همراه است (یعنی امام در این مقام از طریق وحی، با نام و نشان، مشخص نمی گردد ولی به توفیق الهی مورد توجه و اقتدای اهل تقوی واقع می شود) که اگر این امامت در طریق مستقیم باشد نیز بستگی با فضائل اخلاق دارد و چون در طریق نامستقیم باشد بار ذائل اخلاقی نسبت پیدا می کند چنانکه در قرآن کریم میخوانیم: **وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا** (الفرقان/۷۴).

یعنی: «ما را پیشوای اهل تقوی قرار ده.»

در این آیه شریفه، خداوند به مسلمین دستور می دهد که از او بخواهند تا ایشانرا به مقام امامت برای متقیان بگمارد یعنی بمرحله ای برسند که سرمشق اهل تقوی قرار گیرند.

و نیز میخوانیم:

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ (القصص/۴۱).

یعنی: «آنها را امامانی قرار دادیم که بسوی آتش (دوزخ)

دعوت می کردند و روز رستاخیز کسی آنها را یاری نخواهد کرد.»

در این مرحله نیز امامت را خداوند قرار می دهد اما این جعل،

جعل تشریعی نیست بلکه بدترین مردم را بر توده تباهکار، مسلط

میگرداند و در نتیجه از آنها پیروی می کنند. البته این تسلط نیز مولود

روابط اجتماعی آن مردم و ثمرهٔ سلب توفیق حقتعالی از آنها می باشد یعنی هنگامی که قوم و اُمّتی به تباہکاری تن در دادند، توفیق هدایت از آنها سلب می شود و در نتیجه، بدترین افراد از میان آنها با حيله گری و شیطنت و زورگوئی بر ایشان تسلط پیدا می کنند، و این نیز از سنن الهی در اجتماع بشری محسوب می گردد و لذا چنانکه گفتیم قرآن مجید آنرا از «قراردادهای خدا» معرفی نموده است.

پس «امامت» در شکل مثبت آن، خواه به جعل خاص صورت پذیرد یعنی از راه تشریح الهی باشد، و خواه از طریق توفیق و معرفی غیرتشریحی انجام گیرد اولاً مقامی است که با کمال نفسانی و لیاقت روحی پیوند دارد و بهیچوجه قابل غصب و سلب نیست یعنی کسی نمی تواند مقام مزبور را از انسان بگیرد ثانیاً مردمی که از چنین امامی پیروی می کنند، تبعیت آنها بنابر ارادت و علاقه و کشش اخلاقی می باشد و این هر دو ویژگی با «حکومت» تفاوت دارد که قابل غصب بوده و بعلاوه، اطاعت مردم از حاکم و والی ممکن است با کراهت و جبر همراه باشد.

نتیجهٔ این بحث آنستکه مقام امامت باعتبار ماهیت، از حکومت جدا است و ممکن است کسی حائز درجهٔ امامت باشد (چه تشریحی یا غیرتشریحی) ولی به حکومت دست نیابد یا بنابر مصالحی، حکومت را بدیگری تفویض کند چنانکه انبیاء بنی اسرائیل بدرخواست ابراهیم خلیل (ع) مقام امامت را واجد بودند

ولی گاهی اِمارت را بدیگری می سپردند، شاهد ما این آیه کریمه از قرآن است:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِينَ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ آتِنَا مَلِكًا (البقرة/۲۶۶).

بنا بر مدلول این آیه کریمه، گروهی از بنی اسرائیل پس از موسی (ع) از پیامبرِ زمان خود درخواست نمودند که پادشاهی برای ایشان ارسال دارد، در آیه بعد میفرماید:

قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ اللَّهِ لَأْتِيَنَّكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا (البقرة/۲۴۷).

یعنی: «پیامبر ایشان بآنها گفت: خداوند طالوت را پادشاهی شما فرستاد».

بنابراین، پیامبر مزبور هرچند مقام امامت را حائز بوده ولی پادشاهی و حکومت را برعهده دیگری سپرده است.

اینک باید دانست که امامت علی علیه السلام و اولاد امجاد او خواه از طریق نصّ خاص باشد یا از غیر مجرای تشریح، امر مسلمی است که برادران اهل سنت و جماعت نیز آنرا (البته از غیر طریق نصّ الهی) انکار نمی کنند یعنی مقام شکوهمند علی (ع) را بعنوان امام المتقین می پذیرند زیرا که آنحضرت در علم و تقوی و دیگر فضائل اخلاقی مقتدای مسلمین و بسی برجسته و بلندمرتبه بوده است، و ما بر طبق مدارک شیعه ثابت خواهیم کرد که رفتار علی

(ع) و اولاد گرامی آنحضرت با خلفاء راشدین بنحوی بوده که با بیعت و موافقت قرین شده است و امیدواریم که این اقدام به حُسن تفاهم فریقین بیافزاید و نزاع ایندو گروه عظیم از مسلمین را بخواست خداوند مهربان، تخفیف بسیار بخشد. لذا به این بخش یعنی به دومی بحث از مباحث مربوط به امامت می پردازیم.

مسئله دوم آنکه آثار گوناگونی در دسترس ما است مبنی بر آنکه **علی علیه السلام** پس از رحلت **رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم** مدت کوتاهی از بیعت با **ابوبکر رضی الله عنه** خودداری فرمود ولی سرانجام با وی موافقت و بیعت کرد و پس از او با **خلیفه ثانی** نیز بهمین شیوه رفتار نمود. از میان آثار مزبور نصی را که برخی از اعلام شیعه آنرا نقل کرده اند لازمست در اینجا بیاوریم. این مدرک، صورت نامه ای است که از امیر مؤمنان علی (ع) بجای مانده، اصل نامه را مورخ اقدم شیعی، **أبو اسحق، ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی** (متوفی در سال ۲۸۳ هجری) در کتاب **الغارات** آورده^۱ و از اهل سنت، **ابن قتیبه**^۲ نیز آنرا نقل کرده است و ما آنرا از کتاب **مستدرک نهج البلاغه** اثر فقیه امامیه **شیخ هادی کاشف الغطاء** در اینجا می آوریم:

۱ - الغارات، جلد اول (چاپ تهران)، صفحه ۳۰۲ به بعد.

۲ - ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه از رجال قرن سوم هجری و از علمای مشهور اهل سنت می باشد کتبی چون «تأویل مختلف الحدیث» و «غریب القرآن» و «غریب الحدیث» تصنیف کرده و در سال ۲۷۶ بدرود زندگی گفته است.

من کتاب له علیه السلام

أمر جماعة من أصحابه أن يقرؤوه على شيعته، بين لهم ما يقوله
فيما سألوه عنه.

أما بعد، فإن الله بعث محمداً صلى الله عليه وآله نذيراً
للعالمين، وأميناً على التنزيل، وشهيداً على هذه الأمة، وأنتم
يامعشر العرب على غير دين، في سردار، تسفكون دماءكم، و
تقتلون أولادكم، وتقطعون أرحامكم، وتأكلون أموالكم بينكم
بالباطل، فمن الله عليكم فبعث محمداً إليكم بلسانكم، فعلمكم
الكتاب والحكمة والفرائض والسنة، وأمركم بصلة الأرحام و
حقن الدماء، وإصلاح ذات البين، وأن تؤدوا الأمانات وتوفوا
بالعهد، ونهاكم عن الظلم والبغي وشرب الحرام وبخس
المكيال والميزان، وكل خير يبعدكم عن النار قد حَضَّكم عليه،
وكل شر يبعدكم عن الجنة قد نهاكم عنه، فلما استكمل
صلى الله عليه وآله وسلم مدته من الدنيا، توفاه الله مشكوراً سعيه،
مرضياً عمله، مغفوراً ذنبه، شريفاً عند الله نزله، فلما مضى تنازع
المسلمون الأمر بعده، فوالله ما كان يلقى في روعى ولا يخطر على
بالي أن العرب تعدل هذا الأمر عني، فما راعني إلا إقبال الناس
على أبي بكر وإجفالهم إليه، فأمسكت يدي، ورأيت أني أحقُّ

بِمَقَامِ مُحَمَّدٍ فِي النَّاسِ، فَلَبِثْتُ بِذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ، حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةً مِنَ النَّاسِ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ، يَدْعُونَ إِلَى مَخُودِينَ مُحَمَّدٍ وَمِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ، فَخَشِيتُ أَنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِي الْإِسْلَامِ تَلْمَازًا وَهَدْمًا، تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ أَعْظَمَ مِنْ قُوَّةِ وِلَايَةِ أَمْرِكُمْ الَّتِي هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلِيلٍ، ثُمَّ يَزُولُ مَا كَانَ مِنْهَا كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ، فَبَايَعْتُ أَبَا بَكْرٍ عِنْدَ ذَلِكَ^۳ وَنَهَضْتُ مَعَهُ فِي تِلْكَ الْأَحْدَاثِ حَتَّى زَهَقَ الْبَاطِلُ وَكَانَتْ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَإِنْ رَغِمَ الْكَافِرُونَ فَصَحْبَتُهُ مُنَاصِحًا، وَأَطَعْتُهُ فِيمَا أَطَاعَ اللَّهُ فِيهِ جَاهِدًا، فَلَمَّا أَحْتَضِرَ بَعَثَ إِلَى عُمَرَ قَوْلًا^۴، فَسَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَبَايَعْنَا وَنَاصِحْنَا... إِلَى آخِرِ الْكِتَابِ^۴.

یعنی:

از نامه های آنحضرت است (که درود خدا بر او باد) گروهی از یاران خویش را فرمان داد تا این نامه را بر پیروانش بخوانند

و در این نامه آنچه را که از وی سؤال کردند بیان نموده است. پس از ستایش خدا و درود بر رسول اکرم (ص). خداوند،

۳ — در کتاب «الغارات» این قسمت چنین آمده: فَمَشِيتُ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى بَكْرٍ فَبَايَعْتُهُ يَعْنِي: پس در آن هنگام بسوی ابوبکر رفتم و با او بیعت کردم.

۴ — مستدرک نهج البلاغه، چاپ لبنان، صفحه ۱۱۹ و ۱۲۰ مقایسه شود با نامه شماره ۶۲ در نهج البلاغه.

محمد صلی الله علیه وآله وسلم را برانگیخت تا بیم دهندهٔ جهانیان، و امین بر وحی، و گواه بر این امت باشد، پس شما ای گروه عرب، دین صحیحی نداشتید و در بدترین منزل ساکن بودید، خون یکدیگر را می ریختید، و فرزندان خود را می کشتید، و از خویشانان پیوند را می بریدید، و اموالتان را میان خویش بیاطل می خوردید، پس خدا بر شما منت نهاد و محمد را بزبان خودتان بسوی شما فرستاد، او بشما کتاب و حکمت و واجبات و سنت آموخت، و شما را به پیوند با خویشان و نریختن خون کسان و آشتی دادن مردمان فرمان داد، و اینکه امانتها را بدرستی (به صاحبانشان) برگردانید و به پیمان خود وفا کنید، و شما را از ظلم و تجاوز و شرابخواری و کم فروشی نهی کرد و شما را به هر چیزی که از آتش دورتان میکند تشویق نمود، و از هر شری که از بهشت دورتان میسازد بازداشت. پس چون عمرش در دنیا به کمال رسید، خداوند او را وفات بخشید در حالیکه کوشش وی را سپاس نهاد و از کردارش راضی بود و گنااهش را بخشید و نزد حق آنچه برای او مهیا شد شریف و ارزنده بود، سپس چون از دنیا برفت مسلمین در کار زمامداری بعد از وی با یکدیگر بکشمکش پرداختند پس سوگند بخدا در دلم نمی گذشت و بذهنم خطور نمی کرد که عرب، امر حکومت را از من برگرداند و مرا بشگفت نیاورد مگر روی آوردن و شتافتن مردم به جانب ابوبکر پس، از بیعت با او خودداری کردم و دیدم که من سزاوارتر از دیگران بمقام محمد (ص) در میان

مردم هستم لذا تا مدتی که خدا خواست درنگ نمودم تا اینکه دیدم گروهی از مردم مرتد شده از اسلام برمیگردند و بسوی نابودی آئین محمد (ص) و دین ابراهیم (ع) دعوت می کنند پس ترسیدم که اگر بیاری اسلام و مسلمین برنخیزم شکاف و ویرانی بزرگی در اسلام بینم که مصیبت آن بزرگتر از فوت ولایت^۵ و سرپرستی کار شما باشد که کالای چند روز اندک است سپس مانند سراب محو میگردد، در آن هنگام با ابوبکر بیعت نمودم و به همراه او در آن حوادث قیام کردم تا باطل از میان رفت «و گفتار خدا والاتر است هر چند برخلاف میل کافران باشد» پس با ابوبکر از راه خیرخواهی مصاحبت کردم و در آنچه خدا را فرمان می بُرد با کوشش تمام، او را اطاعت نمودم آنگاه چون بحال احتضار رسید ولایت و حکومت را به عُمَر سپرد و ما بیعت کردیم و اطاعت نمودیم و خیرخواهی نشان دادیم... تا آخر نامه.

بر طبق این سند که روایات دیگر نیز آنرا تأیید می کنند علی علیه السلام بنا بر مصالحی با حکومت شیخین موافقت و بیعت نموده است چنانکه علامه کاشف الغطاء ذیل همین خطبه می نویسد:

فِي هَذَا يُبَيِّنُ الْأَمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ سَبَبَ رِضَاهِ بِيَعَةِ أَبِي

۵ - ولایت در اینجا بمعنای سرپرستی و حکومت است لذا تصریح میفرماید که این ولایت مانند «سراب» محومی شود و اگر مقصود از ولایت، مقام روحانی آنحضرت بود این تعبیر، نمی توانست درست باشد.

بَكَرٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ آرْتِدَادِ الْعَرَبِ وَأَضْطِرَارِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
لِحَرْبِهِمْ، وَهُوَ أَشْرَفُ مَا يَعْمَلُهُ إِنْسَانٌ^۶

یعنی: «امام (ع) در این سخن، سبب رضایت خود را در بیعت با ابوبکر روشن می کند که به ارتداد عرب از اسلام و ناگزیری ابوبکر (که خدا از وی خشنود باد^۷) از جنگ با ایشان برمیگردد و این شریفترین کاری است که انسانی انجام دهد» در تأیید همین نظر و در تعلیل بیعت امیر مؤمنان با ابوبکر در نهج البلاغه نیز میخوانیم که علی (ع) فرمود:

فَنَظَرْتُ فِي أَمْرِي فَإِذَا طَاعَتِي قَدْ سَبَقَتْ بَيْعَتِي، وَإِذَا
الْمِيثَاقُ فِي عُنُقِي لِغَيْرِي^۸

یعنی: «پس در کار خود نگریستم و دیدم اطاعت من از فرمان (رسول خدا ص) بر بیعت من پیشی گرفته و پیمانی برای بیعت با غیر خودم بر گردن دارم.»

شارحین نهج البلاغه نوشته اند که در این سخن، امام علیه السلام اشاره باین معنا می کند که پیامبر خدا (ص) به او توصیه فرموده بود چون در کار حکومت اختلافی پیش آمد تو با کسیکه

۶ - مستدرک نهج البلاغه، پاورقی صفحه ۱۲۰

۷ - دعائی که این عالم بزرگوار شیعی در حق ابوبکر نموده، درخور توجه و نشانه عدم تعصب و قابل تقدیر است.

۸ - خطبه ۳۷ از نهج البلاغه.

مسلمین، بیعتِ او را بگردن گرفتند بیعت نما و لذا علی (ع) میفرماید:

اطاعت از رسول خدا (ص) بر بیعت من مقدم بود و برای بیعت با دیگری در زمان رسول خدا (ص) پیمان محکمی بر گردن داشتم. از همین رو در کتاب **كشْفُ الْمَحْجَةِ** اثر سید بن طاووس^۱ (یکی از علمای معروف و پارسای شیعه) آمده است که گروهی پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بنزد علی علیه السلام آمدند و اظهار پشتیبانی و یاری از آنحضرت (ع) نمودند و خواستند تا علی علیه السلام برای بدست گرفتن زمام امور مسلمین تلاش کند و با دیگران بمخالفت برخیزد ولی علی (ع) از اینکار خودداری نمود و آشکارا گفت که پیامبر من وصیتی فرموده و من با رسول خدا (ص)، در اینباره میثاقی دارم که نمی توانم آنرا نقض کنم.

عبارت کتاب **كشْفُ الْمَحْجَةِ** چنین است:

لَقَدْ أَتَانِي رَهْطٌ مِنْهُمْ أَبْنَا سَعِيدَ وَالْمَقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ
أَبُوذَرِ الْغِفَارِيِّ وَعَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ وَسَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ وَالثَّرْبِيُّ بْنُ الْعَوَامِ
وَالْبُرَاءُ بْنُ غَازِبٍ يَعْزُضُونَ النَّصْرَ عَلَيَّ فَقُلْتُ لَهُمْ إِنَّ عِنْدِي مِنْ

۹ — رضی الدین، ابوالقاسم، علی بن سعدالدین معروف به سید بن طاووس از مشاهیر امامیه است، ولادتش در سال ۵۸۹ هجری در شهر «حله» بوده و در بغداد بسال ۶۶۴ وفات کرده است از کتب معروف وی الإقبال و مهج الدعوات و سعد السعود را می توان نام برد.

نَبِيِّ اللَّهِ (ص) عَهْدًا وَلَهُ إِلَيَّ وَصِيَّةٌ وَلَسْتُ أُخَالِفُ مَا أَمَرَنِي بِهِ.
 یعنی: «گروهی نزد من آمدند که از جمله، پسران سعید و
 مقداد و ابوذر و عمار و سلمان و زبیر و بُراء بودند. ایشان یاری خود را
 بمن عرضه می کردند! گفتم: نزد من از پیامبر خدا (ص) پیمانی است
 و آنحضرت مرا وصیتی فرموده و در آنچه مرا بآن امر کرده مخالفت
 نمیکنم.»

و بدینترتیب مولای متقیان مانع ایجاد تشتت و تنازع گردید تا
 حکومت اسلامی قدرت گیرد و به فتوحات عظیم خود توفیق یابد،
 بهمین جهت در دوران حکومت خلفاء، مکرر طرف مشورت قرار
 میگرفت و از خیرخواهی و رهنمائی دریغ نمی فرمود چنانکه خلیفه
 ثانی در فتح ایران و جنگ روم، از آنحضرت راهنمائی خواست و
 گواه ما در اینباره علاوه بر توارخ مسلمین، کتاب نهج البلاغه است
 که ضمن آن میخوانیم:

وَمَنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 وَقَدْ شَاوَرَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فِي الْخُرُوجِ إِلَى غَزْوِ الرُّومِ
 ... إِنَّكَ مَتَى تَسِرْ إِلَى هَذَا الْعَدُوِّ بِنَفْسِكَ فَتُلْقَهُمْ فَتُنْكَبَ
 لَا تَكُنْ لِلْمُسْلِمِينَ كَانِفَةً دُونَ أَقْصَى بِلَادِهِمْ لَيْسَ بَعْدَكَ مَرْجِعٌ
 يَرْجِعُونَ إِلَيْهِ، فَابْعَثْ إِلَيْهِمْ رَجُلًا مِخْرَبًا وَأَخْفِزْمَعَةً أَهْلَ الْبَلَاءِ
 وَالنَّصِيحَةِ فَإِنَّ أَظْهَرَ اللَّهِ فَذَاكَ مَا تُحِبُّ وَإِنْ تَكُنْ الْأُخْرَى كُنْتَ

رِذَاءٌ لِلنَّاسِ وَمَثَابَةٌ لِّلْمُسْلِمِينَ^{۱۰}.

یعنی: از سخنان علی علیه السلام است.
 هنگامیکه عمر بن خطاب برای رفتن به جنگ رومیان
 با آنحضرت مشورت نمود.

... هرگاه تو خود بسوی این دشمن حرکت کنی و در
 برخورد با ایشان شکست بخوری برای مسلمانانی که در شهرهای
 دوردست زندگی می کنند پس از تو مرجعی نمیماند که بسوی او
 بازگردند بنابراین، مردی جنگ آور بسوی ایشان بفرست و کسانی را
 که تحمل گرفتاریهای نبرد را دارند و از خیرخواهی و رهنمائی دریغ
 نمی کنند به همراه وی روانه ساز که اگر خداوند فیروزی نصیب کرد
 همانستکه تو دوست داری و اگر ماجرای دیگری پیش آمد در آنصورت
 تو یار و پناه مسلمین هستی.

و نیز در مورد مشورت عمر بن خطاب با آنحضرت برای
 شرکت در جنگ ایران ضمن نهج البلاغه میخوانیم:

وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 وَ قَدْ اسْتَشَارَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فِي الشُّخُوصِ لِقِتَالِ
 الْفُرْسِ بِنَفْسِهِ. إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَمْ يَكُنْ نَصْرُهُ وَلَا خِذْلُهُ لِأَنَّهُ بِكَثْرَةِ وَلَا
 بِقِلَّةِ وَهُدَيْنُ اللَّهِ الَّذِي أَظْهَرَهُ وَجُنْدُهُ الَّذِي أَعَدَّهُ وَآمَدَّهُ، حَتَّى

بَلَّغْ مَا بَلَغَ وَ طَلَّعْ حَيْثُ طَلَّعَ وَ نَحْنُ عَلٰى مَوْعُودٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَ ٱللَّهُ مُنَجِّرٌ
 وَ عَدُوٌّ وَ نَاصِرٌ جُنْدُهُ وَ مَكَانُ الْقِيَمِ بِٱلْأَمْرِ مَكَانُ النِّظَامِ مِّنَ ٱلْخَرَزِ
 يَجْمَعُهُ وَ يَضُمَّهُ فَإِنِ ٱنْقَطَعَ النِّظَامُ تَفَرَّقَ ٱلْخَرَزُ وَ ذَهَبَ، ثُمَّ لَمْ
 يَجْتَمِعْ بِحَدَافِيرِهِ أَبَدًا. وَ ٱلْعَرَبُ ٱلْيَوْمَ وَ إِنِ كَانُوا قَلِيلًا فَهُمْ كَثِيرُونَ
 بِٱلْإِسْلَامِ، عَزِيزُونَ بِٱلْإِجْتِمَاعِ، فَكُنْ قُطْبًا وَ ٱسْتَدِرِ الرِّحَىٰ بِٱلْعَرَبِ
 وَ أَضْلِهِمْ دُونَ نَارِ ٱلْحَرْبِ فَإِنَّكَ إِنِ شَخَّصْتَ مِنْ هَذِهِ ٱلْأَرْضِ
 ٱنْتَقَصْتَ عَلَيْكَ ٱلْعَرَبُ مِنْ أَطْرَافِهَا وَ أَقْطَارِهَا حَتَّىٰ يَكُونَ مَا تَدْعُ
 وَرَاءَكَ مِنَ ٱلْعَوْرَاتِ أَهَمَّ إِلَيْكَ مِمَّا بَيْنَ يَدَيْكَ.

إِنَّ ٱلْأَعَاجِمَ إِنِ يَنْظُرُوا إِلَيْكَ غَدًا يَقُولُوا: هَذَا أَضْلُ ٱلْعَرَبِ
 فَإِذَا أَقْتَطَعْتُمُوهُ ٱسْتَرَّ حَتْمٌ، فَيَكُونُ ذَلِكَ أَشَدَّ لِكَلْبِهِمْ عَلَيْكَ
 وَظَمَعِهِمْ فِيكَ ۱۱.

یعنی:

از سخنان علی علیه السلام است

به عمر بن خطاب، هنگامیکه برای رفتن خود بجنگ پارسیان
 با آنحضرت مشورت کرد.

نصرت و پیروزی این دین و شکست آن، از روز آغاز به
 فراوانی سپاه و یا به کمی لشکر نبوده است بلکه این دین خدا است
 که او پیروزش کرده و سپاه حق است که آنرا آماده ساخته و یاریش

نموده تا بانجایگاهی که لازمست خود را برساند و در آن افقی که باید طلوع کند و آشکار شود و ما در انتظار وعده الهی هستیم و خدا بوعده اش وفا می کند و سپاهش را یاری میفرماید، و جایگاه سرپرست و قَیِّم امور، مانند رشته مُهره‌هایی می باشد که مهره‌ها را گرد هم می‌آورد و بیکدیگر می پیوندد، همینکه رشته پاره شد مهره‌ها پراکنده میگردند و هر کدام بسوئی می‌رود و هرگز همه آنها گرد نمی آیند و امروز هرچند عرب به جمعیت، اندکست ولی به نیروی اسلام، بسیار می باشد و در سایه وحدت و یگانگی پیروز است پس تو قطب آسیا باش و آسیا را بکمک عرب بگردان و بجای اینکه به نبرد روی آنان را به آتش پیکار درآور زیرا که اگر تو از این سرزمین بیرون روی، عرب از اطراف و جوانب این سرزمین (شورش می کنند) و پیمان تو را می شکنند تا جائی که می بینی پاسداری از سرحدات سرزمین خودت که آنرا پشت سر نهاده‌ای از کشوری که پیش روی داری اهمیت بیشتری دارد و پارسیان چون ترا بینند گویند این ریشه عرب است! اگر آنرا قطع کنی آسوده خواهید شد و این موجب می شود که حرص آنها در جنگ با تو و طمعشان در کشتن تو سخت تر می گردد...

از این عبارات خیرخواهی و تأیید و موافقت آنحضرت با خلیفه کاملاً آشکار است بخصوص در آنجا که میفرماید:

لَيْسَ بَعْدَكَ مَرْجِعٌ يَرْجِعُونَ إِلَيْهِمْ! یعنی: «مرجعی پس از تو

نیست که مردم با و باز گردند!»!

و نیز می فرماید:

فَكُنْ قُطْبًا وَاسْتَدِرِ الرَّحَى! یعنی: «تو قطب آسیا باش و آسیا را بگردان!»! و در دیگر خطب و سخنان نهج البلاغه نیز ملاحظه می شود که علی (ع) از رفتار ابوبکر و عمر اظهار رضایت می فرماید چنانکه به عثمان نصیحت می کند و أعمال نیک شیخین را بیاد او می آورد و اظهار میدارد:

وَ وَاللَّهِ مَا أَذْرِي مَا أَقُولُ لَكَ! مَا أَعْرِفُ شَيْئًا تَجْهَلُهُ وَلَا أَدُلُّكَ عَلَىٰ أَمْرٍ لَا تَعْرِفُهُ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نَعْلَمُ مَا سَبَقْنَاكَ إِلَىٰ شَيْءٍ فَخُبْرِكَ عَنْهُ وَلَا خَلْوْنَا بِشَيْءٍ فَبَلَّغَكُهُ، وَقَدْرَأَيْتَ كَمَا رَأَيْنَا وَسَمِعْتَنَا كَمَا سَمِعْنَا وَصَحِبْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَمَا صَحِبْنَا. وَ مَا آبْنُ أَبِي فُحَافَةَ وَلَا آبْنُ الْخَطَّابِ بِأَوْلَىٰ بِعَمَلِ الْحَقِّ مِنْكَ^{۱۲}

یعنی: «سوگند بخدا نمی دانم که بتوجه بگویم؟! چیزی نیست که بدانم و تو آنرا ندانی! و تو را بر کاری نمی توانم راهنمایی کنم که تو آنرا شناسی! تو میدانی آنچه را که ما میدانیم و ما در هیچ چیز بر تو سبقت نگرفتیم تا از آن آگاهت سازیم و در هیچ حکمی (با پیامبر) خلوت نکردیم تا آنرا بتو برسانیم و همانگونه که ما (آثار و اخلاق و سخنان رسول خدا ص) را دیده ایم، تو نیز دیده ای و همانطور

که از او شنیدیم توهم شنیده‌ای، و توباً پیامبر خدا - صلی الله علیه وآله - به همان صورت که ما مصاحبت داشتیم، مصاحب بودی و پسرِ اَبی قُحَافَه (ابوبکر) و نه پسرِ خَطَّاب (عمر) از تو سزاوارتر بر عمل به حق نبودند! (چه شد که آنها به حق، عمل کردند و تو امروز از حق بازمانده‌ای؟)».

بطوریکه دانشمند شیعی، سید بن طاووس در کتاب کشف المحجّة آورده و نیز محمد بن یعقوب کلینی در کتاب الرّسائل^{۱۳} نگاشته، علی علیه السلام ضمن نامه خود درباره رفتار ابوبکر چنین فرموده است:

فَوَلَّى أَبُو بَكْرٍ فِقَارَبَ^{۱۴} وَأَفْتَصَدَ

یعنی: «ابوبکر ولایت را با صدق نیت بدست گرفت و براه اعتدال رفت» و درباره رفتار عمر بن خطاب چنین فرموده است:

وَكَانَ عُمَرُ مَرِيضِي السَّيْرَةِ مِنَ النَّاسِ عِنْدَ النَّاسِ^{۱۵}

یعنی: «رفتار عمر از میان اشخاص، در نظر عموم مردم

۱۳ - ابن طاووس در «کشف المحجّه» از کتاب «الرسائل» اثر کلینی یاد می‌کند و گواه می‌آورد و می‌نویسد:

«من بطرق کثیره واضحه که بعضی از آنها را در جزء اول کتاب «المهمّات والتّمات» ذکر کرده‌ام تمام آنچه را که شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی (رضی الله عنه وارضاه) تصنیف و روایت نموده است روایت میکنم.

۱۴ - قَارَبَ فِي الْأَمْرِ: تَرَكَ الْغُلُوَّ وَقَصَدَ السَّدَادَ وَالصِّدْقَ.

۱۵ - در کتاب «الغارات» عبارت فوق چنین آمده است: وَتَوَلَّى عُمَرُ الْأَمْرَ

پسندیده و موجب رضایت بود».

بنابراین می‌توانیم بگوئیم که مقام امامت علی علیه‌السلام بجای خود محفوظ بوده ولی رضایت و بیعت آنحضرت با خلفاء نیز دلالت دارد بر اینکه حکومت ایشان از دیدگاه علی (ع) نامشروع تلقی نشده است و چنانکه قبلاً از طریق قرآن مجید، ثابت شد ممکن است پیشوایان الهی بنا بر مصالحی، ب دیگران اجازه حکومت بدهند و یا حکومت آنها را امضاء و تأیید کنند و این منافات با مقام روحانی و مرجعیت ایشان در علم و عمل و تقوی ندارد. مؤید این سخن، قولی است که مورّخین از حضرت زید بن علی بن الحسین علیهم‌السلام نقل کرده‌اند و بطوریکه شهرستانی در کتاب المِلَل و النَّحَل و دیگران، آورده‌اند آن بزرگوار چنین عقیده داشته است:

كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (ع) أَفْضَلَ الصَّحَابَةِ إِلَّا أَنَّ
 الْخِلَافَةَ فَوَّضَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ لِمَصْلِحَةٍ رَأَوْهَا وَقَاعِدَةٍ دِينِيَّةٍ رَاعَوْهَا
 مِنْ تَسْكِينِ نَائِرَةِ الْفِتْنَةِ وَتَطْيِيبِ قُلُوبِ الْعَامَّةِ، فَإِنَّ عَهْدَ الْحُرُوبِ
 الَّتِي جَرَتْ فِي أَيَّامِ النَّبُوَّةِ كَانَ قَرِيباً وَ سَيْفُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ
 (ع) عَنْ دِمَاءِ الْمُشْرِكِينَ مِنْ قُرَيْشٍ وَ غَيْرِهِمْ لَمْ يَجَفَّ بَعْدُ
 وَالضَّغَائِنُ فِي صُدُورِ الْقَوْمِ مِنْ طَلَبِ الثَّأْرِ كَمَا هِيَ، فَمَا كَانَتْ

وكانَ مَرَضِيَّ السَّيْرَةِ مِمُّونَ النَّقِيْبَةِ (ج اول ص ۳۰۷) یعنی عُمر، سرپرستی امور را عهده‌دار شد و رفتاری پسندیده داشت و فرخنده نفس بود. (قال الجوهری فی الصحاح: يُقَالُ فُلَانٌ مِمُّونٌ النَّقِيْبَةُ إِذَا كَانَ مَبَارَكًا النَّفْسَ).

الْقُلُوبُ تَمِيلُ إِلَيْهِ كُلُّ الْمَيْلِ وَلَا تَنْقَادُ لَهُ الرَّقَابُ كُلُّ الْإِنْقِيَادِ،
فَكَانَتْ الْمَصْلِحَةُ أَنْ يَكُونَ الْقَائِمُ بِهَذَا الشَّأْنِ مَنْ عَرَفُوهُ بِاللِّينِ
وَالْتَقَدُّمِ بِاللِّسَنِ وَالسَّبْقِ فِي الْإِسْلَامِ وَالْقُرْبِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ^{۱۶}.

یعنی: «علی بن ابیطالب (ع) برترین فرد از صحابه پیامبر بود جز اینکه خلافت برای مصلحتی که اصحاب رسول الله (ص) بنظرشان آمد به ابوبکر واگذار شد و اینکار بخاطر قاعده‌ای دینی بود که آنرا رعایت کردند و خواستند آتش فتنه را خاموش کنند و دلهای توده مردم را بدست آورند و آنانرا راضی سازند زیرا عصر جنگهایی که در روزگار نبوت جریان یافت نزدیک بود و شمشیر امیرالمؤمنین علی علیه السلام از خون مشرکان قریش و غیر ایشان، هنوز خشک نشده بود و کینه‌ها در دل‌های قوم، برای خونخواهی همچنان باقی مانده بود. لذا همه دلهای بسوی علی (ع) کاملاً تمایل نداشت و همگی مردم از هر جهت تسلیم او نمی شدند، از اینجهت مصلحت بود کسی حکومت را بعهده گیرد که مردم او را به نرمی و پیرمردی و سبقت در اسلام و نزدیکی به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شناخته بودند.»

البته میدانیم که زید بن علی بن الحسین علیهما السلام از بزرگان اهل بیت و از زهاد و فقهای عترت شمرده می شود و کتبی که

علمای امامیه در علم رجال پرداخته‌اند مانند رجال علامه حلی و شوشتری و ممقانی و غیرهم از ذکر مناقب و فضائل او مشحون است و امام صادق (ع) و امام رضا (ع) هر کدام بنا بر مدارک معتبر امامیه، زید را بسیار ستوده‌اند. در کتاب عیون أخبار الرضا آمده که امام علی بن موسی الرضا (ع) درباره زید بن علی (ع) فرمود:

فَإِنَّهُ كَانَ مِنْ عُلَمَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ غَضِبَ اللَّهُ فَجَاهَدَ أَعْدَاءَهُ حَتَّى قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

یعنی: «زید بن علی از دانشمندان آل محمد بود و برای خدا خشم گرفت و با دشمنان او نبرد کرد تا در راه خدا کشته شد». از طرفی عقیده زید بن علی درباره شیخین مشهور است که با او گفتند:

رَحِمَكَ اللَّهُ مَا قَوْلِكَ فِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ؟

یعنی: «خدایت رحمت کند، نظر تو درباره ابوبکر و عمر چیست؟»

زید بن علی (ع) پاسخ داد:

رَحِمَهُمَا اللَّهُ وَغَفَرَ لَهُمَا، مَا سَمِعْتُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَتَبَرَّأُ مِنْهُمَا وَلَا يَقُولُ فِيهِمَا إِلَّا خَيْرًا ۱۷

۱۷ - در اینباره بکتاب: «مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین» اثر ابوالحسن اشعری (چاپ مصر) الجزء الأول صفحه ۱۳۰ و کتاب «الملل والتحل» اثر ابوالفتح شهرستانی، الجزء الأول، صفحه ۱۵۵ رجوع شود.

یعنی: «خداوند آندو را رحمت کند و بیامرزد، نشنیدم هیچیک از افراد خانواده‌ام از آنها بیزاری بجوید و جز نیکی دربارهٔ آندو چیزی بگوید!»!

هرچند مقام زید بن علی (ع) بالاتر از آنست که در اینجا گزافه گوئی کرده باشد ولی شاید کسی گمان إغراق گوئی دربارهٔ زید ببرد و با خود بگوید چگونه ممکن است قبول کنیم مثلاً پدر بزرگوار زید یعنی امام علی بن الحسین علیه السلام تا باین پایه نظر ملایم با «شیخین» داشته است؟

برای رفع این شبهه باید دانست که **حافظ أبونعیم** بسند خود از محمد بن حاطب از امام علی بن الحسین علیه السلام نقل کرده که فرمود: «گروهی از اهل عراق بنزد من آمدند و دربارهٔ ابوبکر و عمر و عثمان سخنانی (ناپسند) گفتند چون سخنان آنها پایان می‌پذیرد آنگاه امام بایشان میفرماید: ممکن است مرا خبر دهید آیا شما از زمرهٔ **مهاجران** نخستین هستید که خدا دربارهٔ آنها فرمود: (آنانرا از خانه‌ها و اموالشان بیرون راندند در حالیکه فضل و خشنودی خدا را می‌جویند و خدا و رسول او را یاری می‌کنند و آنها در ایمان راستگو هستند) اهل عراق گفتند: نه! ما از آن گروه نیستیم! دوباره امام پرسید: پس آیا شما از زمرهٔ **انصار** هستید که خدا در حقشان گفته: (پیش از مهاجران در سرای هجرت جای گرفتند و در ایمان استوار شدند و کسانی را که بسوی آنها مهاجرت کردند دوست میدارند و هیچ‌گونه

حسدی از آنچه به مهاجرین داده شده در دل خود نمی یابند و هرچند نیاز داشته باشند آنها را بر خودشان مقدم میدانند...)

اهل عراق گفتند نه! ما از انصار هم نیستیم!

سپس امام علیه السلام فرمود: شما خود انکار کردید که در زمره یکی از این دو دسته باشید من نیز گواهی میدهم که شما از دسته (سوم) هم نیستید که خدای عزوجل درباره ایشان فرموده است:

و کسانی که پس از (مهاجر و انصار) آمدند، میگویند: خداوندا ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز و در دل ما نسبت به مؤمنان کینه‌ای قرار نده، خداوندا تورثوف و مهربانی .

بیرون روید که خدا هرچه (سزاوار آن هستید) با شما

بکند!»

رَوَى أَبُو نَعِيمٍ الْحَافِظُ، بِسَنَدِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَاطِبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (ع) قَالَ: أَتَانِي نَفَرٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ فَقَالُوا فِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعَثْمَانَ، فَلَمَّا فَرَعُوا قَالَ لَهُمْ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (ع): أَلَا تُخْبِرُونِي أَنَّ الْمُهَاجِرُونَ الْأَوَّلُونَ «الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ»؟ قَالُوا لَا! قَالَ، فَأَنْتُمْ «الَّذِينَ تَبَوَّؤُ الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً

مَمَّا أُوتُوا وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؟ قالوا لا! قال أما أنتم فقد تبرأتم أن تكونوا من أحدِ هذينِ الفريقينِ، ثم قال: أشهدُ أنكم لستم من الدينِ قال اللهُ عزَّوجلَّ فيهم: «والدينِ جاء وامن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا آغْفِرْ لَنَا وَلِأَخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ»
 أَخْرُجُوا، فَعَلَ اللهُ بِكُمْ!

اگر کسی در این سند که امام، ضمن آن استدلال بآیات کریمه قرآن نموده اند^{۱۸} (و جای شک در آن نیست) بازهم تردید دارد پس به صحیفه سجادیّه اثر امام علی بن الحسین علیه السلام بنگرد که شیعه زیدیه و امامیه بسند صحیح آنرا نقل کرده اند و دیدگاه امام زین العابدین را درباره اصحاب رسول الله (ص) بشناسد.
 و اینست دعای امام درباره صحابه پیامبر (ص):

اللَّهُمَّ وَأَصْحَابُ مُحَمَّدٍ، خَاصَّةً الَّذِينَ أَحْسَنُوا الصَّحَابَةَ
 وَالَّذِينَ أَبْلَوْا الْبَلَاءَ الْحَسَنَ فِي نَصْرِهِ وَكَانْفُوهُ وَأَسْرَعُوا إِلَىٰ وَفَادَتِهِ
 وَ سَابَقُوا إِلَىٰ دَعْوَتِهِ وَأَسْتَجَابُوا لَهُ حَيْثُ أَسْمَعَهُمْ حُجَّةَ رِسَالَتِهِ وَ

۱۸ — آیاتی که امام نقل نموده در سوره حشر (آیه ۸ و ۹ و ۱۰) گردآمده اند ضمناً

برای مقابله و دیدن متنی که از ابونعیم نقل کردیم به حلیه الأولیاء، الجزء الثالث، صفحه ۱۳۷ طبع بیروت رجوع کنید.

فَارْقُوا الْأَزْوَاجَ وَالْأَوْلَادَ فِي إِظْهَارِ كَلِمَتِهِ وَقَاتِلُوا الْآبَاءَ وَالْأَبْنَاءَ
فِي تَثْبِيتِ نُبُوَّتِهِ وَ..... أَوْصِلْ إِلَى التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانِ الدِّينِ
«يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ» خَيْرَ جَزَاءِكَ^{۱۹}

یعنی: «خداوندا عموم اصحاب محمد(ص) را مشمول رحمت خویش فرما، مخصوصاً آنانکه رعایت مصاحبت آنحضرت را بخوبی نمودند و دریاری او آزمایش نیکو دادند و بکمک وی برخاستند و بسوی رسالتش شتافتند و به قبول دعوتش از دیگران سبقت گرفتند و چون دلیل رسالت خود را بگوش آنان رسانید استجابت کردند و در راه آشکار ساختن سخن و پیام او از همسران و فرزندان خود جدا شدند و بخاطر تثبیت نبوت او با پدران و پسران خویش جنگیدند..... و به کسانی که ایشانرا با نیکوکاری پیروی کردند و می گویند (خداوندا ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند پیامرزن) بهترین پاداشت را برسان».

البته اگر اینقول پذیرفته شود میان فرق مسلمین از اهل سنت و امامیه و زیدیه تقریب و تفاهم بسیار ایجاد خواهد شد زیرا این گفتار، هم موافق با بیعت و رضایت علی علیه السلام است و هم زید بن علی (ع) بر اینقول رفته و هم معتدلین اهل سنت و جماعت آنرا پذیرفته اند و می پذیرند. شاهد اینگفتار، قول ابن ابی الحدید معتزلی

۱۹ - صحیفه کامله سجّادیه «دعائه علیه السلام فی الصلوة علی أتباع الرسل و

شافعی^{۲۰} در شرح نهج البلاغه است آنجا که می نویسد:

فَرَسُوهُ اللهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَخْبَرَهُ أَنَّ الْإِمَامَةَ حَقُّهُ، وَ
 أَنَّهُ أَوْلَىٰ بِهَا مِنْ النَّاسِ أَجْمَعِينَ وَأَعْلَمُهُ أَنَّ فِي تَقْدِيمِ غَيْرِهِ وَصَبْرِهِ
 عَلَى التَّأَخُّرِ عَنْهَا مَضْلِحَةٌ الدِّينِ رَاجِعَةٌ إِلَى الْمُكَلَّفِينَ وَأَنَّهُ يَجِبُ
 عَلَيْهِ أَنْ يُمَسِكَ عَنْ طَلِبِهَا، وَيُغْضِيَ عَنْهَا لِمَنْ هُوَ دُونَ مَرْتَبَتِهِ فَاُمْتَثَلَ
 مَا أَمَرَهُ بِهِ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَمْ يَخْرُجْهُ تَقَدُّمٌ مَنْ تَقَدَّمَ
 عَلَيْهِ مِنْ كَوْنِهِ الْأَفْضَلَ وَالْأَوْلَىٰ وَالْأَحَقَّ وَ قَدْ صَرَّحَ شَيْخُنَا
 أَبُو الْقَاسِمِ الْبَلْخِيُّ رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَىٰ بِهَذَا وَصَرَّحَ بِهِ تَلَامِيذُهُ وَ
 قَالُوا..... مَا لِكَ الْأَمْرِ وَصَاحِبِ الْخِلَافَةِ إِذَا طَلَبَهَا وَجَبَ عَلَيْنَا
 الْقَوْلُ بِتَفْسِيْقٍ مَنْ يُنَازِعُهُ فِيهَا وَإِذَا أَمْسَكَ عَنْهَا وَجَبَ عَلَيْنَا الْقَوْلُ
 بِعِدَالَةٍ مَنْ أَعْضَىٰ لَهُ عَلَيْهَا، وَحُكْمُهُ فِي ذَلِكَ حُكْمُ رَسُولِ اللهِ
 صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِأَنَّهُ قَدْ ثَبَتَ عَنْهُ فِي الْأَخْبَارِ الصَّحِيْحَةِ أَنَّهُ
 قَالَ: (عَلَيَّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ حَيْثُمَا دَارَ) وَقَالَ لَهُ
 غَيْرُ مَرَّةٍ: «حَرْبُكَ حَرْبِي وَسِلْمُكَ سِلْمِي» وَهَذَا الْمَذْهَبُ هُوَ

۲۰ — أبو حامد عبد الحميد بن هبة الله بن محمد بن الحسين بن ابي الحديد مدائني از

أجله علماء معتزله بشمار می آید. وی در سال ۵۸۶ هجری متولد شد و در ۶۵۶ وفات نمود.

ابن ابي الحديد در شعر و ادب و تاریخ و رجال و کلام از معاریف و بزرگان است و شرح نهج البلاغه او بهترین شرحی است که در دسترس می باشد. آثار دیگری نیز از وی نقل کرده اند که از میان آنها العبقری الحسان و انتقاد المستصفی و شرح المحصل را

شایسته است نام ببریم.

أَعَدُّ الْمَذَاهِبِ عِنْدِي وَبِهِ أَقُولُ. ۲۱

یعنی: «رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به علی علیه السلام خبر داد که پیشوائی و ریاست، حقّ او است و او از همه مردم برای اینمقام شایسته تر است و وی را آگاه کرد که جلو افکندن دیگری و صبر بر اینکه خلافتش بتأخیر بیافتد، به مصلحت دین تمام می شود و بصلاح اهل تکلیف خواهد بود و لازمست که او اصرار در طلب حکومت نکند و از ریاست برای کسیکه رتبه اش پائینتر از او است چشم پوشی نماید پس علی علیه السلام نیز فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را اطاعت کرد و اینکار، او را از مقام برتر و شایسته تر خویش نسبت بدیگران بیرون نبرد و شیخ ما ابوالقاسم - بلخی (رحمة الله تعالی) و شاگردان او به اینمعنات تصریح کرده اند و گفتند: کسیکه سزاوار خلافت است در صورتیکه خلافت را بطلبد بر ما لازمست که منازعین او را نسبت بآنمقام، تفسیق کنیم و اگر از طلب خلافت، خودداری نماید بر ما واجب است در باره کسی که بنفع او از خلافت چشم پوشی شده، به عدالت قائل باشیم و حکم علی (ع) در مورد خلافت، حکم رسول خدا (ص) بوده است زیرا که در اخبار صحیحه از رسول اکرم (ص) رسیده و ثابت گشته که آنحضرت فرمود: **(علی با حق و حق با علی است و علی بهر سو که حق گردش کند، می گردد)** و رسول خدا (ص) بارها به علی (ع) فرمود:

(جنگِ تو، جنگِ من و صلحِ تو، صلحِ من است) (پس، چون علی (ع) با خلفای راشدین جنگ نکرده بلکه با آنها بیعت و موافقت نموده است ما با آنان مخالفت نمی‌ورزیم). آنگاه ابن ابی الحدید اضافه می‌کند:

این مذهب، از همه مذاهب نزد من عادلانه‌تر است و من بر این قول هستم.»

علاوه بر آنچه گذشت حسن سلوک علی علیه السلام با خلفاء مانند نماز خواندن پشت سر ایشان، و تزویج دخترش امّ کلثوم به خلیفه ثانی، و نامیدن فرزندانش بنام خلفاء، و امثال این امور که شیعه و سنی متفقاً آنها را نقل نموده‌اند مؤید قاعده‌ای است که بیان کردیم چنانکه شیخ حرّ عاملی در کتاب: **وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه** از قول امام علیه السلام می‌نویسد:

قد أنکح رسولُ الله صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلّم و صلّى عليّ عليه السّلام و رآهم^{۲۲}

یعنی: «رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم با ایشان (خلفا) مناکحت نمود (دختر ابوبکر و عمر را بزنی گرفت و دخترش را به عثمان داد) و علی علیه السلام پشت سر آنها نماز خواند». و مرحوم علامه، سید عبدالحسین شرف‌الدین^{۲۳} که از

۲۲ - وسائل الشیعه، (چاپ سنگی) کتاب الصلوة، صفحه ۵۳۴.

۲۳ - سید عبدالحسین شرف‌الدین موسوی از علمای بزرگ و دانشمندان طراز اول

بزرگان و اعلام شیعه در قرن اخیر بودند در کتاب: **أَجْوَبَةُ مَسَائِلِ**
مُوسَى جَارِ اللَّهِ می نویسد:

أَمَّا صَلَاةُ عَلِيٍّ (ع) وَرَاءَ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ، فَلَيْسَتْ تَقِيَّةً إِذْ
حَاشَا أَلِمَامٍ أَنْ يَجْعَلَ عِبَادَتَهُ تَقِيَّةً وَ يَجُوزُ لِلشَّيْعِيِّ أَنْ يَقْتَدِيَ
بِالسُّنِّيِّ.

یعنی: «اما نماز علی علیه السلام پشت سر ابوبکر و عمر، از راه تقیه نبوده چون امام منزّه و دور است از اینکه عبادت خود را بطور تقیه انجام دهد و جایز است که شیعی در نمازش به سنی اقتداء کند».

و این رفتار اختصاص به امیرمؤمنان علی علیه السلام نداشت بلکه دیگر ائمه عترت علیهم السلام نیز با اهل سنت نماز میگزاردند چنانکه در کتاب **وسائل الشیعه** آمده است:

عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ فِي كِتَابِهِ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ: صَلَّى حَسَنٌ وَحُسَيْنٌ خَلْفَ مَرْوَانَ وَنَحْنُ نُصَلِّي مَعَهُمْ^{۲۴}

یعنی: «علی بن جعفر در کتاب خود از برادرش، حضرت امام موسی جعفر علیه السلام نقل کرده که آنحضرت فرمود: امام حسن

شیعه در قرن اخیر است و سالها در لبنان رهبری شیعیان را بعهده داشته و کتب گوناگونی پرداخته است که از میان آنها «الفصول المهمة» و «المسائل الفقهیه» و «المراجعات» را می توان نام برد.

و امام حسین علیهما السلام پشت سر مروان نماز خواندند و ما هم با ایشان (اهل سنت) نماز میخوانیم». البته ناگفته نماند که رفتار علی (ع) و اولاد گرامش با خلفای گوناگون، تفاوت داشته و هیچگاه با امثال معاویه بن ابی سفیان و یزید بن معاویه، موافقت و مرافقت نمیفرمودند اما با خلفای راشدین رویه دیگری داشتند چنانکه نکاح و مواصلت با آنها و نامیدن فرزندانشان بنام آنان، مشهور است و همانگونه که گفتیم فریقین در نقل این امور متفقند و کافی است که ما در اینباره اشاره ای بکتاب شیعه بکنیم.

محدث قرن اخیر امامیه، شیخ عباس قمی در کتاب **مُنْتَهَى**

الآمال در «ذکر اولاد حضرت امیرالمؤمنین (ع)» می نویسد:

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را ذکور وانات بقول

شیخ مفید بیست و هفت تن فرزند بود، چهار نفر از ایشان

امام حسن و امام حسین و زینب کبری ملقب به عقیله و زینب

صغری است که مکتّاة به ام کلثوم. مادر ایشان حضرت فاطمه

زهراء سیده النساء علیه السلام است..... و اما ام کلثوم، حکایت

تزوید او با عُمر در کتب مسطور است و بعد از او ضجیع^{۲۵} عون بن

جعفر و از پس او، زوجه محمد بن جعفر گشت.^{۲۶}»

۲۵ — ضجیع در لغت بمعنای «همخوابه» یا زوجه است.

۲۶ — منتهی الآمال، چاپ تهران، جلد اول، صفحه ۱۸۶.

و در دیگر کتب شیعه مانند تهذیب الأحکام اثر شیخ طوسی و وسائل الشیعه نیز به وقوع این تزویج، تصریح شده است. چنانکه در وسائل الشیعه میخوانیم:

محمد بن الحسن (الطوسی) باسناده..... عن جعفر عن
 أبیه علیه السلام: قال ماتت أم کلثوم بنت علی علیه السلام
 وأبناه زید بن عمر بن الخطاب فی ساعة واحدة لا یدری أيهما هلك
 قبل فلم یورث أحدهما من الآخر و صلی علیهما جميعاً^{۲۷}

یعنی: «شیخ محمد بن حسن طوسی به اسناد خود از جعفر از پدرش (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: ام کلثوم دختر علی علیه السلام و پسرش زید فرزند عمر بن خطاب در یک لحظه مُردند و معلوم نشد که کدامیک قبل از دیگری وفات یافتند ناچار هیچکدام از دیگری میراث نبردند و بر هر دو نماز میت گزارده شد.»
 و در مورد نامهای فرزندان علی (ع) در کتاب منتهی الآمال میخوانیم:

ابوبکر بن علی علیه السلام..... مادرش لیلی، بنت مسعود بن خالد است^{۲۸} و نیز: از پسران امیرالمؤمنین علیه السلام پنج نفر فرزند آوردند، امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و محمد بن

۲۷ — وسائل الشیعه، چاپ سنگی، کتاب المیراث، صفحه ۴۰۸.

۲۸ — منتهی الآمال، جلد اول، صفحه ۳۸۲.

الحنفیه و عباس و عُمَرُ الْأَكْبَرُ^{۲۹} و نیز در همان کتاب از عثمان بن علی (ع) ذکری بمیان آمده است.^{۳۰}

سوّم اینکه: رفتار امامان شیعه (ع) با فقهاء سنی و توده مردم از اهل سنت و جماعت نیز در کمال حسن معاشرت و نیک خواهی بوده است، بعنوان نمونه در کتاب: الْأَنْوَارُ الْبَهِيَّةُ فِي تَوَارِيخِ الْحُجَجِ الْأَلْهِيَّةِ اثر محدث مشهور شیعی، شیخ عباس قمی آمده است:

عَنْ مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ، فَقيهِ الْمَدِينَةِ قَالَ كُنْتُ أَدْخُلُ عَلَى الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَيَقْدِمُ لِي مِخْدَةً وَيَعْرِفُ لِي قَدْرًا وَيَقُولُ يَا مَالِكُ إِنِّي أَحْبَبْتُكَ، فَكُنْتُ أَسْرُبُ بِذَلِكَ وَأُحْمَدُ اللَّهَ عَلَيْهِ^{۳۱}

یعنی: «از مالک بن انس فقیه مدینه (امام فرقه مالکیه از اهل سنت) آمده که گفت: من بر جعفر بن محمد صادق (علیه السلام) وارد میشدم و آنحضرت برای من بالش می نهاد و نسبت بمن قدرشناسی می کرد و میگفت: ای مالک من ترا دوست دارم و من از این سخن شاد میشدم و خدایتعالی را سپاس می گزاردم».

و اما آثاری که در کتب شیعه از امامان اهل بیت (ع) آمده در اینکه به پیروان خود سفارش نموده اند با اهل سنت و عامّه مسلمین

۲۹ - منتهی الآمال، صفحه ۱۸۸.

۳۰ - منتهی الآمال، صفحه ۳۸۲.

۳۱ - الأنوار البهیة، چاپ مشهد، صفحه ۷۵.

رفتار نیکو داشته باشند فراوان است و در اینجا تنها بذکر پاره‌ای از آنها می‌پردازیم:

فی الوسائلِ عن محمد بن الحسن باسناده عن أبي علي
 في حديثٍ قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام إن لنا إماماً مخالفاً و
 هو يبغض أصحابنا كلهم! فقال ما عليك من قوله، فوالله لئن
 كنت صادقاً لانت أحق بالمسجد منه، فكن أول داخلٍ و آخر
 خارجٍ و أحسن خلقك مع الناس و قل خيراً^{۳۲}.

یعنی: «در کتاب وسائل الشیعه از شیخ محمد بن حسن طوسی به اسنادش در حدیثی از ابی علی روایت شده است که گفت به حضرت ابوعبدالله صادق علیه السلام عرض کردم: امام جماعتی داریم که مخالف ما است و با همه اصحاب ما (شیعیان) دشمنی می‌کند! فرمود از سخن او زیانی بتو نمی‌رسد! سوگند بخدا اگر راست بگوئی تو از او به آن مسجد سزاوارتری پس (بکوش) نخستین کسی باشی که در آن مسجد داخل می‌شود و آخرین نفری باشی که از مسجد خارج می‌گردد و با مردم خوش‌خوی باش و سخن نیک بگو!»

وفي الوسائلِ عن أحمد بن محمد البرقي في المحاسن
 عن ابن محبوب عن عبد الله بن سنان قال سمعتُ أبا عبد الله

عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ..... إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: (قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا) ثُمَّ قَالَ عُوْدُ وَاْمَرُضَاهُمْ، وَ أَشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ وَ أَشْهَدُوا لَهُمْ وَ عَلَيْهِمْ، وَ صَلُّوا مَعَهُمْ فِي مَسَاجِدِهِمْ^{۳۳}

یعنی: «در کتاب وسائل الشیعه از احمد بن خالد برقی در کتاب (محاسن) نقل شده، از ابن محبوب و او، از عبدالله بن سنان که گفت شنیدم امام ابو عبدالله صادق علیه السلام میگفت: خداوند تبارک و تعالی در قرآن مجید فرموده: (با مردم سخن نیک گوئید) سپس امام فرمود: بیمارانشان را عیادت کنید و بر جنازه های آنان حضور یابید و بنفع آنها یا برضد ایشان (زمانیکه مجرم باشند) گواهی دهید، و با آنها (عموم مسلمین) در مساجدشان نماز بگزارید».

أمثال این آثار در کتب حدیث و فقه شیعه، ملاحظه می گردد و همه دلالت دارند بر اینکه روش ائمه عترت (علیهم السلام) با فقهای اهل سنت و عاقله مسلمین بسیار پسندیده و وحدت آفرین بوده است.

چهارم (و مهمتر از همه) اینکه: هیچ دلیلی نداریم بر آنکه اشتباه، در موضوع «امامت» و خلافت پس از پیامبر (ص) موجب دخول در آتش شود! بلکه بعکس، ائمه شیعه تصریح فرموده اند که اگر مسلمانی اهل تقوی باشد— هرچند به امامت ایشان معترف نگردد— اهل نجات است.

و از آنطرف، هیچیک از اهل سنت دلیلی ندارند براینکه شیعیان— در صورتیکه پرهیزکار باشند— ناجی نیستند. و حداکثر آنستکه بگوئیم: هر مسلمان با تقوائی که حقیقت امامت و حکومت بعد از پیامبر (ص) را بدرستی فهمید و آنرا باور کرد، نزد خدایتعالی از دیگران گرامی تر می باشد. اگر این بحث آنگونه که شایسته است طرح و تعقیب و نتیجه گیری شود کینه ها، دشمنی ها، نفرت ها، به دوستی و صلح و برادری تبدیل می گردد و عجب آنستکه در اینجا علاوه بر قرآن مجید، آثار اهل بیت و صحابه مشکل را حل نموده اند که شرح آن بقرار ذیل است:

از طریق امامیه، محدث کاشانی^{۳۴} در کتاب کلمات

مکنونه آورده است که امام حسن بن علی علیه السلام فرمود:

إِنَّمَا النَّاسُ ثَلَاثَةٌ، مُؤْمِنٌ يَعْرِفُ حَقَّنَا وَيُسَلِّمُ لَنَا وَيَأْتُمُّ بِنَا
فَذَلِكَ نَاجٍ مُحِبٌّ لِلَّهِ وَوَلِيُّهُ. وَنَاصِبٌ لَنَا الْعَدَاوَةَ يَتَّبِرًا مِنَّا وَيَلْعَنُنَا وَ
يَسْتَحِلُّ دِمَاءَنَا وَيَجْحَدُ حَقَّنَا وَيَدِينُ بِالْبِرَاءَةِ مِنَّا، فَهَذَا كَافِرٌ
مُشْرِكٌ..... وَرَجُلٌ أَخَذَ بِمَا لَا يَخْتَلِفُ فِيهِ وَرَدَّ عِلْمَ مَا أَشْكَلَ عَلَيْهِ

۳۴ — ملامحسن فیض کاشانی از علمای برجسته دوره صفویه بشمار می رود،

وی شاگرد و داماد صدرالدین شیرازی (فیلسوف مشهور عصر صفوی) بوده است، گویند لقب «فیض» را استادش بر او نهاد. محدث کاشانی بانی مدرسه فیضیه در قم بوده و کتب مشهوری در فقه و تفسیر و حکمت و ادب دارد چون «الوافی» و «الصفافی» و «اصول المعارف» و غیراینها.

إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مَعَ وِلَايَتِنَا، وَلَا يَأْتُمُّ بِنَا وَلَا يُعَادِنَا وَلَا يَعْرِفُ حَقَّنَا
فَنَحْنُ نَرْجُوا أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُ وَيُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ^{۳۵}

یعنی: «مردم سه دسته‌اند. (نخست) شخص با ایمانی که حقّ ما را می‌شناسد و تسلیم ما می‌شود و بما اقتداء می‌کند پس چنین کسی اهل نجات بوده دوستدار خدا و ولیّ او است. (دوم) کسی است که با ما دشمنی می‌ورزد و از ما بیزاری میجوید ما را نفرین می‌کند و خون ما را حلال می‌شمرد و حقّ ما را انکار مینماید و بیزاری از ما را دینداری می‌شمارد، پس چنین کسی کافر و مشرک و فاسق است..... (سوم) مردی است که آنچه را مورد اختلاف نمی‌باشد قبول کرده و چیزی را که عِلْمش بر او دشوار آمده، آنرا به خدایتعالی برگردانده است و با ما دوستی دارد ولیّ اِقتداء به ما نمی‌کند و دشمنی هم با ما نمی‌ورزد و حقّ ما را نیز نمیشناسد، پس ما امیدواریم که خداوند وی را ببخشد و او را در بهشت داخل گرداند.»
و نیز محدّث بحرانی^{۳۶} در تفسیر برهان آورده است:

عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ،

۳۵ — کلمات مکنونه، چاپ تهران، اثر محدّث کاشانی، صفحه ۲۳۸.

۳۶ — هاشم بن سلیمان بحرانی، از علماء و محدّثین و اخبار یبّین امامیه بوده است که بکثرت تتبّع در حدیث شهرت فراوان دارد کتاب تفسیر او بنام «البرهان فی تفسیر القرآن» مشهور می‌باشد که در آن، «تفسیر علی بن ابراهیم» و روایات محمد بن مسعود عیاشی و غیره را گردآورده است وفات بحرانی را در سال ۱۱۰۷ هجری (و بعضی در ۱۱۰۹) نوشته‌اند.

أَرَأَيْتَ مَنْ صَامَ وَصَلَّى وَاجْتَنَبَ الْمُحَارِمَ وَحَسُنَ وَرَعُهُ مِمَّنْ لَا يَعْرِفُ وَلَا يَنْصُبُ؟ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ أَوْلِيكَ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِهِ^{۳۷}

یعنی: «از زرارة بن اعین (یکی از اصحاب امام صادق) رسیده که گفت به ابوعبدالله (کنیه امام جعفر صادق) علیه السلام گفتم: خدا کار شما را اصلاح کند، درباره کسی که روزه میگیرد و نماز می گزارد و از کارهای حرام اجتناب می ورزد و تقوای نیکی دارد اما از کسانیست که نه (امامت) شما را میشناسند و نه با شما دشمنی می ورزند، نظرت چیست؟ امام صادق (ع) پاسخ داد: خدا آن گروه را به رحمت خویش در بهشت داخل می کند.»

برخی از علمای برجسته شیعه علاوه بر اینکه اینگونه روایات را نقل کرده اند، نظر خود را نیز در ذیل روایات آورده اند مانند محدث کاشانی که پس از نقل آثار مزبور می نویسد:

مِنْ هُنَا يُحْكَمُ بِنَجَاةٍ كَثِيرٍ مِنَ الْمُخَالَفِينَ الْوَاقِعِينَ فِي عَصْرِ خِفَاءِ إِمَامِ الْحَقِّ الْمُبِينِ لِأَيِّمَتِنَا، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَإِنْ لَمْ يَعْرِفُوا إِمَامَتَهُمْ^{۳۸}

یعنی: «و از اینجا به نجات بسیاری از مخالفین مذهب ما حکم می شود که در عصر غیبت امام حق و مبین از امامان ما

۳۷ — البرهان فی تفسیر القرآن، تألیف محدث بحرانی، چاپ تهران ذیل آیه ۱۵۹ از سوره انعام.

۳۸ — کلمات مکنونه، صفحه ۲۳۷.

(امام دوازدهم) واقع شده‌اند، اگرچه امامت ایشانرا نشناخته باشند». .
 اهمیت اینگونه بیانات که از متن روایات، استنتاج شده بر
 کسی پوشیده نیست زیرا هنگامی که ما، دیگر مسلمین را مردمی
 دوزخی! نشمردیم می‌توانیم بآنها نزدیک شویم و در قلب خود نسبت
 بآنان احساس محبت کنیم و به وحدت برسیم ولی اگر هر مذهبی
 پیروان خود را عادت دهد که به پیروان دیگر مذاهب اسلامی چنان
 نگاه کنند که به دوزخیان مینگرند! در اینصورت وحدت و اتفاق میان
 مذاهب ناممکن خواهد شد و خوشبختانه اهل بیت پیامبر اسلام (ص)
 با وسعت نظر خود راه را برای اتحاد مسلمین باز گذاشته‌اند همچنانکه
 خدای متعال و اسلام عزیز این راه را گشوده‌اند.

و ما برای تقویت این موضوع اساسی از کتاب کافی (که
 یکی از قدیمترین کتب امامیه بشمار می‌رود) حدیث دیگری در
 اینباره می‌آوریم:

محمد بن یعقوب باسناده..... عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ دَخَلْتُ أَنَا
 وَحَمْرَانَ - أَوْ أَنَا وَبُكَيْرٍ - عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ:
 قُلْتُ لَهُ: إِنَّا نُمِذُّ الْمِظْمَارَ، قَالَ وَمَا الْمِظْمَارُ؟ قُلْتُ: التُّرُّ! ۳۹ فَمَنْ
 وَافَقْنَا مِنْ عَلَوِيِّ أَوْغَيْرِهِ تَوَلَّيْنَاهُ وَمَنْ خَالَفَنَا مِنْ عَلَوِيِّ أَوْغَيْرِهِ
 بَرَّئْنَا مِنْهُ، فَقَالَ لِي يَا زُرَّارَةُ قَوْلُ اللَّهِ أَصْدَقُ مِنْ قَوْلِكَ، فَأَيْنَ الَّذِينَ

۳۹ - الْمِظْمَارُ وَالتُّرُّ (بضم المثناة الفوقية والراء المشددة) خَيْطٌ لِبَتَاءٍ يُقَدَّرُ بِهِ.

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: (إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا)؟ أَيْنَ الْمُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ؟ أَيْنَ الَّذِينَ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا؟ أَيْنَ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ؟ أَيْنَ الْمَوْلِيَّةُ قُلُوبُهُمْ؟^{۴۰}

یعنی: «محمد بن یعقوب کلینی به إسناد خود از زرارة بن أعین نقل کرده که گفت من و حمران - یابگیر - بر امام ابوجعفر باقر علیه السلام وارد شدیم، من گفتم: ما مطمار می کشیم! امام فرمود: مطمار کدامست؟ گفتم شاقول! باینمعنی که هرکس با مذهب ما موافق بود - چه از آل علی (ع) باشد یا دیگران - با او دوستی میکنیم و هرکس با مذهب ما مخالف بود - علوی باشد یا غیرعلوی - از او دوری و بیزاری میجوئیم! امام بمن فرمود: ای زراره گفتار خداوند از آنچه تو گفتی درست تر است! پس آنهایی که خدا در باره شان فرموده: (مگر مستضعفین از مردان و زنان و کودکان که قدرت هیچ حيله ای ندارند و به هیچ راهی رهبری نمی شوند)^{۴۱} کجا هستند؟ و نیز کجا هستند آنهایی که قرآن میگوید: (کارشان بخدا واگذار شده)^{۴۲} و آنهایی که قرآن میگوید: (کار شایسته را با کار

۴۰ - الأصول من الکافی، الجزء الثانی، کتاب الایمان والکفر، صفحه

۳۸۲ و ۳۸۳، (چاپ تهران).

۴۱ - اشاره است به آیه ۹۸ از سوره نساء.

۴۲ - اشاره است به آیه ۱۰۶ از سوره توبه.

بدآمیخته اند) ۴۳ و همچنین کجا هستند (أصحاب أعراف) ۴۴ و نیز کسانی که باید (دلهاشان جلب شود) ۴۵؟».

در این حدیث امام باقر علیه السلام با وسعت نظر قرآنی گروه‌هایی را ذکر میکند که خداوند در قرآن مجید بآنان امید بخشیده و زراره را از جمود و خشک فکری و دوری و اختلاف با سایر مسلمین نهی نموده‌اند. و این قبیل آثار از طریق امامیه فراوان نقل شده است. از طرفی ما میدانیم مقتولین جنگهای جَمَل و صِفِّین (از سپاه علی) که در طرفداری از حکومت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیکار نموده و کشته شدند با اتفاق شیعهٔ امامیه و سایر فرق شیعه، شهید محسوب می‌شوند و اهل نجات هستند با اینکه اغلب آنها سنی بوده‌اند و نخست با خلفای پیشین بیعت نموده و سپس به علی علیه السلام دست بیعت دادند زیرا در صورتیکه آن گروه عظیم و جمعیت بسیار، از آغاز کار همگی شیعه بودند و علی علیه السلام را خلیفهٔ بلافصل پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم می‌شمردند، در آنصورت علی (ع) از روز نخست می‌توانست با یاری و پایمردی آنها بحکومت برسد و به حق مشروع خود نائل گردد پس جای تردید نیست که آنان از اهل سنت و جماعت بودند و خود علی علیه السلام در مکتوبیکه به

۴۳ — اشاره است به آیهٔ ۱۰۲ از سورهٔ توبه.

۴۴ — اشاره است به آیهٔ ۴۶ از سورهٔ أعراف که در تفسیرش دو قول آمده است.

۴۵ — اشاره است به آیهٔ ۶۰ از سورهٔ توبه.

معاویة بن ابی سفیان نوشته اینمعنا را بدینصورت یاد کرده است:

إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلِيَّ مَا
بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ.....^{۴۶}

یعنی: «همان گروهی که با ابابکر و عمر و عثمان بیعت کردند بهمان صورت با من نیز بیعت نمودند»
با وجود این، امروز اهل سنت و شیعه اتفاق نظر و اجماع دارند که شهدای صفین و جمل، اهل نجات هستند و علی علیه السلام بنا برآنچه در نهج البلاغه آمده آنها را از اهل بهشت شمرده است چنانکه میفرماید:

مَا ضَرَّ إِخْوَانَنَا الَّذِينَ سَفِكَتْ دِمَاءُهُمْ بِصَفِينٍ أَنْ لَا يَكُونُوا
الْيَوْمَ أَحْيَاءَ يُسِغُونَ الْغُصَصَ وَيَشْرَبُونَ الرَّتْقَ؟ قَدْ وَاللَّهِ لَقُوا اللَّهَ
فَوْقَاهُمْ أَجُورَهُمْ وَأَحَلَّهُمْ دَارَ الْأَمْنِ بَعْدَ خَوْفِهِمْ^{۴۷}

یعنی: «به برادران ما که در نبرد صفین خونهای ایشان ریخته شد چه زیان رسید که امروز زنده نمی باشند تا اندوهها را بخود راه دهند و آب تیره غم بیاشامند؟ سوگند بخدا که آنها خدا را ملاقات کردند و خداوند پاداش کامل بایشان عطا فرمود و پس از بیم در دنیا آنانرا در

۴۶ — نهج البلاغه، نامه شماره ششم، عبارت نامه در کتاب الصّفین اثر نصر بن مزاحم (چاپ قاهره، صفحه ۲۹) چنین آمده است..... لِأَنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلِيَّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ.

۴۷ — نهج البلاغه، خطبة شماره ۱۸۱.

سرای امن جای داد».

اما اهل سنت و جماعت نیز در کتب صحاح خود درباره شرایط ایمان و نجات و دخول در بهشت آثاری از رسولخدا (ص) نقل کرده اند که با اهل تقوی از شیعیان نیز تطبیق می کند و هیچ دلیلی در دست نیست که شیعه بیرون از آن شرایط باشد چنانکه بخاری در صحیح خود از رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم آورده که به معاذ رضی الله عنه فرمود:

مَا مِنْ أَحَدٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صِدْقًا مِنْ قَلْبِهِ إِلَّا حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ!^{۴۸}

یعنی: «هیچ کس نیست که براستی و از دل گواهی بر یگانگی خدا و رسالت محمد (ص) دهد مگر آنکه خداوند آتش را بر او حرام گرداند». و نیز از عبادۀ رضی الله عنه وارد شده که:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُ اللَّهِ حَرَّمَ عَلَيْهِ النَّارَ.^{۴۹}

و همچنین در صحیح بخاری آمده که فرستادگان و نمایندگان قبیله عبدالقیس (وَقَدْ عَبْدِ الْقَيْسِ) از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم درخواست کردند و گفتند ای رسولخدا ما نمی توانیم

۴۸ — صحیح البخاری، الجزء الأول، صفحه ۴۴ (چاپ مصر).

۴۹ — الجامع الصغير، باب الميم، الجزء الثاني، صفحه ۱۷۴.

جز در ماه حرام بنزد تو آئیم زیرا میان ما و تو، کفار قبيله مُضَر قرار گرفته‌اند و مانع آمدن ما هستند:

فَمَرْنَا بِأَمْرِ فَضْلِ نُخَيْرِ بِهِ وَرَاءَ نَاوْتِدْ خُلِّ بِهِ الْجَنَّةَ!

یعنی: «پس ما را به امر قاطعی رهنمائی فرما تا بکسانیکه در پس ما هستند (و ما را فرستاده‌اند) خبر دهیم و بسبب آن کار به بهشت داخل شویم!» رسولخدا (ص) آنها را به شهادتین و نماز و زکوة و روزه و خمس غنائم جنگ، امر فرمود و از محرّماتی نهی نمود. چنانکه در صحیح بخاری میخوانیم:

أَمَرَهُمْ بِالْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَحْدَهُ قَالَ أَتَدْرُونَ مَا الْإِيمَانُ بِاللَّهِ وَحْدَهُ؟ قَالُوا اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَإِقَامُ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ وَصِيَامُ رَمَضَانَ وَأَنْ تُعْطُوا مِنَ الْمَغْنَمِ الْخُمْسَ وَنَهَاهُمْ عَنْ أَرْبَعٍ عَنِ الْحَنْتَمِ وَالذُّبَاءِ وَالنَّقِيرِ وَالْمُرْفَتِ (وَرُبَّمَا قَالَ الْمُقَيِّرِ) وَقَالَ أَحْفِظُوهُنَّ وَأَخْبِرُوا بِهِنَّ مِنْ وَرَائِكُمْ. ٥٠

و شیعه به تمام این امور ملتزم و معتقد است پس چه جای نگرانی وجود دارد؟ و چه جای آنستکه برادران اهل سنت، شیعه را از

٥٠- صحیح البخاری، الجزء الاوّل، صفحه ٣١ چاپ مصر. (حنتم و دباء و نقیر و

مرفّت، ظروف خاصی بوده‌اند که دانه‌های انگور و خرما را در آنها می ریختند و زودتر از دیگر ظروف، ترکیب تخمیری بخود میگرفته‌اند و رسولخدا (ص) قبيله عبدالقیس را از بکار بردن آنها نهی فرمودند).

اهل نجات نشمارند؟

ممکن است گفته شود: شیعیان به غلو در حق امامان و بدعت گذاری در دین و تکفیر مسلمین مبتلا شده اند و از اینجهت مشمول روایاتی هستند که درباره اهل بدعت و انحراف وارد شده و بآنها وعده آتش داده است!

گویم: شیعیان هم مانند اهل سنت، از طوایف گوناگون و فرق مختلف تشکیل شده اند و غلاة آنها مورد طعن و مذمت اهل اعتدال از ایشان هستند و ائمه شیعه (ع) از آنها بیزاری جسته اند چنانکه در کتاب رجال کشی^{۵۱} و دیگر کتب قدیمی و معتبر شیعه، اقوال امامان اهل بیت (ع) را در تبری از آنها آورده اند از جمله آنکه امام صادق (ع) درباره ایشان به «مرازم» فرمود:

قُلْ لِلْغَالِيَةِ، تُوْبُوا إِلَى اللَّهِ فَإِنَّكُمْ فَسَاقٍ كُفَّارٌ مُشْرِكُونَ^{۵۲}

یعنی: «به اهل غلو بگو که بسوی خدا توبه کنید زیرا که شما فاسق و کافر و مشرک هستید!»

و نیز امام صادق به دوستان خود سفارش فرموده که:

لَا تَقَاعِدُوا هُمْ وَلَا تُؤَاكِلُوهُمْ وَلَا تشارِبُوهُمْ وَلَا تُصَافِحُوهُمْ

۵۱ - مقصود، ابی عمرو، محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی از علمای قرن چهارم امامیه و از اعلام قوم و صاحب کتاب رجال است که آنرا «معرفة التاقلین عن الائمة الصادقین» نامیده اند و به «رجال الکشی» معروف است.

۵۲ - رجال الکشی، چاپ نجف، صفحه ۲۵۲.

ولا تُؤَارِثُوهُمْ^{۵۳}

یعنی: «با اهل غلو همنشین نشوید و با آنها غذا نخورید و آب نیاشامید و دست در دست آنها ننهید و بآنها ارث ندهید».

پس اگر کسی از متشیّع یا آنانکه خود را سنی مینمایانند به خالقیّت ائمه یا اقطاب صوفی قائل باشند و مقام رازقیت و الوهیت برای آنها ادعا کنند و یا ضروریات دین را انکار نمایند و عملاً بدعت در دین خدا بگذارند البته ایشان اهل نجات نیستند ولی به صرف اینکه کسی مثلاً شیعه امامی باشد، چگونه می توان او را تکفیر کرد و از زمره مسلمین نشمرد؟ و اگر قرار است که مسلمین بر سر هر اشتباهی یکدیگر را تکفیر کنند دین خدا بسیار سخت و تنگ خواهد شد

والاسلام اوسع من ذلك و الحمد لله رب العالمين.

خوشبختانه چندیستکه علمای بیدار دل عالم اسلامی (از شیعی و سنی) متوجه این رویه نادرست شده اند و گاه و بیگاه در مقام انتقاد از آن برآمده اند چنانکه مرحوم سید شرف الدین موسوی عاملی از علمای بزرگ و برجسته شیعه، در کتاب *الفصول المهمة* و مرحوم علامه، محمد رشیدرضا از علمای بزرگوار اهل سنت در *مجله المنار* داد سخن در این زمینه داده اند و بی مناسبت نمی دانم که در خاتمه این کتاب، گفتار صاحب المنار *رحمه الله* را بیاورم، می نویسد:

إِنَّ مِنْ أَعْظَمِ مَا بُلِيَتْ بِهِ الْفِرْقُ الْإِسْلَامِيَّةُ رَمَى بَعْضِهِمْ
بَعْضًا بِالْفِسْقِ وَالْكَفْرِ مَعَ أَنَّ قَصْدَ كُلِّ الْوُصُولِ إِلَى الْحَقِّ بِمَا بَدَأَ لَوْ
جُهِدَهُمْ لِتَأْيِيدِهِ وَاعْتِقَادِهِ وَالِدَعْوَةِ إِلَيْهِ فَالْمُجْتَهِدُونَ إِنْ أَخْطَأَ
مَعذُورٌ^{۵۴}

یعنی: «یکی از بزرگترین گرفتاریهایی که فرقه‌های
اسلامی بآن مبتلا شده‌اند اینست که نسبت فسق و کفر به یکدیگر
می‌دهند با اینکه همگی قصد وصول به حق دارند و در راه تأیید و
اعتقاد و دعوت بسوی حق تمام تلاش خود را بکار می‌برند (بنابراین
هرکدام مجتهدند و برای درک حق از جهد و کوشش دریغ
نمی‌ورزند) و مجتهد هرچند خطا کند معذور است».

در اینجا گفتار خود را پایان می‌برم و از خدای بزرگ
درخواست می‌کنم تا عموم علمای این امت را بیش از پیش موفق فرماید
که با تاسی به علی و اولاد گرامی او در رفع پراکندگی مسلمین
بکوشند و تفرق آنانرا به وحدت و الفت مبدل سازند وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلًا وَ
آخِرًا وَظَاهِرًا وَبَاطِنًا.

تجریش — مصطفی حسینی طباطبائی

ذی القعدة ۱۴۰۰ هجری قمری

کتابنامه

(مدارکی که در این کتاب از آنها نام برده ام)

کتاب الهی

۱ - قرآن کریم

۲ - الجامع الصغير في أحاديث

جلال الدين سيوطي

البشير النذير

۳ - التاج الجامع للأصول

منصور علي ناصف

في أحاديث الرسول

ابن أبي الحديد

۴ - شرح نهج البلاغه

شيخ محمد عبده

۵ - شرح نهج البلاغه

بيهقي

۶ - الرسالة الأشعريّة

نصر بن ابراهيم مقدسي

۷ - الحجّة على تارك المحجّة

كليني رازي

۸ - الأصول من الكافي

- ٩- المفردات فی غریب القرآن راغب اصفهانی
- ١٠- الذریعة إلى مکارم الشریعة راغب اصفهانی
- ١١- تفصیل النشأتین و تحصیل السعادتین راغب اصفهانی
- ١٢- الأسرار المرفوعة فی الأخبار الموضوعة نورالدین هروی (قاری)
- ١٣- فیض القدير مناوی
- ١٤- المیزان الكبرى شعرانی
- ١٥- رحمة الأمة فی اختلاف الأئمة! محمد بن عبدالرحمن دمشقی
- ١٦- معاني الأخبار محمد بن علی بن بابویه
- ١٧- من لا يحضره الفقيه محمد بن علی بن بابویه
- ١٨- عيون أخبار الرضا محمد بن علی بن بابویه
- ١٩- الخصال محمد بن علی بن بابویه
- ٢٠- جامع البيان فی تأویل آی القرآن ابوجعفر طبری
- ٢١- تاریخ الأمم والملوک ابوجعفر طبری
- ٢٢- صحیح البخاری (الجامع الصحیح) محمد بن اسماعیل بخاری
- ٢٣- زاد المسیر فی علم التفسیر عبدالرحمن بن جوزی
- ٢٤- الوفا بأحوال المصطفى عبدالرحمن بن جوزی
- ٢٥- نقد العلم والعلماء عبدالرحمن بن جوزی
- ٢٦- مجمع البيان فی تفسیر القرآن شیخ طبرسی (فضل بن حسن)
- ٢٧- الکشاف عن حقائق التنزیل زمخشری

- ٢٨ — أساس البلاغة زمخشري
- ٢٩ — الفائق فى غريب الحديث زمخشري
- ٣٠ — جامع الجوامع شيخ طبرسى (فضل بن حسن)
- ٣١ — تنزيه القرآن عن المطاعن قاضى عبدالجبار
- ٣٢ — المغنى قاضى عبدالجبار
- ٣٣ — المبسوط قاضى عبدالجبار
- ٣٤ — نقض اللمع قاضى عبدالجبار
- ٣٥ — التوحيد محمد بن على بن بابويه
- ٣٦ — صيد الخاطر عبدالرحمن بن جوزى
- ٣٧ — تفسير الرؤيا كلينى رازى
- ٣٨ — الرد على القرامطة كلينى رازى
- ٣٩ — الرسائل (رسائل الأئمة) كلينى رازى
- ٤٠ — الموطأ مالك بن أنس
- ٤١ — مجموعة الرسائل الكبرى ابن تيميه
- ٤٢ — المسند احمد بن حنبل
- ٤٣ — نصيحة أهل الايمان فى الرد على منطق اليونان ابن تيميه
- ٤٤ — بيان موافقة صريح المعقول لصحيح المنقول ابن تيميه
- ٤٥ — منهاج السنة النبوية ابن تيميه

- ٤٦ — الرحلة ابن بطوطة
- ٤٧ — حياة شيخ الاسلام ابن تيمية محمد بهجت بيطار
- ٤٨ — شرح الزياره احمد احسائي
- ٤٩ — شرح المشاعر احمد احسائي
- ٥٠ — شرح فصوص الحكم قيصري
- ٥١ — الانسان الكامل في معرفة الأواخر والأوائل عبدالكريم گيلاني
- ٥٢ — الاشارات والتنبيهات ابن سينا
- ٥٣ — اعتقادات صدوق محمد بن علي بن بابويه
- ٥٤ — شرح باب حادي عشر فاضل مقداد
- ٥٥ — الاحتجاج على أهل اللجاج طبرسي (احمد بن علي)
- ٥٦ — كتاب القضاء ميرزا حسن آشتياني
- ٥٧ — بحر الفوائد في شرح الفرائد ميرزا حسن آشتياني
- ٥٨ — التبيان في تفسير القرآن محمد بن حسن طوسي
- ٥٩ — الاستبصار فيما اختلف فيه من الأخبار محمد بن حسن طوسي
- ٦٠ — تهذيب الأحكام محمد بن حسن طوسي
- ٦١ — الكشكول بهاء الدين عاملي
- ٦٢ — المخلاة بهاء الدين عاملي
- ٦٣ — جامع عباسي بهاء الدين عاملي
- ٦٤ — إحقاق الحق قاضي نورالله شوشتری

- ٦٥ — كشف الغطاء
كاشف الغطاء (شيخ جعفر)
- ٦٦ — الحق المبين فى تصويب
المجتهدين وتخطئة الأخباريين
كاشف الغطاء (شيخ جعفر)
- ٦٧ — الشافى
سيد مرتضى
- ٦٨ — تنزيه الأنبياء والائمة
سيد مرتضى
- ٦٩ — الكتاب
سيبويه
- ٧٠ — المختصر
مزنى
- ٧١ — الارشاد
شيخ مفيد
- ٧٢ — تهذيب الأحكام
شيخ مفيد
- ٧٣ — اوائل المقالات
شيخ مفيد
- ٧٤ — الفهرست
ابن نديم
- ٧٥ — خلاصة الأقوال فى أحوال الرجال
ابن مطهر حلى
- ٧٦ — الروضة من الكافى
كلينى رازى
- ٧٧ — مرآة العقول
مجلسى
- ٧٨ — فرائد الأصول (رسائل)
شيخ انصارى
- ٧٩ — مناهل العرفان
زرقانى
- ٨٠ — فصوص الحكم
ابن عربى
- ٨١ — أسئلة القرآن وأجوبتها
محمد بن ابى بكر رازى
- ٨٢ — شرح الأصول الخمسة
قاضى عبدالجبار
- ٨٣ — تفسير على بن ابراهيم
على بن ابراهيم

- ٨٤ - تفسير عياشى
محمد بن مسعود عياشى
- ٨٥ - شرح الاشارات والتنبیہات
خواجه طوسى
- ٨٦ - الاتقان فى علوم القرآن
جلال الدين سيوطى
- ٨٧ - الغارات
ابراهيم ثقفى كوفى
- ٨٨ - تأويل مختلف الحديث
ابن قتيبة
- ٨٩ - غريب القرآن
ابن قتيبة
- ٩٠ - غريب الحديث
ابن قتيبة
- ٩١ - مستدرک نهج البلاغه
كاشف الغطاء (شيخ هادى)
- ٩٢ - مهج الدعوات
سيد بن طاووس
- ٩٣ - سعد السعود
سيد بن طاووس
- ٩٤ - كشف المحجة
سيد بن طاووس
- ٩٥ - الاقبال
سيد بن طاووس
- ٩٦ - المهمات والتتمات
سيد بن طاووس
- ٩٧ - الملل والنحل
سيد بن طاووس
- ٩٨ - مقالات الاسلاميين واختلاف
عبدالكريم شهرستانى
- المصلين
- ٩٩ - الصحيفة الكاملة السجادية
ابوالحسن اشعري
- ١٠٠ - البعقرى الحسان
امام على بن الحسين عليه السلام
- ١٠١ - نقد المستصفى
ابن أبى الحديد
- ١٠٢ - شرح المحصل
ابن أبى الحديد

- ١٠٣ - وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة
حُرّ عاملى
- ١٠٤ - اجوبة مسائل موسى جارالله
عبدالحسين شرف الدين
- ١٠٥ - الفصول المهمة
عبدالحسين شرف الدين
- ١٠٦ - المسائل الفقهية
عبدالحسين شرف الدين
- ١٠٧ - المراجعات
عبدالحسين شرف الدين
- ١٠٨ - منتهى الآمال
شيخ عباس قمى
- ١٠٩ - الأنوار البهية
شيخ عباس قمى
- ١١٠ - المحاسن
احمد بن خالد برقى
- ١١١ - الوافى
فيض كاشانى
- ١١٢ - الصافى
فيض كاشانى
- ١١٣ - اصول المعارف
فيض كاشانى
- ١١٤ - كلمات مكنونة
فيض كاشانى
- ١١٥ - البرهان فى تفسير القرآن
هاشم بن سليمان بحراني
- ١١٦ - الصفيين
نصر بن مزاحم
- ١١٧ - رجال الكشى (معرفة الناقلين
عن الأئمة الصادقين)
ابوعمر وكشى
- ١١٨ - تنقيح المقال فى احوال الرجال
ممقانى
- ١١٩ - قاموس الرجال
شوشترى
- ١٢٠ - المنار
رشيد رضا

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**